



شناخت جریان‌های فعال اقتصادی در ایران

مؤلفین:

علی اصغر قائمی‌نیا

سید سعید موسوی ثمرین

بسمه تعالی

سرشناسه	: قائمی نیا، علی اصغر، ۱۳۶۷
عنوان و نام پدیدآور	: شناخت جریان‌های فعال اقتصادی در ایران / مؤلفین علی اصغر قائمی نیا، سعید موسوی ثمرین، سفارش‌دهنده مرکز مطالعات و پژوهش‌های سازمان بسیج دانشجویی؛ با همکاری مرکز آموزشی پژوهشی کوثر
مشخصات نشر	: تهران؛ سازمان بسیج دانشجویی، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: [۸۹] ص: جدول - مصور (بخشی رنگی، نمودار)
شابک	: ۷-۵۴-۸۲۹۰-۹۶۴-۹۷۸-۵۰۰۰ ریال،
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۸۹.
موضوع	: اقتصاد - ایران
موضوع	: اقتصاد - فلسفه
شناسه افزوده	: موسوی ثمرین، سعید ۱۳۶۵ -
شناسه افزوده	: مرکز پژوهشی آموزشی کوثر
شناسه افزوده	: سازمان بسیج دانشجویی، مرکز مطالعات و پژوهش‌ها
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ش ۲۴ ق ۴۷۵ HC
رده‌بندی دیویی	: ۳۳۰/۹۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۲۴۴۰۵۶۰



مرکز مطالعات و پژوهش‌ها

نام کتاب	: شناخت جریان‌های فعال اقتصادی در ایران
مؤلفین	: علی اصغر قائمی نیا، سعید موسوی ثمرین
ناشر	: مرکز مطالعات و پژوهش‌های سازمان بسیج دانشجویی
نوبت چاپ	: اول
سال و محل نشر	: تهران، آبان ۱۳۹۰
چاپ، لیتوگرافی و صحافی: شادرنگ	
صفحه‌آرایی	: علی اکبر هدایتی
تیراژ	: ۳۰۰۰ جلد
قیمت	: ۵۰۰۰ تومان
شابک	: ISBN ۷-۵۴-۸۲۹۰-۹۶۴-۹۷۸

* هرگونه چاپ و تکثیر از این اثر ممنوع و به موجب بند ۵ ماده ۲ قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان پیگرد قانونی دارد.
نشانی: خیابان طالقانی تقاطع شهید مفتاح - مجتمع فرهنگی دانشجویی ۱۳ آبان
تلفن: ۸۸۳۸۱۵۵۶ و ۸۷۵۵۱۳۹۶

مقدمه ناشر

شناخت علم اقتصاد و عوامل موثر در روابط اقتصادی به جهت نقش تعیین کننده اقتصاد در دنیای امروز ضروری است. اقتصاد به عنوان یکی از اصلی ترین حوزه های تأمین کننده منابع و مصالح کشور نیازمند توجهی ویژه و در خور است و میزان اثر گذاری آن بر سایر حوزه های کلان کشور این نیاز را دوچندان کرده است

نامگذاری امسال به عنوان "جهاد اقتصادی" از سوی رهبر حکیم و فرزانه انقلاب و توصیه های مکرر ایشان در خصوص لزوم انجام فعالیت جهادگونه در این حوزه با عنایت به وضعیت ویژه نظام نوپای جمهوری اسلامی و تهدیدات مترتب به آن، لزوم آشنایی دانشجویان بسیجی را با مفاهیم اولیه و نیز شناخت آنها از قواعد جاری بر حوزه را آشکار می سازد. کما اینکه ایفای نقش دانشجویان در حوزه های گوناگون فعالیت آنها نیازمند شناختی اصولی و منطقی می باشد.

کتاب **"شناخت جریان های فعال اقتصادی در ایران"** تلاشی با هدف شناخت کلیاتی از جریان های اقتصادی و روابط جاری اقتصادی در ایران است.

فهرست

۱	 مقدمه
۱	 ۱.۱ علوم انسانی محصور
۲	 ۱.۲ ضرورت جریان‌شناسی
۴	 ۱.۳ جریان‌شناسی اقتصادی
۷	 ۲. تشریح مدل
۷	 ۲.۱ فرضیه
۷	 ۲.۲ مدل نظری
۷	 ۲.۲.۱ مبانی شناختی
۸	 ۲.۲.۲ مبانی تحلیلی
۱۰	 ۲.۲.۳ توصیه‌های سیاستی
۱۰	 ۲.۲.۴ شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی
۱۱	 ۳. جریان‌شناسی جریان‌های فعال اقتصادی در ایران
۱۱	 ۳.۱ جریان اقتصاد بازار
۱۱	 ۳.۱.۱ مبانی شناختی
۱۵	 ۳.۱.۲ مبانی تحلیلی
۲۱	 ۳.۱.۳ توصیه‌های سیاستی
۲۳	 ۳.۱.۴ شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی
۳۶	 ۳.۲ جریان اقتصاد اسلامی
۳۷	 ۳.۲.۱ مبانی شناختی
۴۲	 ۳.۲.۲ مبانی معرفت‌شناختی
۴۲	 ۳.۲.۳ مبانی روش‌شناختی
۴۳	 ۳.۲.۴ مبانی تحلیلی
۴۶	 ۳.۲.۵ توصیه‌های سیاستی
۴۷	 ۳.۲.۶ شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی
۶۱	 ۳.۳ جریان اقتصاد نهادگرا
۶۲	 ۳.۳.۱ مبانی شناختی
۶۳	 ۳.۳.۲ مبانی تحلیلی
۶۶	 ۳.۳.۳ توصیه‌های سیاستی
۶۹	 ۳.۳.۴ شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی
۷۲	 ۳.۴ جریان اقتصاد دولتی (چپ نو)
۷۲	 ۳.۴.۱ مبانی شناختی
۷۴	 ۳.۴.۲ مبانی تحلیلی
۷۸	 ۳.۴.۳ توصیه‌های سیاستی
۸۲	 ۳.۴.۴ شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی
۸۷	 ۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۸۹	 منابع

۱. مقدمه

۱.۱. علوم انسانی محصور

علوم انسانی و به خصوص علوم اجتماعی ساخته ذهن بشر، همواره منسوب به فرد یا مکتب خاص و محصور در زمان و مکان هستند و ادعای جامعیت آنها گزاف است. این موضوع ریشه در معرفت‌شناسی خاص علوم انسانی دارد که در آنها فاعل شناسا، خود مورد شناسایی قرار می‌گیرد و در نتیجه نظریات فاعل شناسا تحت تأثیر افکار، شرایط زمانی و شرایط مکانی خود است. از این‌رو نباید این تصور غلط پدید آید که صرف اینکه کتابی مربوط به جامعه‌شناسی یا اقتصاد است، نسخه‌ی بدیلی برای آن نمی‌توان یافت. در بهترین حالت، هر تولیدی در این علوم می‌تواند مروج افکار مکتبی خاص و مبین شرایط مکانی و زمانی خود باشد و نه بیشتر؛ هرچند این وضعیت کمتر رخ می‌دهد و اندیشمندان این حوزه یا ادعای جهانشمولی دارند و یا معجونی از عقاید پیشینیان خود را ارائه می‌کنند. ادعاهای جهانشمول رنه دکارت در مورد عقل‌گرایی، ادعای وجود دست نامرئی آدام اسمیت، ادعای اصالت تجربه‌ی بی‌حد و حصر حلقه‌ی وین و... از یک طرف و تئوری‌های همه‌جایی مارکس^۱، نظریات مخلوط (به لحاظ روش‌شناسی و فلسفی) جان مینارد کینز و... از سوی دیگر به خطا رفته‌اند.

ذکر این نکات از این جهت اهمیت دارد که دانشجویان اعم از رشته‌های انسانی و یا غیر آن، هرگز یک نظر، نظریه، مقاله، یا کتاب را نمایانگر آن علم ندانند. نظریه‌ی ارزش ریکاردو و نظریه ارزش مارکس، هر

۱. مسئله عمده در موضوع فلسفه مارکسیستی عبارت است از چگونگی پاسخی که به مسئله اساسی فلسفه داده می‌شود. فلسفه مارکسیستی ماتریالیسم دیالکتیک است. فلسفه مارکسیستی از یک سو ماتریالیسم است یعنی هم معتقد است که ماده بر شعور تقدم دارد و هم معتقد است که شعور انسانی می‌تواند جهان را بشناسد و شناخت انسانی از لحاظ محتوی واقعی خود معتبر است. این فلسفه در همه جهات جهان را آن طور که در واقع هست می‌بیند. فلسفه مارکسیستی از سوی دیگر دیالکتیکی است زیرا که جهان مادی را در حال حرکت و تکامل و تجدد دائمی می‌نگرد و اسلوب علمی او در شناخت و تغییر طبیعت و جامعه دیالکتیک ماتریالیستی است. فلسفه مارکسیستی علمی است که بر پایه حل صحیح مسئله اساسی فلسفه، عام‌ترین و کلی‌ترین قوانین تکامل جهان مادی و راه‌های شناخت آن و طرق تغییر و تحول آن را مطالعه می‌کند. از طرفی این فیلسوف بی‌تأثیر از فلسفه کلاسیک آلمان و سنت هگل نبوده است.

دو نظریه‌ای در باب ارزش هستند و در داخل دانش اقتصاد جای دارند، اما افتراق آنها بیش از اشتراکشان است. بنابراین یک دانشجو چگونه می‌تواند ادعا کند که تنها با خواندن نظریه ارزش ریکاردو (و یا مارکس و یا سایر نظریات)، معنای ارزش در دانش اقتصاد را فهمیده‌است؟ از این مثال انتزاعی دور شویم؛ تجارت و به‌خصوص تجارت بین‌الملل از جمله مسائل مورد علاقه‌ی اقتصاددانان از ابتدا تاکنون است. اما هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که با خواندن کتاب نظریات تجارت بین‌الملل دومنیک سالواتوره تئوری‌های جهانشمول دانش اقتصاد در باب تجارت بین‌الملل را خوانده‌است. بلکه در بهترین حالت می‌تواند ادعا کند که تئوری‌های تجارت بین‌الملل را از دید مکتب نئوکلاسیک خوانده‌است. البته اگر منصف باشد، می‌گوید تئوری مزیت نسبی ریکاردو، تئوری هکشر-وهلین و... را خواندم که همگی در چارچوب نظام بازار بود^۱.

سطور بالا روایت ضمنی اهمیت جریان‌شناسی است. اغلب دانشجویان و حتی دانشجوین رشته‌ی اقتصاد با توجه به تلقین‌های صورت گرفته در زمینه‌ی جهانشمولی تئوری‌های اقتصاد، هرگز آنرا چندگانه و چند صدا نمی‌پندارند. حتی در بهترین حالت اگر واقف به وجود تئوری‌های رقیب و مکاتب معارض در اقتصاد باشند، خود اقتصاد بازار یا اقتصاد سوسیالیستی را یک صدا و واحد می‌پندارند؛ فارغ از اینکه خود این مکاتب نیز هر روز در حال تغییر و تحول هستند. از این رهگذر، دانشجویی می‌تواند بینش درستی در این زمینه داشته‌باشد که هر مکتب را با سه اندیس بشناسد: اندیس زمان، مکان و فرد. اقتصاد نئوکلاسیک قرن نوزدهم والراس فرانسوی و نئوکلاسیک قرن بیستم فریدمن آمریکایی، هر دو اقتصاد نئوکلاسیک و اقتصاد بازار هستند؛ اما این کجا و آن کجا!

۱.۲. ضرورت جریان‌شناسی

ضرورت جریان‌شناسی در مقدمه اول بطور ضمنی تبیین گردید، و در این مقدمه بنا بر توضیح بیشتر و صریح‌تر است. متأسفانه نگاه متعصب اغلب اساتید دانشگاهی نسبت به آنچه که تدریس می‌کنند، منجر به تک بعدی شدن دانشجویان می‌شود. حال آنکه اغلب تئوری‌هایی که در کلاس درس (به‌ویژه علوم اجتماعی) توسط اساتید ارائه و بعضاً تحسین می‌شود، نقدی درون‌جریانی، برون‌جریانی و تئوری‌های بدیل فراوانی دارد. دانشجو باید بداند که چه سطحی از علوم اجتماعی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. آیا تنها تئوری‌های یک جریان را مطالعه می‌کند یا نگاهی چندوجهی به تئوری دارد. اهمیت جریان‌شناسی در فضای دانشگاهی به همین نکته برمی‌گردد که دانشجویان نگاهی فراجریانی و فرارشته‌ای به علوم

۱. البته خاطر نشان می‌گردد که ادعای جهانشمولی علوم اسلامی که به منبع لایزال الهی متصل است، به قوت خود باقی است که ذکر آن مجال دیگری می‌طلبد. از این‌رو اگر دانش اقتصاد مبتنی بر آموزه‌های دینی تولید شود، می‌تواند ادعای جهانشمولی داشته‌باشد. زیرا ریشه در سنت‌های الهی دارد که غیر قابل تغییر هستند. به عنوان مثال حرمت ربا در معاملات جهانشمول است و تئوری‌های پیرامون آن نیز می‌تواند جهانشمول باشد.

اجتماعی خواهند یافت. ذکر یک مثال در این مسأله راهگشاست. تصور کنید که برای اولین بار وارد شهری شده‌اید و هیچ اطلاعاتی در مورد آن ندارید. وجود یک نقشه راهنمای شهر می‌تواند کمک شایانی در شناخت ابعاد خرد و کلان آن به شما بدهد. حال فرض کنید آن شهر، یکی از رشته‌های علوم اجتماعی و آن نقشه راهنما جریان‌شناسی است که به شما این امکان را می‌دهد که در هر لحظه بدانید در کجای این رشته قرار دارید و از مسیر خود منحرف نشوید. این اطلاعات همان‌قدر که برای دانشجویان این چنین رشته‌هایی مفید است، برای دانشجویان رشته‌های دیگر قابل استفاده است. مگر اینکه آن دانشجو از جامعه‌اش بریده باشد و کاری به اتفاقات اقتصادی-سیاسی و یا اجتماعی-فرهنگی کشور خود نداشته باشد که بعید است.

جریان‌شناسی ضرورت و اهمیت دیگری در سطحی به مراتب بالاتر دارد که همانا عرصه‌ی سیاست‌گذاری و نظام اداره‌ی کشور است. بارها شنیده‌ایم که در زمان دولت آقای هاشمی رفسنجانی، سیاست‌های تعدیل ساختاری و آزادسازی به سفارش نهادهای بین‌المللی چون صندوق بین‌المللی پول (IMF)¹ و بانک جهانی (WB)² اجرا شد که بحث در مورد شکست یا کامیابی این سیاست‌ها در این مجال نمی‌گنجد. اما بنظر شما اهمیت اینکه چه جریان اقتصادی باعث حرکت به سمت این سیاست‌گذاری‌ها شد، چقدر است؟ آیا دانش در این زمینه نمی‌تواند موضع انفعالی ما را در بحث انتخاب وزیر، تیم اقتصادی و... هر دولت، به موضعی فعال تبدیل کند؟ آیا این اطلاع و سایر اطلاعات مشابه، پیش‌بینی از اوضاع سیاست‌گذاری هر جریان سیاسی و نهاد اجرایی به دست نمی‌دهد؟ بنابراین بر دانشجویان و به ویژه دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی که خود داعیه‌دار سیاست‌گذاری در عرصه ملی هستند، فرض است که جریان‌ات فعال در صحنه‌ی سیاست‌گذاری را بشناسند و موضع خود را نسبت به آنها بدانند تا در آینده خود را محصور در یک جریان خاص سیاست‌گذاری نیابند.

1. International Monetary Fund
2. World Bank



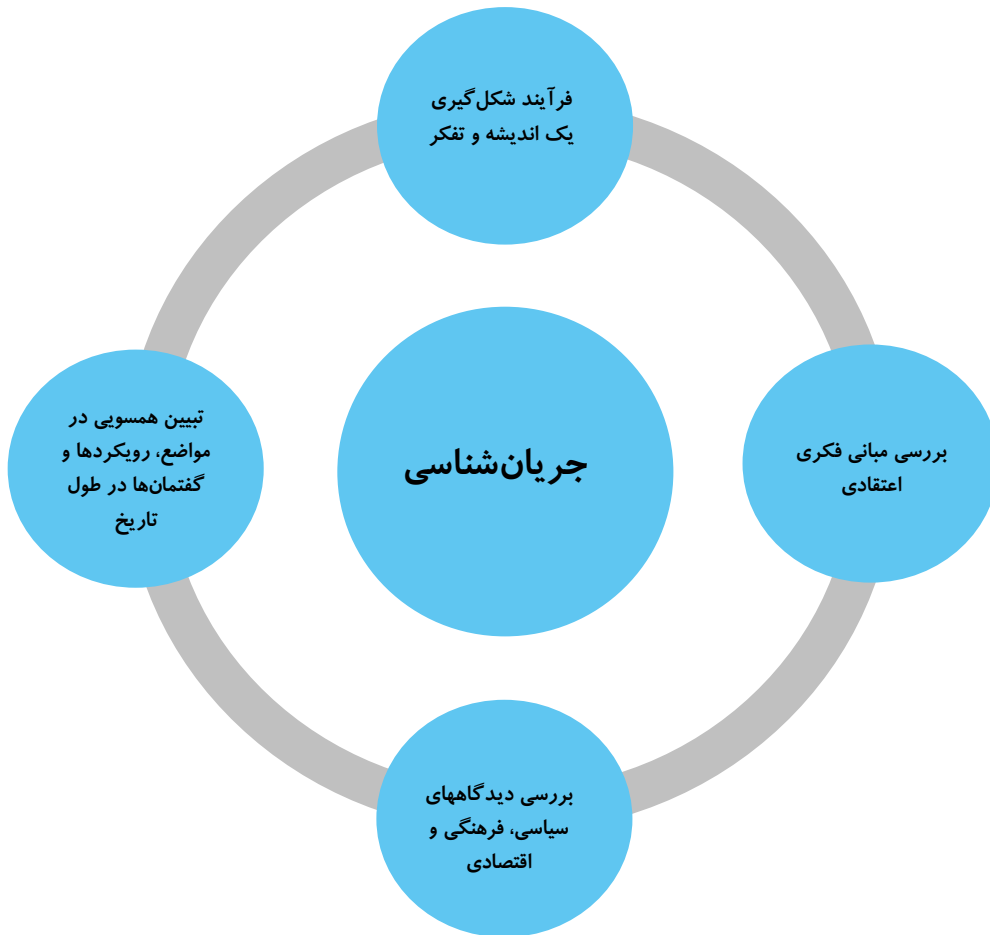
شکل ۲. ضرورت جریان‌شناسی

۱.۳. جریان‌شناسی اقتصادی^۱

برای تعریف جریان‌شناسی اقتصادی و الزامات و اقتضائات آن، ابتدا باید جریان‌شناسی را تعریف نمود. هرچند در مورد معنای دقیق این مفهوم منبع دقیقی وجود ندارد و از مفاهیمی است که عمر کوتاهی داشته و تازه متولد شده‌اند، اما می‌توان از سیاق آن به تعریف رسید. جریان‌شناسی به بیان ساده «شناخت فرایند شکل‌گیری یک اندیشه با توجه به مبانی فیزیکی و متافیزیکی آن و بررسی تحولات اجتماعی‌اش» می‌باشد. این تعریف بسیار موجز و مختصر است، اما می‌توان شبکه‌ای از مفاهیم به‌هم پیوسته را برای درک بهتر جریان‌شناسی ارائه نمود.

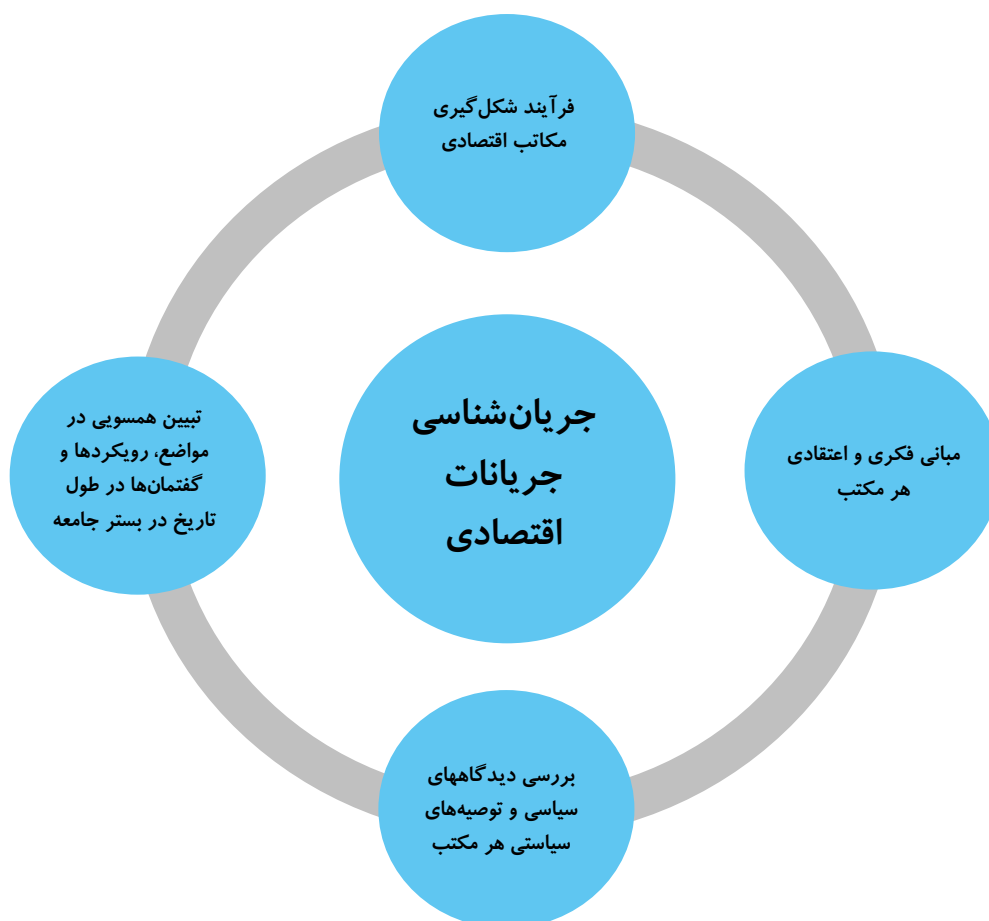
۱. در زمینه‌ی جریان‌شناسی اقتصادی، کار مدون و درخوری صورت نگرفته‌است. در این زمینه تنها می‌توان به مقاله زیر اشاره کرد:

سید احسان خاندوزی؛ «جریان‌شناسی اندیشه اقتصادی در ایران امروز»؛ فصلنامه راهبرد شماره ۳۲، تابستان ۱۳۸۳



شکل ۳. مفاهیم پیرامونی جریان‌شناسی

اما جریان‌شناسی جریانات اقتصادی، جزئی از مفهوم جریان‌شناسی بطور عام است و به بررسی مکاتب اقتصادی فعال و نحوه تأثیر و تأثر آنها در بستر جامعه می‌پردازد. از این‌رو می‌توان مفاهیم زیر را مرتبط با آن دانست:



شکل ۴. مفاهیم پیرامونی جریان‌شناسی اقتصادی

بنابراین مراد از جریان اقتصادی همانا تفکر برآمده از یک مکتب خاص اقتصادی است و در این بررسی، اندیشه‌هایی که از دل یک مکتب اقتصادی زاده نشده‌اند، بررسی نمی‌شوند. در نهایت باید توجه داشت که جریان‌شناسی مستلزم مدلی است که بر مبنای آن بتوان به نتایج قابل استفاده رسید. این مدل با استفاده از فروض ساده‌کننده نشان می‌دهد که هر فرد، یا هر اندیشه در کدام مکتب می‌گنجد. ضرورت این مدل‌سازی از آنجا ناشی می‌شود که تفکرات اقتصادی به‌ویژه در ایران عمدتاً خاکستری هستند؛ بدین معنا که معجونی از تفکرات مکاتب مختلف در آنها یافت می‌شود و به سختی می‌توان اندیشه‌ای را یافت که خالص باشد.

۲. تشریح مدل

۲.۱. فرضیه

با بررسی‌های به‌عمل آمده می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که چهار جریان عمده اقتصادی در ایران فعال هستند. این جریانات به ترتیب سطح فعالیت درحوزه‌ی دانشگاهی و عرصه‌ی اجرایی عبارتند از: جریان اقتصاد بازار، جریان اقتصاد اسلامی، جریان اقتصاد نهادگرا و جریان اقتصاد دولتی (چپ). اگر سایر جریان‌ها نیز در ایران فعال باشند، می‌توان آنها را خرده‌جریانی در نظر گرفت که همسو با یکی از این جریانات هستند.

۲.۲. مدل نظری

برای شناسایی جریان‌های فکری مؤثر در اقتصاد ایران در ابتدا نیازمندیم ساختاری را مشخص کنیم و سپس طبق آن ساختار همه‌ی جریان‌های موجود را دسته‌بندی و سپس تبیین و تشریح کنیم. در این مدل مبانی شناختی، مبانی تحلیلی و توصیه‌های سیاستی هر مکتب معرفی می‌شود تا از طریق آنها بتوان جریان‌های موجود در ایران را شناسایی نمود. البته ممکن است مبانی تحلیلی، شناختی و یا حتی توصیه‌های سیاستی برخی از جریان‌های مزبور در این زمینه یکسان باشد یا جریانی لزوماً در آن مورد خاص اشاره‌های درخور توجهی نداشته‌باشد؛ پس نقاط افتراقش با سایر جریان‌ها در جای دیگر مشخص و نمایان شود. پس مؤلفه‌های مدل باید بصورت کلی در تصمیم‌گیری لحاظ شود و نه بطور مجزا.

۲.۲.۱. مبانی شناختی

منظور از این مؤلفه، شناسایی مبانی فلسفی جریان‌های مزبور است. این مبانی پایه و اساس مبانی تحلیلی و خط‌مشی‌های توصیه‌ای هر یک از آنهاست که در حد کلیتی به آنها اشاره خواهد شد. گفتنی است در فضای علم اقتصاد، درصد کمی از اقتصاددانان وجود دارند که به مبانی شناختی دیدگاه‌های اقتصادی خود واقفند (البته جریانهای مختلف در این موضوع یکسان نیستند). این درصد در کشورهای در حال توسعه به مراتب بیشتر است. عمده‌روش بحث در این قسمت عمدتاً تحلیل و تفسیر بزرگان فلسفه چند سده اخیر غرب- به جز جریان اقتصاد اسلامی که پایه در فلسفه اسلامی دارد- است که به هر نحوی با بزرگان جریان بازار آزاد تماس فکری داشته‌اند. بخش‌های زیر با توجه به ابزار و هدف جریان‌شناسی کفایت می‌کند:

- **مبانی هستی‌شناسی:** هستی‌شناسی یا وجودشناسی (Ontology) به مطالعه‌ی بودن، هستی یا وجود می‌پردازد. دانش هستی‌شناسی در پی تشخیص و شرح رده‌های بنیادین و ارتباطات آنها در هستی یا عالم وجود برمی‌آید، تا بدین وسیله به تعریف موجودات و انواع آنها در آن چارچوب قادر گردد. از این‌رو نگاه مکاتب اقتصادی به هستی در این علم جای می‌گیرد که عمدتاً در نگاه به انسان و عقلانیت او، فرد و جامعه و... خلاصه می‌شود.
- **مبانی معرفت‌شناسی:** معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی (Epistemology) شاخه‌ای از فلسفه است که به عنوان نظریه چیهستی معرفت و راه‌های حصول آن تعریف می‌شود. معرفت‌شناسی شناخت انواع معرفت انسانی، مبادی، ابزار، و ملاک ارزشیابی آن است (معلمی، ۱۳۸۹، ص ۱۸) و پرسش از وجود واقعیت، امکان دستیابی به آن، ارزش آن و... در این علم جای می‌گیرد که هر مکتب اقتصادی نیز در این بررسی باید به برخی از سؤالات اساسی معرفت‌شناسی پاسخ دهد.
- **مبانی روش‌شناسی:** فرایند تولید دانش نیازمند قواعد خاصی است که با عطف توجه بدان‌ها می‌توان چارچوب تولید دانش را مشخص نمود. روش‌شناسی (methodology) – که به اصطلاح غلط، مجموعه‌ای از روش‌ها معرفی می‌شود – علمی است که به ما می‌آموزد چگونه از میان روش‌های موجود در تولید علم بهترین آنها را برگزینیم. به عبارت دیگر روش‌شناسی به ما کمک می‌کند تا میزان و معیار روش را بشناسیم و در نظریه‌پردازی خود دچار اشتباه روشی نشویم. به عنوان مثال نمی‌توان در بخشی از پروسه تولید دانش تجربه را یگانه روش حصول معرفت یافت و در بخشی دیگر قیاس و عقل را. از این منظر مبانی روش‌شناسی هر جریان تبیین می‌گردد تا مرزبندی بین جریانات موجود از منظر روشی نیز مشخص شود؛ هرچند ممکن است جریانات رقیب از روش‌های مشابهی برای تولید علم استفاده کنند و قایل به روش‌شناسی یکسانی باشند.

۲.۲.۲. مبانی تحلیلی

مبانی تحلیلی هر جریان اشاره به متغیرهایی دارد که اقتصاددان با توجه به آنها و نحوه‌ی تأثیر و تأثر هریک در مدل اقتصادی، نتایج سیاستگذاری خود را ارائه می‌کند. بنابراین این مبانی از یک طرف پایه در ریشه‌های فلسفی و مبانی شناختی دارند و از طرف دیگر پایه و اساس خط مشی‌ها و سیاستگذاری‌های هر یک از جریان‌ها هستند که اهمیت آنها نیز در همین است. این مبانی ممکن است برای هر جریان اقتصادی متفاوت باشد و هر جریان ابزار خاصی را برای تحلیل برگزیند؛ اما موارد زیر لاجرم در تحلیل‌های اقتصادی هر جریانی به چشم می‌خورد (البته اصول تحلیلی خاص هر جریان، جلوتر در مباحث مربوطه مطرح خواهد شد):

- **مالکیت:** شاید اصلی‌ترین و مهم‌ترین پرسش پیش روی هر جریان اقتصادی، در مورد مالکیت است که ارتباط تنگاتنگی نیز با مسأله «آزادی» دارد. تئوری‌های اقتصادی شکل نمی‌گیرد، مگر اینکه تکلیف خود را با مسأله‌ی مالکیت مشخص کند.
- **دوگان دولت-بازار:** از مهم‌ترین دوگان‌های اقتصاد، دوگان دولت-بازار است که می‌توان طیفی را برای طرفداران این دوگان مشخص نمود. در یک سر آن طرفداران دولت حداقلی و اصالت بخشی کامل به بازار و در طرف دیگر این طیف، طرفداران اقتصادی هستند که دولت تولیدکننده‌ی منحصر است. بنابراین وضعیت هر جریان نسبت به این طیف، میزان خوبی است تا مکاتب اقتصادی را از هم تفکیک کرد.
- **تعادل:** هر مکتب اقتصادی قایل به وجود وضعیتی اقتصادی است که دیگر نباید آن را تغییر داد. این وضعیت آرمانی در ادبیات متعارف اقتصادی، تعادل نام دارد. اعتقاد به وجود تعادل، تعریف آن و... هریک در جریان‌های مختلف اقتصادی تبیین می‌گردد تا از طریق آن بتوان پیچیدگی‌های احتمالی را در جریان‌شناسی رفع نمود. همچنین نظر هریک از جریان‌ها در مورد مکانیسم قیمت‌ها نیز در قالب این مؤلفه می‌باشد و نظر هریک از جریان‌ها در مورد عدم تعادل‌ها، با نظر آنها در مورد مکانیسم قیمت‌ها رابطه‌ی تام دارد.
- **وضع عادلانه:** عدالت از جمله مفاهیمی است که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در هریک از جریان‌های اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. هر جریان تعریفی از وضعی دارد که در آن به هیچ یک از عناصر جامعه ظلمی صورت نگیرد. گفتمان عدالت در هر یک از جریان‌ها رشد جدی داشته است و این در حالی است که اغلب جریان‌ها تا چند دهه‌ی قبل اصلاً توجهی به این موضوع نداشته یا آنرا خارج از چارچوب علمی می‌پنداشتند.
- **رشد و توسعه:** رشد اقتصادی که به مفهوم رشد تولید ناخالص ملی (GNP) (یا رشد تولید ناخالص داخلی GDP) است، سهم زیادی از تئوری‌پردازی‌های اقتصادی را به خود اختصاص داده‌است؛ البته تبدیل شدن این مفهوم به مفهوم توسعه‌ی اقتصادی که شامل رشد متغیرهای کیفی علاوه بر رشد تولید ناخالص ملی است، منجر به موضع‌گیری‌های متفاوتی از سوی جریان‌های مختلف شده‌است.
- **توزیع درآمد:** مسیر اقتصاد هر چه به سمت ایجاد درآمد متمایل می‌شد، فقدان بحث توزیع درآمد را واضح‌تر می‌ساخت. بدون اغراق می‌توان شکل‌گیری جریان‌های مختلف اقتصادی که غالباً مقابل جریان بازار قد علم کرده‌اند، در ضعف این جریان در زمینه‌ی توزیع درآمد بوده‌است. از این سو نظر هر جریان در مورد توزیع درآمد می‌تواند کمک شایانی در شناسایی و تفکیک جریان‌ها نماید.

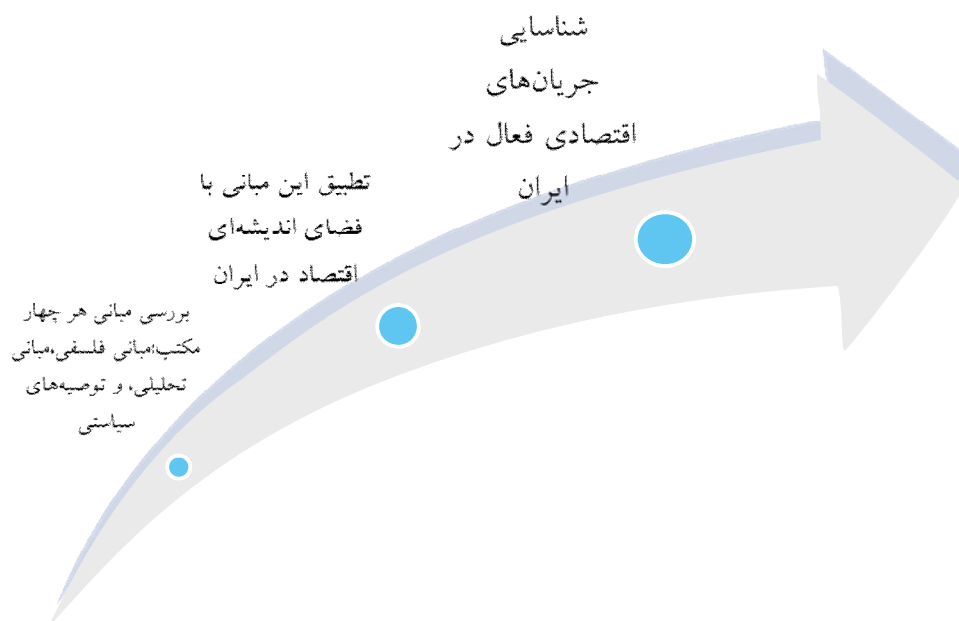
۲.۲.۳. توصیه‌های سیاستی

در این بخش، راهکارهای هر جریان نسبت به مسائل و مشکلات مختلف اقتصادی ارائه می‌گردد. با توجه به اینکه هر جریان فکری اهداف آرمانی اعم از رشد اقتصادی پایدار، تورم باثبات و یک رقمی، رفع بیکاری و... دارد، باید راهکارهایشان برای حصول این موارد را بررسی نمود. با توجه به اینکه هر جریان از پشت عینک خود، مسائل اقتصادی را تحلیل می‌کند، سیاست‌های ارائه‌شده نیز عمدتاً معطوف به همان جریان می‌باشد. چگونی ترکیب دولت-بازار، عوامل توسعه‌ی اقتصادی، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری، سیاست صنعتی، تجارت خارجی و... در جریان‌های مختلف مورد بحث قرار می‌گیرند تا از دل آنها نکات قابل استفاده جریان‌شناسی بدست آید.

۲.۲.۴. شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی

در نهایت می‌توان با توجه به اطلاعات بدست‌آمده از بندهای بالا، به تطبیق افراد، نهادها، کتب و... با اصول ارائه‌شده پرداخت و نهایتاً به هدف جریان‌شناسی که شناسایی جریان‌های اقتصادی فعال در ایران است، رسید.

شکل زیر به‌خوبی نحوه‌ی کارکرد مدل را نشان می‌دهد:



شکل ۵. مدل جریان‌شناسی

۳. جریان‌شناسی جریان‌های فعال اقتصادی در ایران

۳.۱. جریان اقتصاد بازار^۱

اقتصاد بازار که با نام‌های مشابهی چون جریان غالب^۲، نئوکلاسیک، ارتدکس و... نیز شناخته می‌شود، با انتشار کتاب ثروت ملل آدام اسمیت (۱۷۷۶)، رسمیت می‌یابد؛ هرچند ریشه‌های آنرا باید در اندیشه‌های قرن شانزدهم مرکانتیلیسم و سپس اندیشه‌های فیزیوکرات‌ها جست و جو نمود. اقتصاد کلاسیک با بروز بحران‌های کارگری قرن نوزدهم و ظهور عقاید مارکسیستی، به اقتصاد نئوکلاسیک تبدیل شد که شاید دربرگیرنده تمامی مکاتب زاده شده در این مکتب از آن زمان تاکنون باشد. بنابراین در این نوشته مراد اصلی جریان اقتصاد بازار، اقتصاد نئوکلاسیک فارغ از شاخه‌های اقتصاد کینزی، اقتصاد پولی و... آن است.

این مکتب اگرچه فراز و فرودهای فراوانی را در این دو قرن داشته‌است و دستخوش بازنگری‌ها و تغییرات فراوانی قرار گرفته، اما بی‌شک پرآوازه‌ترین مکتب اقتصادی دنیاست و بیشترین حجم تولیدات مقالات و کتب اقتصادی را به خود اختصاص داده‌است^۳. آموزه‌های این مکتب در اغلب دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود و از این‌رو طبیعی است که دانشجویان شناخت بیشتری از این جریان نسبت به سایر جریان‌ها داشته‌باشند.

۳.۱.۱. مبانی شناختی

۳.۱.۱.۱. مبانی هستی‌شناختی^۴

آموزه‌های مکتب اقتصاد بازار، کارکرد صرفاً ایدئولوژیک یافته و روز به روز از یک علم و دانش کاشف حقیقت و واقع دور می‌شود. مبادی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی این علم به گونه‌ای است به نوعی

۱. با توجه به اینکه هدف این نوشته، جریان‌شناسی است، مجالی برای توصیف کامل هر مکتب و جریان اقتصادی وجود ندارد و از خواننده انتظار می‌رود که آشنایی اولیه و مبنایی نسبت به مکاتب اقتصادی داشته‌باشد. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به:

تفضلی، فریدون؛ تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر؛ نشر نی، چاپ نهم ۱۳۸۸.

2. Main stream

۳. در این زمینه دکتر پیغامی در مقدمه کتاب اقتصاد هترودکس، تعبیر «صدها هزار مقاله در هر ماه» را بکار می‌برد.

۴. هر چند می‌توان به موارد متعددی که از نگاه مکاتب مختلف به طبیعت نتیجه می‌شود، اشاره کرد؛ اما در این نوشته به مهم‌ترین آنها اشاره می‌گردد.

در وادی ایدئالیسم گام نهاده و از رئالیسم دور شده‌است. به عبارت دیگر واقعیتی مستقل از ذهن فاعل شناسا وجود دارد که همان قوانین طبیعی و مکانیسم‌های جبری است. این جریان در ابتدا به تأسی از آموزه‌های دکارت مبتنی بر توانایی عقل در کشف واقعیت قایل به کشف تمام و کمال این واقعیت بوده‌است؛ که از این دست اعتقادات را می‌توان در استعاره‌های فیزیوکرات‌ها و دست نامرئی آدام اسمیت مشاهده نمود. اما امروزه و تحت تأثیر جریان‌های مختلف فلسفه‌ی علمی از قبیل پوزیتیویست‌های انتقادی^۱ و ابطال‌گرایی پوپری^۲، موضع خود را نسبت به کشف تمام و کمال واقعیت تغییر داده‌اند و نزدیک شدن به واقعیت را در تئوری‌های خود اذعان دارند. به هر حال نگاه جریان اقتصاد بازار به هستی و جهان پیرامونی را می‌توان بطور خلاصه در موارد زیر عنوان کرد:

● **خدانشناسی:** جریان اقتصاد بازار در بحث خدانشناسی از اندیشه‌ی غالب قرن هفدهم متأثر

بوده و هست. در این دوره هرچند تحولات روشی گالیله و انقلاب علمی نیوتن، نظم موجود در طبیعت را اثر یک پروردگار حکیم و نمایشگر قصد و عنایت او می‌دانست؛ ولی پیشرفت علم در کشف قوانین طبیعت و اعتماد فزاینده به عقل بشری در طول قرن هفدهم زمینه را برای خداپرستی طبیعی یا دئیسم فراهم کرد. در این قرن خداوند از خیر اعلی، که بازگشت همه چیز به سوی اوست، به «علت اولی» که علت‌العلل همه‌ی پدیده‌هاست، و سپس به «ساعت ساز لاهوتی» که جهان را بر اساس قوانین معینی آفریده و رها کرده‌است، تنزل یافت. (میرمعزی؛ ۱۳۸۸ دفتر اول، صص ۳۹-۴۰)

● **جهان‌شناسی:** در قرون وسطی جهان را نمایش هدف‌داری می‌دانستند که به معیشت و

عنایت الهی تحقق یافته، به سوی خداوند در حرکت است. مشخصه‌های جهان‌شناسی آن روزگار چنین است:

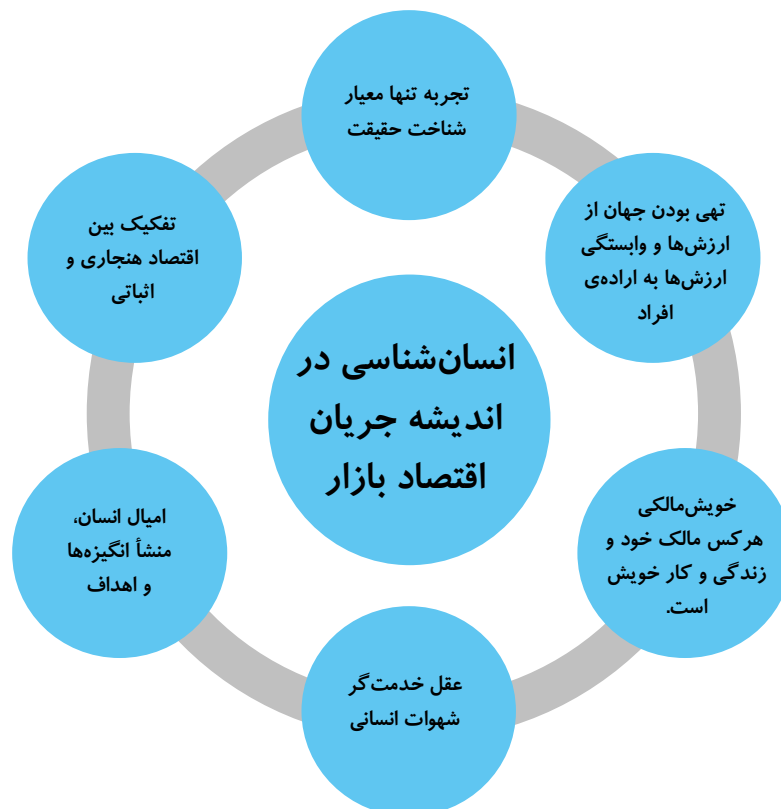
- جهان مخلوق خداوند است؛
- جهان منظم و قانونمند است؛
- جهان هدف‌دار است؛ (به سوی خداوند در حرکت است)
- پایداری جهان به مشیت و عنایت الهی است.

در قرن هفدهم، پیشرفت علمی زمینه را برای نفی بعضی از این مشخصه‌ها آماده ساخت و در قرن هجدهم مشخصه‌ی آخر به کلی نفی شد. در این قرن، طبیعت نظام ماشین‌وار کامل علت و معلولی انگاشته می‌شد که مقهور قوانین دقیق و مطلق است؛ بطوری که همه‌ی حوادث آینده‌اش به گونه‌ای تغییرناپذیر تعیین یافته‌است و به صورت خودکار و به بهترین نحو عمل می‌کند. نفوذ این اندیشه در اقتصاد

1. Critical positivism
2. Popperian falsification

با این توجیه آغاز می‌شود: انسان و جوامع انسانی نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ آنها نیز پدیده‌ای طبیعی‌اند که به‌صورت خودکار و به بهترین نحو در حوزه‌ی اقتصاد عمل می‌کنند. (همان؛ صص ۴۱-۴۲)

- **انسان‌شناسی:** انسان در جهان‌بینی لیبرالیستی دارای ویژگی‌های فردگرایانه است. در این جهان‌بینی انسان موجود واحدی است که مالک علی‌الاطلاق وجود و اموال خویش است، امیالش، اهداف و ارزش‌های او را برمی‌گزیند، عقلش، راه دستیابی به آن اهداف را به‌خوبی نشان می‌دهد. موجودی که در شناخت حقیقت تنها به تجربه‌ی خود تکیه می‌کند، به پذیرش فرمان‌های اخلاقی دین، جامعه یا دولت ملزم نیست و تنها از امیال خویش فرمان می‌پذیرد. (همان؛ ص ۴۸) بر طبق شکل زیر می‌توان ویژگی‌های مختلف این نوع نگرش را بطور خلاصه و اجمالی مشاهده نمود:



شکل ۶. انسان‌شناسی در اندیشه‌ی جریان اقتصاد بازار

کلارک (۱۳۸۹؛ ص ۱۰۱) نیز معتقد است، انسان‌ها - در این نسخه‌ی امروزی مکتب - موجوداتی منفعت‌طلب هستند و قادرند تا با استفاده از قدرت خردورزی شان برای کشف کارآمدترین ابزار ارضای

نیاز و امیالشان عمل کنند. در نهایت انسان مورد بحث در علم مدرنیستی اقتصاد، انسانی انتزاعی، بی‌هویت، غیرواقعی، بریده از واقعیت‌های اجتماعی و فاقد نقش‌های اجتماعی و فرهنگی و انسانی است که بالضروره فرد در رفتارهای فردی یا بستر خانواده و اجتماع از خود نشان می‌دهد. (پیغامی؛ ۱۳۸۸، ص ۱۴) لازم به ذکر است که فعالیت‌های اقتصادی مانند هر پدیده اجتماعی لزوماً در بستری از سیستم‌های ارزشی اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و نهادهای آنها شکل می‌گیرد. لذا هویت رفتارهای اقتصادی انسان محصول تعامل این بسترهاست که در علم مدرنیستی اقتصاد مورد توجه لازم قرار نمی‌گیرند. (همان)

- **جامعه‌شناسی:** در این مکتب جامعه مجموعه‌ای از افراد است و فی‌نفسه هدف و مقصودی ندارد.^۱ جامعه خوب به افراد اجازه می‌دهد تا منافع شخصی‌شان را فارغ از محدودیت‌های خودسرانه حکومت دنبال نمایند. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۰۱) در یک جمله اصالت با فرد است و جامعه چیزی جز مجموعه‌ای از افراد که برای استفاده حداکثر از حقوق خود گردآمده‌اند نیست.

۳.۱.۱.۲. مبانی معرفت‌شناختی

این جریان مبتنی بر تفکر رئالیستی خود، واقعیتی را خارج از ذهن فاعل شناسا متصور است که هدف از علم را نیز کشف آن می‌داند. از این‌رو با تکیه بر شناخت‌های طبیعی و قابل آزمون تجربی در راستای کشف تمام و کمال واقعیت خارجی می‌کوشد و با قبول تطبیق کامل عین و ذهن، فاعل شناسا را در دستیابی به حقیقت موفق می‌داند.

دانش مدرنیستی بر پایه‌ی جدایی ارزش از واقعیت و تمایز مرسوم اثباتی-هنجاری نهاده شده‌است. این در حالی است که در عمل ارزش‌های مختلف قابل پیگیری و مشاهده است. (پیغامی؛ ۱۳۸۸، ص ۱۴) گزاره‌های علمی از دیدگاه این جریان باید منجر به جمله‌ای از نوع «هست» و «نیست» باشند که قابلیت ابطال داشته‌باشند و هرگونه گزاره از جنس «باید» و «نباید» جمله‌ای ارزشی است و خارج از علم قرار می‌گیرد.

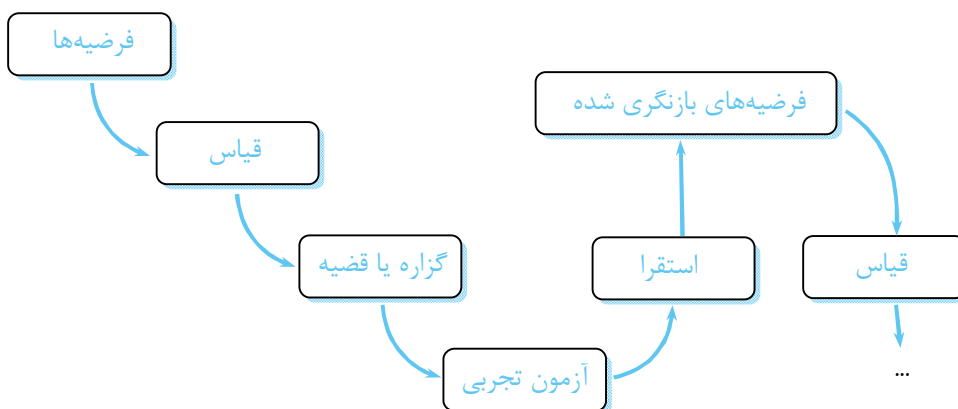
۳.۱.۱.۳. مبانی روش‌شناسی

اقتصاد بازار آزاد به صورت کلی اثبات‌گراست و در میان شعبات مختلف این جریان سطوح مختلفی از پوزیتیویسم وجود دارد، اما به طور دقیق روش مبتنی بر ساختن نوع آرمانی (ideal type) و استخراج نتایج رفتاری آن با استفاده از ابزارهای تحلیل ریاضی است. در روش کشف علمی این جریان هر

۱. مفهوم جامعه با قطع نظر از هویت انسانی افراد، به‌سان مفهوم جنگل است. جنگل به درختانی گفته می‌شود که در یک‌جا رویده‌اند. ترکیب میان درختان اعتباری است و در واقع ترکیبی رخ نمی‌دهد. جامعه نیز مجموع افرادی است که در یک‌جا زندگی می‌کنند.

گزاره‌ای که قابلیت آزمون‌پذیری نداشته باشد علمی نیست (متأثر از جریان کلی پوزیتویسم و ابطال‌گرایی غرب).

روش غالب در این مکتب که بیشتر متأثر از روش‌شناسی فریدمن است، روش «فرضیه‌ای-استنتاجی» است که در آن فرضیه‌ها با توجه به استنتاجات عقلی ارائه شده و سپس به بوته‌ی آزمون تجربی گزارده می‌شوند. اگر از این آزمایش به سلامت بیرون آیند، نام «تئوری» را یدک خواهند کشید و اگر در این آزمون شکست بخورند، نیازمند بازنگری در فروض هستند. داو (۱۳۸۹، ص ۱۴۴) این روش را به خوبی در شکل زیر خلاصه کرده‌است:



شکل ۷. روش فرضیه‌ای - استنتاجی

نکته‌ی مشترک در این میان، اصالت فرد در روش کشف حقیقت است که به «فردگرایی روش‌شناختی» (methodological individualism) معروف می‌باشد. بر اساس این نظریه، پدیدارهای اجتماعی چیزی جز مجموعه‌ای از افراد که با هم نسبت‌های گوناگون دارند، نیست. این سخن ترکیب خارجی پدیده‌ی اجتماعی را تبیین می‌کند و دو نتیجه‌ی مهم در بردارد:

- مفاهیم اجتماعی را باید با توجه به مفاهیم دال بر افراد و رفتار و روابطشان تعریف کرد.
- تبیین نظم‌های اجتماعی و (نظم‌های حاکم بر موضوعات و پدیده‌های جمعی) باید بر اساس احکام فردی (انگیزه، اعتقاد و قابلیت فرد) صورت پذیرد. (میرمعزی؛ ۱۳۸۸ دفتر اول، ص ۵۸)

۳.۱.۲. مبانی تحلیلی

۳.۱.۲.۱. مالکیت

همانطور که از پایه‌های لیبرالیستی این جریان انتظار می‌رود، در مکتب فکری اقتصاد بازار آزاد اصل بر حق فردی و مالکیت خصوصی است و آزادی انتخاب اقتصادی مهمترین شرط کارایی به شمار می‌رود.

انسان اقتصادی چون آزاد است و در اخذ هر نوع تصمیمی آزادی دارد (یعنی آزاد است که هر چه می‌خواهد انتخاب کند) به ناچار باید توانایی دخل و تصرف در هر چیزی را داشته باشد. به همین سبب مالکیت در این جریان جواز می‌یابد. به عبارت دیگر در این جریان مالکیت خصوصی فرضی است که قبل از سایر فاکتورها معنا می‌یابد و بعد از معنا یافتن آن مفاهیمی مثل کنش عقلانی، دست نامرئی^۱، تقسیم کار، مبادله و از همه مهمتر بازار شکل می‌گیرد. دولت نیز به عنوان نهادی که وظیفه رفع تضاد بین آزادی‌های فردی را دارد نیازی به مالک بودن ندارد و حتی مالک بودن دولت به این جهت که موجب از بین رفتن کارایی و عدم تحقق پیگیری نفع شخصی توسط کنش‌گران می‌شود مذموم است. در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با تعدیل اقتصاد کلاسیک (در اثر ضرورت‌های اجتماعی به‌ویژه بحران ۱۹۲۹)، حقوق مالکیت نیز با تغییراتی روبرو شد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

- حق مالکیت فردی تا وقتی به منافع جامعه لطمه نزند، قانونی شناخته شد.
- در کنار مالکیت فردی، مالکیت جمعی نیز به‌صورت مالکیت سهام در شرکت‌های سهامی و تعاونی به‌وجود آمد.
- مالکیت دولتی بر مؤسساتی که به دلایل اقتصادی یا استراتژیک نمی‌توانند به وسیله‌ی بخش خصوصی اداره شوند، پدید آمد.
- رابطه‌ی مستقیم مالکیت ابزار تولید و سرمایه با مدیریت تغییر کرد. برخی از مالکان سهام در مدیریت بنگاه نقش نداشتند و برخی از کارگران در شورای مدیریت عضویت یافتند.
- امکان خرید سهام شرکت‌ها به وسیله‌ی کارگران و مشارکت در سود به‌وجود آمد.
- موضوع مالکیت از اشیای مادی منقول و غیرمنقول به اشیای غیرمادی، مانند حق اختراعات و اکتشاف، توسعه یافت. (میرمعزی؛ ۱۳۸۸ دفتر سوم، صص ۲۵-۲۶)

در واقع آنچه نظام بازار تخصیص می‌دهد و در نتیجه توزیع اولیه ناشی از این فرایند کاراست و هرکس در این فرایند به میزان کاری که انجام می‌دهد بهره خواهدبرد (تئوری برابری دستمزد با بهره‌وری نهایی) و اصلاً چیزی مازاد به کارگر، صاحب سرمایه، صاحب زمین و یا کارآفرین نمی‌رسد. بنابراین حمایت‌های دولت از بیکاران و از کار افتادگان و فقرا -در قالب تئوری دولت رفاه- یک مورد استثنایی در تئوری بازار است. البته در عمل حمایت‌ها و اقدامات انجام شده توسط خیلی از اقتصادهای بازار گرا -و به عبارت دیگر رویه عملیاتی- به صورت یک اصل درآمده و جز لاینفک نظام اقتصادی این کشورها است. عده‌ای نیز این حمایت‌ها را سیاسی تفسیر می‌کنند و بر این عقیده‌اند که نظام بازار برای حفظ خود از خطر سقوط نیاز به انجام اقدامات این چنینی دارد.

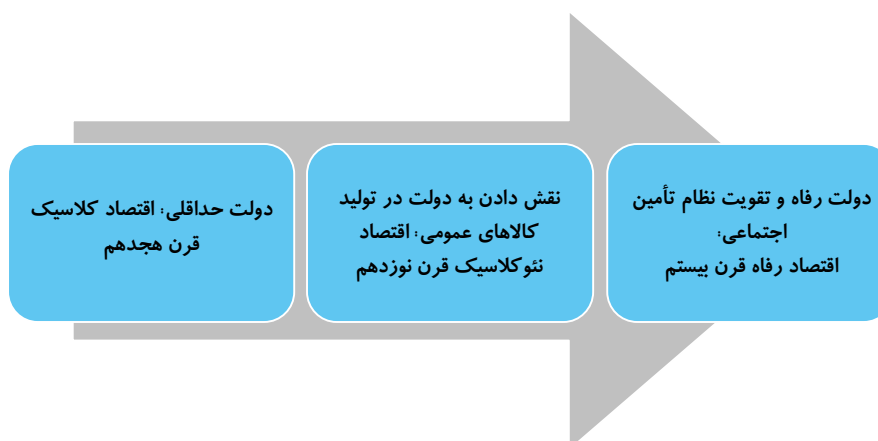
۱. اصطلاحی که آدام اسمیت در مورد ساز و کار بازار بکار برد: بازار توسط دستی نامرئی به تعادل می‌رسد و نیازی به دخالت نیروهای بیرونی از جمله دولت نیست.

۳.۱.۲.۲. دوگان دولت-بازار

اقتصاد کلاسیک قرن هجدهم قائل به دولت حداقلی بود که تنها وظیفه‌ی آن حفظ امنیت و برقراری فضای مناسب جهت فعالیت اقتصادی است. در نقطه‌ی مقابل مکانیسم بازار می‌تواند با بهره‌گیری از انگیزه‌های شخصی افراد، جامعه را اداره کند. آدام اسمیت در جمله‌ای معروف می‌خواهد قدرت بازار و نظام مدیریت آن را به رخ بکشد: «این از خیرخواهی قصاب، شربت‌فروش و نانوا نیست که سفره‌ی شام ما کامل می‌شود، بلکه این موضوع به انگیزه‌های شخصی آنها بازمی‌گردد». در واقع اقتصاد بازار در شکل اولیه‌ی خود معتقد بود اگر اجازه دهیم هرکس به دنبال منافع و انگیزه‌های شخصی خویش باشد، منافع جامعه تأمین خواهد گشت. اما با گذشت زمان مشخص شد که بازار و مکانیسم آن ضعف‌های عمده‌ای دارد:

- **ضعف در تولید:** انگیزه‌های شخصی نمی‌توانست به سمت تولید کالاهایی برود که برای جامعه ضروری است، اما سودآوری ندارد. کالاهایی از این قبیل کالای عمومی (public goods) نام دارد که دولت باید متکفل تولید آنها شود که آموزش، بهداشت، امنیت و... از این دست کالاهاست.
- **ضعف در توزیع:** از طرف دیگر مشکل بازتوزیع درآمدها در نظام بازار به قسمی است که با گذشت زمان و انباشت سرمایه، اغنیا غنی‌تر و فقرا فقیرتر می‌گشتند. فردی که به هر دلیل سرمایه فیزیکی یا انسانی نداشت، از دور رقابت در بازار خارج می‌گشت و باید می‌مرد! بدبینی‌های مالتوس نیز در مورد افزایش تصاعدی جمعیت اشاره به همین موضوع داشت که باید بگذاریم کسانی که توانایی رقابت در بازار را ندارند، بمیرند.

مجموع این عوامل باعث شد که اقتصاد نئوکلاسیک به دولت نقش مهم‌تری بدهد و از مواضع اولیه‌ی خود کوتاه بیاید. در ادامه نیز جریان‌های اقتصاد رفاه پا را فراتر گذاشته و نقش دولت را در خدمات رفاهی و تأمین اجتماعی افزایش دادند و بازار را مجاب ساختند که بخشی از درآمدهای خود را به‌عنوان مالیات به قشر فقیر جامعه بدهند. شکل زیر دوگان دولت-بازار را به‌عنوان یک طیف نشان می‌دهد:



شکل ۸. طیف دولت-بازار در جریان اقتصاد بازار

البته لازم به ذکر است که جریان اقتصاد بازار در هر شکل و شاخه‌ای که باشد، همواره نقش مهمی به بازار می‌دهد. انسان‌ها دولت را با هدف حمایت از حقوقشان ایجاد می‌کنند و ورأی این کارکرد، بهترین حکومت، حکومتی است که کمتر حکومت کند. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۰۱) در اینجا بد نیست به این سؤال پردازیم که چرا این مکتب نام «بازار» را یدک می‌کشد؟ شاید علت اصلی این باشد که این مکتب نه تنها قایل به وجود بازار است (مانند اغلب مکاتب اقتصادی)، بازار را به‌عنوان «نظام» می‌داند که همانند دولت، روشی برای کنترل کردن و هماهنگ ساختن رفتار مردم است. بازار نظامی از مبادلات است که در آن انتخاب‌های افراد به شکل تقاضا یا عرضه‌ی منابع یا محصولات در رابطه با هم قیمت را تعیین می‌کنند. برای ارزیابی پتانسیل بازار برای تحقق هدف اقتصادی پیشرفت، این مکتب اعتقاد به این موضوع دارد که بازار عامل «کارآمدی»، «رشد» و «ثبات» اقتصاد در یک کشور است^۱: (همان؛ ۱۳۸۹، صص ۴۱-۴۶)



شکل ۹. وجه مشترک نظریات مختلف جریان اقتصاد بازار در مورد «نظام بازار»

۱. البته این مکتب به لحاظ سیاسی بازار را به عنوان یک نهاد سیاسی، عامل آزادی، برابری و نظم می‌داند که بحث آن در این مقال نمی‌گنجد. برای اطلاعات بیشتر ر.ک به کلارک (فصل اول)

۳.۱.۲.۳. تعادل

طبیعی است به دلیل این پیش‌فرض که بازار هماهنگ‌کننده همه چیز است، در این جریان عدم تعادل‌ها ذاتی نظام بازار نباشد؛ بلکه به صورت درونی و توسط خود نیروهای بازار حل شود. به عبارت دیگر تغییر و تعدیل قیمت می‌تواند تعادل را برقرار کند. در این جریان تعادل پایین تر از اشتغال کامل در بلند مدت وجود نخواهد داشت و دست‌یافتن به تعادل اقتصادی در سطح کلان واقعیتی محتوم است. در اندیشه اصیل طرفدار بازار ایجاد هرگونه مانعی برای بازار و رقابت از جمله عدم تقارن اطلاعات، انحصارات، قدرت نهادها از جمله اتحادیه‌ها و ... می‌تواند منجر به عدم تعادل شود. در واقع در نگرش کلاسیک اقتصاد اصل بر تعادل است و عدم تعادل پدیده‌ای است نادر و ناشی از اختلال در عملکرد بازار که دست نامرئی اسमित نیز اشاره بدین موضوع دارد. اما کینز تئوری خود را بر مبنای فرض عدم تعادل قرار داد که تعادل و قرار داشتن در آن امری تصادفی است. وی با این توصیفات، دولت را مکلف دانست تا با انجام سیاست‌های پولی و مالی، اقتصاد را به سمت تعادل سوق دهد. در ادامه فریدمن به تبعیت از استعاره ویکسل، نرخ طبیعی را معادل تعادل قرار داد که در آن به دلیل وجود نواقص و اصطکاک‌های موجود در دنیای واقع، امکان رسیدن به تعادل مد نظر کلاسیک‌های اولیه وجود ندارد و باید تعادل معادل با نرخ بیکاری طبیعی مد نظر باشد.^۱

۳.۱.۲.۴. وضع عادلانه

جریان بازار اگر به ندرت جایی از ادبیات خویش را به عدالت اختصاص می‌دهد با آن به مثابه بحثی خارج از حوزه اثباتی اقتصاد و بعضاً به مثابه بحثی غیرقابل حل و کاملاً دستوری می‌نگرند؛ بطوری که مطابق متون علمی اقتصاد همیشه بین کارایی و عدالت بده و بستان وجود دارد. اما نسخه‌های جدیدتر این جریان در قالب مکاتب اقتصاد سیاسی سعی بر حل این معما دارند که غالباً منجر به ارائه نظریه‌هایی می‌شود که عدالت را به یک یا چند مفهوم جزئی تحویل می‌کنند. در اغلب این نظریه‌ها نهایتاً ساز و کار بازار است که به عنوان تنها مکانیسم مؤثر، قابلیت استقرار عدالت را دارد. عدالت نیازمند حمایت از حقوق مالکیت و حقوق مدنی است که در قانون اساسی آمده باشد و نیز تنبیه آن دسته از افرادی است که حقوق دیگران را نقض می‌کنند. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۰۲) بنابراین روشن‌شدن حقوق مالکیت که عمدتاً از فرایند تولید و توزیع در بازار بدست می‌آید، و وجود حقوق مدنی و اجتماعی ضمانت‌کننده‌ی مالکیت عملاً وضعیتی عادلانه است.

۱. طبق عقیده فریدمن، در اقتصاد به دلیل وجود مشکلات ساختاری، ضعف اطلاعاتی، قراردادهای ... نمی‌توان به تعادل اشتغال کامل رسید. بلکه در حدود ۴ الی ۵ درصد بیکاری طبیعی وجود دارد که دولت باید سعی کند به تعادل معادل با آن دست یابد.

۳.۱.۲.۵. رشد و توسعه^۱

ادبیات توسعه در جهان از بعد جنگ جهانی دوم مطرح و مورد تکامل قرار گرفت که هدف آن، کشف چگونگی بهبود شرایط کشورهای عقب‌مانده (یا جهان سوم) می‌باشد. سازمان ملل متحد دهه ۱۹۶۰ را به عنوان دهه توسعه تعیین کرده بود، و هدف تعیین شده، دستیابی به نرخ رشد سالانه ۶٪ برای تولید ناخالص ملی بود. در این دوران توسعه، امری صرفاً اقتصادی و مساوی با رشد تولید ملی تلقی می‌شد و شاخص رشد تولید ناخالص ملی عمده تدین شاخص توسعه بود به گونه‌ای که بیشتر کشورها در شرق و غرب عالم همه همت خود را صرف دستیابی به بیشترین رشد در کمترین زمان کردند. گرچه در این مسابقه کشورهای متعددی به نرخ‌های بالایی از رشد دست یافتند و لیکن بیکاری، فقر و نابرابری کاهش نیافت، حتی محیط زیست و منابع طبیعی این کشورها نیز آسیب‌های شدیدی دید و از همه مهم تر بسیاری از ارزش‌های معنوی آن‌ها در تعارض با لوازم رشد، ضد توسعه قلمداد شد و از رونق افتاد.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ توسعه فرایندی اقتصادی و تکنولوژیک به شمار می‌آید که در افزایش سرانه محصول ناخالص ملی و به صورت ایجاد فرصت‌های شغلی و سایر امکانات اقتصادی ضروری برای توزیع وسیع تر منافع اقتصادی و اجتماعی حاصله تبلور می‌یافت. اما در اواخر این دهه به تدریج آشکار شد که هر چند رشد شرط ضروری توسعه است اما نباید آن را به منزله توسعه تلقی کرد.

در اقتصاد نئوکلاسیک رشد اقتصادی ناشی از انباشت سرمایه است و عامل اساسی تداوم رشد در بلند مدت افزایش انباشت سرمایه و تغییرات تکنولوژیک (که کارایی سرمایه و نیروی کار را افزایش می‌دهد) را می‌طلبد. مدل‌های رشد در این جریان مبتنی بر همان تسری دادن رفتار خرد به کل جامعه طراحی می‌شود. تعمیم‌ها و گسترش‌ها در مدل‌های رشد نیز بیشتر مبتنی بر افزودن مفاهیمی از جنس سرمایه‌های جدید (مثل سرمایه انسانی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فکری، مهارت نیروی کار و ...) می‌باشد. با این نگاه می‌توان چنین بیان کرد که در جریان اقتصاد بازار آزاد، رشد مفاهیم مربوط به توسعه را در خود هضم کرده است مفهومی مثل سلامت یا میزان آموزش افراد در توسعه در قالب سرمایه انسانی و مفاهیمی مثل اعتماد، میزان مشارکت‌پذیری، تسالم اجتماعی و ... در قالب سرمایه اجتماعی مطرح می‌شود. طبق تقسیم‌بندی متعارف یکی از معیار اصلی توسعه یافتگی برای یک کشور، میزان درآمد سرانه تلقی شده و سطح آموزش، بهداشت، تولیدات صنعتی و سهم بخش خدمات از دیگر

۱. برخی توسعه را تغییرات کیفی در خواسته‌های اقتصادی، نوع تولید، انگیزه‌ها و سازمان تولید می‌دانند در حالی که برخی دیگر آن را نوعی تکامل فکری و فرهنگی جامعه ارزیابی می‌کنند. سازمان ملل متحد توسعه را این گونه تعریف نموده است: توسعه فرایندی است که کوشش‌های مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هر منطقه متحد ساخته ... آن‌ها را بطور کامل برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا می‌سازد. همچنین توسعه معادل واژه انگلیسی Development و مشتق از Develop می‌باشد که در لغت به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته‌تر شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگ تر شدن است.

شاخص‌های تقسیم‌بندی این جریان می‌باشد. در یک جمله عمده‌ترین خواست این جریان در مقوله‌ی توسعه‌ی اقتصادی، رساندن دولت به حد وظایف اساسی خود و رفع موانع بازار آزاد می‌باشد. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۷۱)

۳.۱.۲.۶. توزیع درآمد

در نظام سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی، عوامل تولید و هرگونه دارایی را شامل می‌شود. ثروت‌های طبیعی همچون زمین‌های موات و آباد طبیعی، آب‌ها، معادن و امثال آن نیز به مالکیت خصوصی در می‌آید. دولت تنها در صورت وجود ضرورت‌های اقتصادی یا اجتماعی می‌تواند به‌صورت یک استثنا در اقتصاد دخالت کند. فعالیت‌های اقتصادی بر اساس انگیزه‌ی نفع شخصی و رقابت، بدون مداخله‌ی دولت یا با کمترین مداخله صورت می‌گیرد. طبیعی است در چنین نظامی، گروهی اندک - که از قابلیت‌ها، استعدادها و روابط ویژه برخوردارند - در میدان رقابت پیروز گشته، بخش بزرگی از ثروت‌ها و عوامل تولید را تصاحب می‌کنند و بسیاری از مردم - که در رقابت شکست خورده‌اند - مالک بخش کوچکی از عوامل تولید و ثروت‌ها می‌گردند. به مرور زمان نیز بخش اعظم ثروت‌ها به وسیله‌ی توارث به نسل‌های بعدی آن گروه قلیل می‌رسد. بدین ترتیب، شکاف تداوم می‌یابد و از آنجا که ثروت، ثروت می‌آفریند، روز به روز عمیق‌تر می‌شود. آمارهایی که درباره‌ی توزیع ثروت در آمریکا منتشر شده، به‌درستی این سخن گواهی می‌دهند.^۱

۳.۱.۳. توصیه‌های سیاستی

۳.۱.۳.۱. سیاست‌های تثبیت اقتصادی

نخستین بررسی‌ها در مورد بی‌ثباتی اقتصادی مشخصاً در دهه‌ی ۱۹۳۰ یعنی زمانی ارائه شد که جان مینارد کینز، سیاست‌های آزادی مطلق بازار (لسه‌فر) را با این چالش مواجه ساخت که میزان سرمایه‌گذاری در واکنش به نگرش شرکت‌ها در مورد امکان کسب سود در آینده، دچار نوسان خواهد شد. در واقع بدبینی گسترده باعث خواهد شد تا علی‌رغم در دسترس بودن منابع مالی و نرخ پایین بهره، سرمایه‌گذاری کاهش یابد و سرمایه‌گذاری روبه کاهش نیز باعث افت درآمد ملی شود. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛

۱. دفتر مدیریت و بودجه‌ی آمریکا در سال ۱۹۷۳ با استفاده از منابع مختلف چنین گزارش داد که ۲۰٪ فقیرترین جمعیت آمریکا تنها صاحب ۲۰٪ ثروت ملی بوده‌اند، در حالی که ۲۰٪ ثروتمندترین جمعیت آمریکا صاحب ۷۶٪ ثروت ملی بوده‌اند. در سال ۱۹۸۶ دفتر آمار ایالت متحده چنین محاسبه کرد که ۱۲٪ بالای خانوارهای آمریکایی ۳۸٪ دارایی‌های کشور را در اختیار دارند... در واقع طبق گزارش دفتر آمار در سال ۱۹۸۴، ۴۶٪ همه‌ی اموال شرکت‌ها در مالکیت یک درصد جمعیت آمریکا قرار دارد. برای مطالعه‌ی بیشتر رک به: احمدی، مصطفی، «مساله توزیع در نظام سرمایه‌داری»، کتاب نقد، شماره ۱۱، تابستان ۷۸، صص ۲۵۶-۲۶۳.

ص ۲۴۶) در این راستا کینز استراتژی دولت فعال را در مقابل دولت منفعل مطرح نمود که با اتخاذ مناسب سیاست‌های پولی و مالی جلوی نوسانات مضر اقتصادی را بگیرد و متغیرهای اقتصادی را در سطح مطلوبشان نگاه دارد. هرچند مکتب پولی دو دهه‌ی بعد نظری کاملاً مخالف این نظر را داد و خود دولت و سیاست‌های آن را عامل بی‌ثباتی برشمرد.

با این حال سیاست‌های تثبیت اقتصادی امروزه، منسوب به اجماع واشنگتنی^۱ است که عمدتاً نهاد صندوق بین‌المللی پول تصدی آنرا بر عهده دارد و طی این سیاست‌ها مشکلات موقتی تراز پرداخت‌ها در کشورهای عضو حل می‌شود و به تبع آن نرخ ارز تثبیت می‌گردد.

۳.۱.۳.۲. سیاست‌های فقرزدایی

در حال حاضر دیدگاه‌های رهیافت لیبرال‌های مدرن در مورد فقر در یک نقطه‌ی عطف تاریخی قرار دارد. از نظر آنها در گذشته، بازار به دلیل فراهم نمودن شرایط فقر و حتی تشدید آن نکوهش می‌گردید و از برنامه‌های دولت برای بازتوزیع ثروت و درآمد حمایت می‌شد. مالیات تصاعدی بر درآمد، مالیات بر ارث، برنامه‌های رفاهی، اتحادیه‌های کارگری، حمایت از قیمت محصولات کشاورزی، کنترل نرخ اجاره، قانون حداقل دستمزد و تأمین اجتماعی همه در نظر داشتند تا فقر را کاهش دهند. گرچه این جریان تأکید دارد که کنترل قیمت‌ها باعث ناکارآمدی می‌شود، اما آنها استدلال می‌کردند که چنین سیاست‌هایی به لحاظ سیاسی عملی‌تر از توزیع علنی درآمدهاست. مثلاً به باور آنها مردم احتمالاً تمایل بیشتری به پرداخت سوبسید به شیر دارند تا پرداخت‌های نقدی مستقیم به گاو‌داری‌ها. اما تا دهه‌ی ۱۹۶۰ نتایج اقدامات قبلی دولت رفاه آنقدر ناامیدکننده بود که برنامه‌ی «جنگ علیه فقر» راه‌اندازی شد که شامل برنامه‌های رفاهی متعدد و قوانین حقوق مدنی می‌شد. اما هزینه‌های فزاینده جنگ ویتنام و آغاز رکود تورمی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به امید لیبرال‌های مدرن برای رفع سریع فقر عملاً پایان داد. بدین‌سان بود که مکتب اقتصاد بازار در نسخه‌ی قرن بیستمی و نئوکلاسیک خود مجبور شدند تا در طراحی مجدد برنامه‌های ضد فقر دو محدودیت را در نظر گیرند. نسخه محدودیت‌های مربوط به کسری بودجه است که هر نوع گسترش عمده‌ی هزینه‌های مقابله با فقر را ناممکن می‌سازد. دوم جو سیاسی فعلی است که مشخصه‌ی اصلی آن خصومت و بی‌تفاوتی گسترده نسبت به فقر است. این جریان با پی بردن به عدم محبوبیت برنامه‌های رفاهی سنتی حالا اصرار دارند که سیاستگذاری عمومی باید از پرداخت مستقیم به قربانیان فقر به سمت مبارزه با آن دسته از نیروهای بازار و سیاست‌های دولت حرکت کند که عامل فقر هستند. در حال حاضر پیشنهاد‌های متنوع این جریان را در حوزه‌ی مبارزه با فقر می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. اصطلاحی که به مجموعه سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری آمریکا بر آن اصرار دارند و بر کاهش تورم، آزادی اقتصاد و خصوصی‌سازی تأکید دارد.

- اجرای سیاست‌های اعطای مزایای رفاهی بر اساس میزان درآمد: بر اثر این سیاست مزایای رفاهی که دولت در نظر می‌گیرد تنها به آن دسته افرادی اختصاص داده می‌شود که درآمد و ثروت آنها زیر سطح مشخصی باشد. این سیاست‌ها را بیشتر می‌توان در حوزه تأمین اجتماعی، وام‌های دانشجویی، یارانه‌های کشاورزی و بهداشت عمومی اجرا کرد.
- درنظر گرفتن انگیزه‌های مالیاتی برای آن دسته از کارفرمایانی که افراد بیکار یا افراد دریافت‌کننده‌ی کمک‌های دولتی را استخدام کنند یا آموزش دهند.
- اجرای برنامه «رفاه در برابر کار»: این برنامه دریافت‌کنندگان کمک‌های رفاهی را ملزم می‌کند تا در قبال دریافت کمک به مشاغل عمومی مانند تمیزکردن پارک‌ها یا جاروکردن پیاده‌روها بپردازند.
- ایجاد مهدکودک‌های دولتی رایگان که برای والدین و کارگران جوان، فرصت‌های بیشتری را برای ورود به کار فراهم می‌سازد.
- ایجاد نظام حداقل دستمزد بالا
- و غیره. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ صص ۲۸۶-۲۸۸)

۳.۱.۴. شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی^۱

آموزه‌ها و تئوری‌های یک دانش، معمولاً توسط نخبگان و به ویژه دانشگاهیان یک جامعه به مردم و سیاستگذاران معرفی می‌شود و سپس مورد تأیید سیاستگذاران قرار گرفته و به اجرا در می‌آیند. از این منظر بررسی نفوذ این جریان در فضای دانشگاهی کشور، مقدم بر کنکاش نحوه‌ی نفوذ این جریان در صحنه‌ی سیاستگذاری کشور است.

اما در خصوص سلطه دیدگاه فوق در ایران، این جریان که با ویژگی نگاه مدرن به نهادها و ابزارهای اقتصادی و رویکرد صنعتی، از طیف سنتی و تجاری طرفداران بازار آزاد متمایز می‌شوند، پس از حدود یک دهه تجربه در رژیم پهلوی (دهه ۱۳۴۰) پس از دوران جنگ و از آغاز برنامه‌های توسعه به‌صورت فعال در سطوح دانشگاهی و سیاستگذاری وارد صحنه‌ی اقتصاد ایران شدند. بطوری که از آن زمان تاکنون مدیریت بانک مرکزی و در دوران آقای هاشمی مدیریت وزارت اقتصاد و سازمان برنامه کاملاً تحت تأثیر رویکرد فوق بوده و گاه توسط چهره‌های مطرح و نظریه پردازان این جریان اداره شده‌است. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۶۵)

۱. لازم به تذکر است که افراد حقیقی و یا حقوقی منسوب به هر جریان، تنها به لحاظ علمی و آکادمیک منسوب به هر جریان دانسته می‌شوند و نه بیشتر.

۳.۱.۴.۱. نفوذ جریان بازار آزاد در فضای آموزشی کشور

استقلال رشته اقتصاد در دنیا قدمتی ۲۰۰ ساله دارد اما در ایران در مقایسه با جهان از سابقه‌ای نسبتاً کوتاه برخوردار است. رشته اقتصاد به عنوان یکی از رشته‌های فرعی حقوقی و در قالب اقتصاد سیاسی شروع شد و با تأسیس مدرسه عالی بازرگانی در سال ۱۳۳۵ و اولین دانشکده اقتصاد در دانشگاه ملی ایران در سال ۱۳۳۸ به مرحله تازه‌ای رسید. هر چند آن زمان، دروس اقتصادی در برخی رشته‌های دیگر از جمله بازرگانی تدریس می‌شد، ولی باید شروع رشته اقتصاد به صورت مستقل را آغاز توجه به اهمیت این رشته در ایران دانست. در دهه ۴۰ نیز دانشکده اقتصاد تهران تأسیس شد و به آرامی مؤسسات و دانشکده‌هایی برای آموزش اقتصاد در کشور ساماندهی شدند. فارغ التحصیلان دانشگاه‌های اروپایی (متأثر از مکاتب اقتصادی تاریخ‌گرایی و ساختارگرایی) در ابتدا و سپس فارغ التحصیلان دانشکده‌های آمریکایی (متأثر از جریان اقتصاد ارتدکس) متولی آموزش در این دانشکده‌ها بودند. لازم به ذکر است که روند گرایش به دانشکده‌های آمریکایی روزافزون بود و پس از انقلاب به اصلی‌ترین کارخانه‌ی تولید اقتصاددان نئوکلاسیک مبدل گشت و اکثر قریب به اتفاق دانشجویان ممتاز راهی آمریکا می‌شدند.^۱

به‌طور کلی شاکله دانشگاه‌های کشور پس از این دوران تغییر چندانی نداشته و تقریباً فضای آموزشی اقتصاد متداول در آن همواره وجود داشته‌است. بعد از انقلاب نیز این رویه تغییر مسیر اساسی نداد و حتی انقلاب فرهنگی نیز نتوانست امکان ورود الگوها و فکرهای رقیب را میسر کند. در واقع آموزش اقتصاد در کشور که در قبل از انقلاب بازاری بود؛ بعد از انقلاب نیز بازاری ادامه پیدا کرد هر چند که بسیاری از اندیشمندان تمام تلاش خود را برای تغییر این رویه انجام دادند.

با بازگشت دکتر مشایخی از خارج از کشور (۱۳۶۴) به دانشگاه صنعتی اصفهان، وی با کمک دکتر طبیبیان دوره کارشناسی‌ارشد به اسم برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی اجتماعی راه‌اندازی کردند دوره‌ای که هدفش تربیت نیروی کارآمد و توانا جهت رفع مشکلات اقتصادی ذکر شده‌است. این دوره اولین دوره در جهت فاصله گرفتن از نگرش فلسفی و ریزبینانه به مبانی اقتصادی بود؛ نگرشی که در چند گام بعد به نگرش مهندسی به اقتصاد ختم شد.

آقای زنجانی (رییس سازمان برنامه و بودجه وقت)، از دکتر مشایخی جهت مشارکت در تأسیس یک مؤسسه آموزشی و پژوهشی در مؤسسه عالی آموزش و پژوهش سازمان برنامه‌ریزی به‌نام مؤسسه «پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه» (معروف به مؤسسه نیاوران) دعوت کرد و دکتر مشایخی با همکاری دکتر آشتیانی و دکتر پورزاهدی این مؤسسه را راه‌اندازی نمود. مدتی بعد دکتر طبیبیان، دکتر نیلی، دکتر فرجادی و دیگران نیز به این مجموعه اضافه شدند. در این مؤسسه دوره کارشناسی‌ارشد مهندسی سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی ارائه می‌شد. (این مؤسسه از سال ۶۹ آغاز به کار کرد و تا

۱. به‌عنوان مثال بیش از ۹۰ درصد اعضای هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در چندسال قبل، فارغ التحصیل دانشگاه‌های آمریکا بوده‌اند.

سال ۱۳۷۴ دکتر مشایخی در آن حضور داشت)

در سال ۱۳۷۴ پیشنهاد انتقال مؤسسه به دانشگاه صنعتی شریف به منظور ارائه رشته‌های جدید مطرح شد، اما با مخالفت دکتر روغنی زنجانی این امر منتفی گردید. اما به هر حال پس از چند سال دانشکده مدیریت و اقتصاد شریف تأسیس شد. ایجاد رشته مدیریت در دانشگاه صنعتی برای بعضی از استادان و دانشگاهیان صنعتی این پرسش را ایجاد کرد که اقتصاد و مدیریت در دانشگاه مهندسی به چه میزان کارایی خواهد داشت؟ برای پاسخ به این سؤال، موسسان دانشکده، فهرستی تهیه کردند که در آن نشان داده شده بود که از ۳۳ دانشگاه اول در رشته برق در آمریکای شمالی، همگی به غیر از یک دانشگاه - که دانشگاه کلتک بود - رشته‌های مدیریت و اقتصاد دارند. دکتر مشایخی هدف از تأسیس را باز هم تربیت نیروهایی دانست که به مسائل مدیریتی ورود پیدا کنند.

دکتر مشایخی معتقد بود که در دوره کارشناسی رشته اقتصاد به دلیل نوع دانشجویان و فرهنگ آموزشی نمی‌توان آموزش باکیفیت خوب داشت؛ و به همین دلیل در دانشگاه شریف دوره‌های کارشناسی ارشد شروع شد. وی در مورد ورود دانشجویان مهندسی به رشته اقتصاد در مقطع ارشد بیان می‌کند: «می‌توانیم بگوییم [دانشجویان مهندسی] در این چهار سال، ذهن قوی‌تر و تحلیلی‌تری پیدا کرده‌اند، و با یکی از زمینه‌های تکنولوژی آشنا شده‌اند... البته اگر در آن رشته‌ای تحصیل کنند که قصد ادامه تحصیل دارند، بهتر است.»

اولین دوره کارشناسی ارشد علوم اقتصادی شریف در سال ۱۳۸۱ با جذب ۱۱ دانشجو آغاز و طی سال‌های گذشته با جذب به ترتیب ۱۶، ۱۳ و ۱۶ دانشجو در سال‌های منتهی به سال ۱۳۸۴ ادامه یافت. در سال ۱۳۸۳ رشته مهندسی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی گرایش اقتصاد با پذیرش ۵ دانشجو در دانشکده مدیریت و اقتصاد آغاز به فعالیت نمود که تعداد دانشجویان جذب شده در سال ۱۳۸۴ به ۱۵ نفر افزایش یافت. در سال‌های گذشته دوره‌های آموزشی ارائه شده از سوی گروه اقتصاد این دانشکده، مورد استقبال داوطلبین قرار گرفته‌است، به‌طوری که در سال ۱۳۸۴ تعداد قابل توجهی از دانشجویان رشته‌های فنی مهندسی و اقتصاد داوطلب ورود به این رشته شده‌اند و برترین رتبه‌های پذیرفته شده کنکور کارشناسی ارشد علوم اقتصادی، این دانشگاه را به عنوان محل تحصیل خود برگزیده‌اند. در سال تحصیلی ۱۳۸۵ از ۳۰ نفر پذیرفته شده در دو رشته یاد شده ۲۳ نفر، دارای مدرک تحصیلی کارشناسی مهندسی، ۲ نفر علوم پایه و ۵ نفر علوم اقتصادی بوده‌اند. در این دانشکده جریان غالب علم اقتصاد، بصورتی نسبتاً هماهنگ و بسیار منظم‌تر از سایر دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. دانشجویانی که به شریف می‌روند، زحمتی مضاعف می‌کشند، بسیار بیش از سایرین ریاضی و مدل‌های مختلف و کاربردهای آنها در اقتصاد را می‌خوانند، و معمولاً بیشتر از سایر دانشجویان، می‌توانند از دانش اقتصادی خود استفاده کنند. برنامه آموزشی این دانشکده نیز کاملاً شبیه برنامه دانشگاه‌های برتر اقتصاد آمریکا به ویژه MIT می‌باشد.

بطور کلی روند گرایش به اقتصاد بازار تقریباً در تمامی دانشکده‌های اقتصاد ایران نیز وجود دارد که

دلیل آنرا باید در اعضای هیئت علمی دانشکده‌های مادر دانست. اینان خواه ناخواه، حامل آموزه‌های اقتصاد بازار و مروج این مکتب در بین دانشجویان خود بودند که وجود سیلابس درسی کاملاً وارداتی، امکان هرگونه مخالفت و اعتراض را منتفی می‌نمود. به هر حال در جمع‌بندی تأثیرات این جریان در فضای آموزشی کشور ذکر نکات زیر خالی از لطف نیست:

- آموزش اقتصاد در ایران از همان ابتدا به شدت وابسته به حمایت‌ها و درآمدهای دولت بود و معمولاً با تغییر دولت‌ها و تمایلات آن‌ها جهت‌گیری پژوهشی و آموزشی آنها تغییر کرده‌است. پدیده‌ای که چه قبل و چه بعد از انقلاب شاهد آن بوده‌ایم. البته این نکته به دلیل ثبات افراد عضو هیأت علمی در دانشگاه‌ها به نحو کاملی بروز پیدا نمی‌کند اما به هر حال پژوهش‌ها وابسته به سفارش‌های دولتی است و تأکید بر اقتصاد بازار در سال‌های ابتدایی رئیس جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی‌ها و همایش‌های دانشگاهی مشخص است. هر چند که فرایند آموزش اقتصاد به دلیل تصلبی که در داخل اسلوب‌ها و سیلابس‌های خود دارد چندان متأثر نشد، اما به هر حال اساتید حامی اقتصاد بازار مجال بیشتری یافتند که نظرات خود را چه در داخل کلاس‌ها و چه در خارج آن بیان کنند. در دوران آقای احمدی نژاد نیز جهت‌گیری‌های دولت در ابتدا فضا را برای انتقاد به جریان محافظه کار و لیبرال در دانشگاه فراهم کرد که این مجال هم هر چند به طور سیستماتیک جریان آموزش اقتصاد را تغییر نداد اما محیط‌های دانشگاهی توانست نوعی نگاه متمایز را تجربه کند این نگاه متمایز به دلیل عملکرد خاص دولت چندان دوام نیافت اما شبهه جریانی شکل گرفت که حاصل تلفیق عمده جریان‌های مخالف سرمایه‌داری و یا نئوکلاسیک بود.
- جدایی صنعت و دانشگاه - که برای رشته‌ای مثل اقتصاد معنای خاص خود را دارد - هنوز وجود دارد و در دو دهه اخیر تغییر اساسی مشاهده نشده است. البته تأسیس پردیس‌های علم و فناوری و انکوباتورها در اوایل دهه ۸۰ شاید در بعضی از رشته‌ها صنعت و دانشگاه را به هم نزدیک کرده‌باشد اما عملاً در حیطه اقتصاد شاهد تغییری نیستیم. به‌طور کلی اقتصاد در کشور ما همان رویه انتزاعی خود را طی می‌کند.
- به دلیل عدم وجود مرام مشخص دانشکده‌ها کماکان با هم رقابت چندانی ندارند البته جدیداً با آغاز به کار جهت‌گیری محافظه کارانه در شریف و نهادگرایانه - ساختارگرا در علامه طباطبایی می‌توان امید داشت که رقابت هم در ناحیه جذب دانشجو و هم در عرصه منازعات علمی شدت یابد.
- تولید انبوه دانشجو که در سال‌های اخیر به ویژه در دوره دولت نهم مد نظر قرار گرفته‌است بی‌شک بر کاهش کیفیت خروجی‌ها اثر خواهد گذاشت. بدون شک تعداد افرادی که قصد و یا توانایی ایجاد تغییر در شرایط اقتصادی کشور دارند از نظر درصد کاهش خواهد یافت؛ ضرورت تحول در علوم انسانی مد نظر مقام معظم رهبری خود شاهدی بر این مدعا است.

- انقلاب فرهنگی در ابتدای دهه ۶۰ موجب پالایش اساتید اقتصاد شد و نسلی را به وجود آورد که نه چپ مارکسیست بودند و نه محافظه‌کار شدید. البته نسل جدید همان روند محافظه‌کاران را ادامه دادند. کسانی که در دهه ۶۰ به عنوان استاد در دانشگاه‌ها مشغول بودند عمدتاً فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های آمریکای شمالی بودند و بنابراین به دانشجویهای خود همان الگوها و روش‌های کمی را تدریس نمودند. محدودیت رفتن به خارج - در دهه‌های گذشته - نیز بسیاری از دانشجویان را از واقعیت علم اقتصاد دور کرد. این نسل به دلیل گسترش دانشگاه‌های دولتی و آزاد به راحتی جذب هیأت علمی‌ها شدند و خوراک نسل بعدی محتوای ذهن آنها بود. در نتیجه باید انتظار داشت که خروجی این دانشگاه‌ها، ترکیبی از اندیشه دو نسل قبل را داشته‌باشد.
- به‌طور کلی نگرش فلسفی و روش‌شناسی در علم اقتصاد در ایران از ابتدا چندان جدی دنبال نشده‌است و همواره سعی شده که اقتصاد با روش‌های ریاضی تدریس شود. نه در دانشگاه علامه و نه در دانشگاه امام صادق (ع) در هیچ یک نگاه فلسفی به صورت سیستماتیک دنبال نشده‌است و صرفاً علاقه اساتید و دانشجویان فضایی برای کار کردن روی این موضوعات را به وجود آورده‌است.
- از قبل از انقلاب که بگذریم؛ بعد از انقلاب با توجه به دلیل کمبود منابع درسی مفید، ترکیب زبان دروس فارسی و انگلیسی بود. اکثر کتاب‌ها نیز ترجمه از انگلیسی بود زیرا که اساتید زبان‌های دیگر مثل آلمانی و فرانسه را مسلط نبودند.^۱ این امر موجب شد که الگوهای آمریکایی و حتی روش‌های تدریس آمریکایی بر نظام آموزشی ما حاکم شود و تأکیدی که در دانشکده‌های اروپایی به ویژه آلمان و فرانسه روی بعضی از شاخه‌ها و حتی دروس آمریکایی می‌شود کمتر مورد توجه باشد.

۳.۱.۴.۲. نفوذ جریان بازار آزاد در فضای سیاستگذاری کشور

این جریان که با ویژگی نگاه مدرن به نهادها و ابزارهای اقتصادی و رویکرد صنعتی از طیف سنتی و تجاری طرفداران بازار آزاد متمایز می‌شود. پس از حدود یک دهه تجربه در رژیم پهلوی (دهه ۱۳۴۰) پس از دوران جنگ و از آغاز برنامه‌های توسعه به‌صورت فعال در سطوح دانشگاهی و سیاستگذاری وارد صحنه اقتصاد ایران شده‌اند. بطوری که از آن زمان تاکنون مدیریت بانک مرکزی و در دوران آغاز هاشمی مدیریت وزارت اقتصاد و سازمان برنامه کاملاً تحت تأثیر رویکرد فوق بوده و گاه توسط چهره‌های مطرح و نظریه‌پردازان این جریان اداره شده‌است. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۶۵)

۱. البته انتشارات سمت با سفارش دادن تالیف یا ترجمه‌ها به اصلاح این روند کمک کرد. بعضی از سازمان‌های دولتی نیز در این زمینه کتاب‌هایی را چاپ کردند. بعدها موسسات خصوصی وارد این عرصه شدند و به نشر اقتصاد کمک کردند.

در طی شانزده سال از اتخاذ و اجرای سیاست‌های بازارگرایانه در اقتصاد ایران دو رویکرد حاکم بود. ابتدا رویکرد رادیکال به سرکردگی فکری بازارگرایان تندرو که معتقد بودند گسترش سازوکار بازار به قلمروهای هر چه بیشتری از زندگی اقتصادی هم به رشد اقتصادی و هم در درازمدت به توزیع بهتر درآمدها منجر می‌شود، اما سپس عمده‌تأ به رهبری فکری بازارگرایان میانه‌رو که اعتقاد داشتند گسترش و تعمیق نظام اقتصادی بازار فقط به شرطی به رشد اقتصادی و توزیع بهتر درآمدها می‌انجامد که نهادهای لازمه عملکرد مناسب سازوکار بازار نیز پیشاپیش شکل گرفته باشند. این دو گروه نه در هدف‌ها بلکه در ابزارها با هم اختلاف نظر داشتند. دولت‌های بعد از جنگ عمده‌تأ تحت تأثیر این دو گروه از اقتصاددانان درصدد ایجاد بستری باثبات برای انباشت سرمایه و حفاظت از منافع درازمدت سرمایه بودند. (مالجو؛ ۱۳۸۴)

مالجو (۱۳۸۴) معتقد است اقتصاددانان بازار در انتقاد خود به دولت نهم، هر دو رویکرد به‌نوبه‌ی خود چند نقطه ضعف اساسی دارند. اولاً، هیچ یک از این دو گروه عملاً چارچوب فکری مشخصی به دست نمی‌دهند که نشان دهد سیاست‌های اقتصادی دولت نهم از چه اصولی پیروی می‌کند و در عوض صرفاً به بیان این ایده اکتفا می‌کنند که سیاست‌های اقتصادی متخذه از اصول علمی تبعیت نمی‌کند. ثانیاً، هر دو گروه معتقدند هیچ نشانه‌ای از گرایش دولت نهم به اصول اقتصاد بازار وجود ندارد و از این رو برای تشبیه گاه‌وبی‌گاه دولت نهم به سیاست‌های بازارگرایانه هیچ توضیحی به دست نمی‌دهند. ثالثاً، هیچ یک از این دو گروه اصولاً رابطه‌ی متقابل میان سیاست‌های اقتصادی و هدف‌های غیراقتصادی دولت نهم را تبیین نمی‌کنند. بدین اعتبار، هر دو گروه از اقتصاددانان گرچه نشانه‌های بیماری اقتصاد ایران در دوره‌ی جدید را به خوبی می‌بینند اما در درک سیاست‌های اقتصادی دولت نهم هنوز محل اصلی نزاع را به درستی تحریر نکرده‌اند.

۳.۱.۴.۳. اقتصاد بازار در عرصه‌ی سیاست

جریان بازار آزاد در عرصه سیاست ملغمه‌ای از جهت‌گیری‌های متنوع و بعضاً متضاد است. سر آکادمیک این جریان که به طور خاص بعد از جنگ و با فوت امام - که به سان کابوسی گذرا برای این جریان بود - نضج گرفت، دیدگاهی یکسره بدبینانه به نهاد دولت دارد. در عمق نگاه ایدئولوژیک این جریان دولت به‌سان پاسبان شب یا همان مأمور شبگردی می‌باشد که فقط و فقط بایستی به امنیت جامعه بیاندیشد و بس. اما فعالیت‌های این جریان در عرصه سیاسی همگام با ظهور هر دولتی، صورت خاص پیدا کرده‌است. این جریان در اوایل دولت هاشمی که هماهنگی نسبی با رهبری نظام دارد، از جهتی نزدیک به دولت می‌شود و از جهتی نه. این جریان بر مبنای نگاهی که به قدرت دارد و البته هنوز به صورت‌بندی تئوریک آن به صورت دقیقی نپرداخته افزایش قدرت دولت را مناسب حال نمی‌داند. اما با توجه به هجمه سنگین چپ‌ها به مواضع دولت هاشمی که سراسر بازارگرایانه است از دولت دفاع می‌کند. دفاع جریان بازار در عرصه آکادمیک از دولت اول هاشمی به خصوص جاهایی که پای حیثیت بازار در میان است به نقطه اوج خود می‌رسد.

هم‌چنین سر غیر آکادمیک این جریان (یعنی مؤتلفه و...) نیز در دفاع از دولت هاشمی سنگ تمام می‌گذارد. اما آن جاهایی که مواضع هاشمی نزدیک به رهبری است یعنی دفاع هم‌چنان مستحکم از مسئله فلسطین و.. نقش جریان آکادمیک بازار به شدت کم‌رنگ و حتی مخالف به نظر می‌رسد. اما رفته‌رفته هنگامی که زاویه رهبری با برخی رویکردهای هاشمی بارز می‌شود دفاع جریان بازار آزاد در عرصه آکادمی از دولت هاشمی به مراتب افزایش می‌یابد و البته سرِ سیاسی آن نیز شروع به مخالف‌خوانی با هاشمی می‌کند. برای مثال می‌توان به اعتراض رهبری از شکاف بوجود آمده در بین مدیر و کارگر در نماز جمعه تهران اشاره کرد که جریان بازار آزاد در عرصه آکادمی به شدت از رویه بوجود آمده در دولت هاشمی دفاع نمود یا تأکید رهبری بر رشد همگام با عدالت که به شدت و با انواع توجیه‌های متنوع مورد دفاع قرار گرفت. اما همانطور که قبلاً نیز گفته شده‌است این جریان مخصوصاً در عرصه آکادمیک نسبت به مسایل اجرایی کشور محافظه کارتر است؛ یعنی سعی می‌کند تا حد ممکن از کمتر سیاست اجرایی به طور کامل دفاع نماید تا در هنگام شکست راه دررویی داشته باشد. نکته مهم دیگری که بایستی مدنظر باشد این است که این جریان با استفاده از فرصت‌های سیاسی در جریان دولت اول هاشمی به‌دست آورد توانست در عرصه آکادمی مؤسسات بی‌شماری را بوجود آورده و اکثر مسئولین اجرایی را به سطوح عالیه برساند. اما از زمان دولت اول هاشمی به بعد این جریان که حالا دیگر عمق اجتماعی یافته بود کم‌کم به خاطر مسایل سیاسی از دولت هاشمی جدا می‌شود و سعی می‌کند هم‌چنان با چراغ خاموش سیاست‌های بازاری دولت را تدبیر نماید. سر سیاسی این طیف نیز یعنی مؤتلفه و.. با مشاهده جبهه بندی‌های جدید از کنار هاشمی می‌گذرد و از قضا سعی می‌کند تا حدی نتایج فرهنگی و سیاسی سیاست‌های هاشمی را کنترل کرده و خود را تبرئه نماید (توضیح آنکه هاشمی در آن مواقع به سان شمشیر دو لبی بود که هم طرفداران رهبری و هم مخالفان رهبری - در جبهه بازار آزاد - به نوعی مراد خویش را در او نمی‌یافتند)

در دولت دوم هاشمی جریان بازار آزاد در عرصه آکادمیک به نوعی دلخوری خود را از هاشمی به دلیل عقب‌نشینی از تعدیل ابراز می‌دارد و هم‌چنان بر موفقیت‌های بی‌شماری که از اجرای آن نصیب کشور شده تأکید می‌ورزد. در طول این دوره هم‌چنان از سیاست‌های بازاری به شرط اجرای درست - که عمده‌تاً در این زمینه راضی نمی‌شدند - حمایت می‌کند و بر سیاست‌های خارجی بسته هاشمی که مانع رشد تمام و کمال سیاست‌های بازاری است حمله می‌نمایند و از این رو درصدد هستند با فرهنگ‌سازی ادامه این سیاست‌ها را برای کشور پرهزینه تصویرسازی کنند. این جریان با مطرح شدن خاتمی در اواخر دولت هاشمی و از سربرآوردن چپ‌ها ابراز نگرانی می‌کند و از سویی سعی می‌کند با نفوذ به بدنه آن به پشتوانه کارهای عمیقی که در طول هشت سال هاشمی در آکادمی و عرصه عمومی و اجرایی سرنخ کارها را به دست گرفته و از درون چپ راست جدیدی را متولد سازد. از قضا همین اتفاق هم می‌افتد؛ با آمدن خاتمی ابتدا وی سعی می‌کند امور را به دست چپ‌هایی مثل نمازی بیاندازد ولی رفته رفته بانک مرکزی و سازمان جریان امور را به دست گرفته و نهایتاً جریان بازار البته با حرکتی دست به عصا تر میدان‌دار

می‌شود (البته لازم به ذکر است که موفقیت این دسته در دولت اول هاشمی در بیشترین حالت بوده‌است. در دوره دوم هاشمی نسبتاً در محاق رفتند و بیشتر به آکادمی پرداختند و در دولت خاتمی هر از چندگاهی فتوحاتی داشتند ولی در بعضی مواقع نیز قدرت چپ‌های دولت می‌چربید).

این جریان در دوره اصلاحات اول بیش از پیش به سمت بنیان‌نهادن مبانی سیاسی بازار آزاد یعنی مدرنیته و سکولاریزم رفت و رفته رفته هژمونی خود را در آکادمی تثبیت کرد. عمق کارهای ایشان به حدی بود که یا چپ‌ها به کلی منقرض شدند و یا به دامان نهادگرایان عمدتاً جدید که ایشان نیز در طیف بازار هستند پناه بردند. جالب آن است که چپ‌هایی که به دنبال موفقیت کشور بودند بیشتر به این دام افتادند. چرا که چپ‌های غیرحکومتی می‌توانستند هم‌چنان در حفاظی به نام عدم داشتن امید انجام اجراییات امور از ایده‌های چپ که حالا دیگر به سان رویا می‌مانست دم زنند ولی چپ‌های حکومتی مثل مؤمنی دیگر توان مقابله با هجمه بازار آزاد به بهانه ناکارایی تفکر چپ را نداشتند و مجبور شدند تغییر گفتمان دهند. این جریان با استفاده از فضای باز سیاسی دوره اول اصلاحات توانست خود را از هاشمی جدا ساخته و پایه‌های اجتماعی نوینی را برای خود در داخل طبقه متوسط و روشنفکران لاییک و سکولار دست و پا کند. جالب آن است که این جریان هم اپوزیسیون سیاسی حاکمیت تلقی می‌شود و هم مسئول‌ترین جریان دانشگاهی وضعیت موجود. از طرفی همیشه خود را طرفدار مدرنیسم و ضد بنیادگرایی دینی می‌دانسته و از طرفی با نفوذ در دولت، مجمع تشخیص و... توانسته مؤثر واقع شود. از دیگر نکات تحلیل و رفتارشناختی این جریان این است که به خوبی با همه جریانهای معارض فکری به ساخت و پاخت می‌پردازد. یعنی آن جایی که سیاست‌های استکبارستیزانه باید نفی شود به راحتی با نهادگرایان - همان چپ‌های قدیم - می‌بندد و وقتی پای سیاست‌های بازارگرایانه به میان باشد با همفکران خود در حاکمیت مثل مؤتلفه، کارگزاران و... البته شاید بتوان در اوایل دولت هاشمی مؤتلفه را بزرگترین نماینده ایشان در عرصه حاکمیت داشت ولی رفته رفته با پدیدار شدن ماهیت مدرنیستی این جریان کارگزاران به نماینده تمام و عیار این جریان در عرصه سیاسی بدل شد.

۳.۱.۴.۴. پیشگامان جریان بازار آزاد در ایران^۱

۳.۱.۴.۴.۱. موسی غنی‌نژاد

موسی غنی نژاد اهری متولد تبریز در سال ۱۳۳۰ است. او لیسانس خود را پیش از انقلاب در رشته حسابداری از دانشگاه تهران گرفت و سپس با علاقه‌ای که به اقتصاد پیدا کرد به فرانسه رفت و در این رشته ادامه تحصیل داد. غنی نژاد فوق لیسانس و دکتری خود را در رشته اقتصاد توسعه و در دانشگاه

۱. بررسی تفکرات دکتر طبیبیان با توجه به فاصله گرفتن ایشان از فضای آکادمیک اقتصاد (احتمالاً بواسطه‌ی کهولت سن) و به‌روز نبودن نظرات ایشان ضروری تلقی نمی‌شود و می‌تواند به بررسی‌های دیگری از این دست منتقل شود. وگرنه وی بی‌شک جز تاثیرگذارترین چهره‌های این جریان در ایران در طول دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بوده‌است.

سوربن فرانسه گذراند. وی همچنین دوره دکتری معرفت‌شناسی اقتصادی را در این دانشگاه خواند ولی پایان‌نامه خود را نیمه‌کاره رها نمود و به ایران بازگشت. او هم‌اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه صنعت نفت است. از غنی نژاد تا کنون ۷ جلد کتاب منتشر شده است. از جمله این کتب می‌توان به معرفت‌شناسی اقتصادی، تجدد طلبی و توسعه در ایران، آزادی‌خواهی نافرجام (مشترک با دکتر طبیبیان)، درباره‌هایک و جامعه مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست را می‌توان نام برد. زمینه علمی مورد علاقه او فلسفه، معرفت‌شناسی علم اقتصاد و تاریخ عقاید اقتصادی است.

دکتر غنی نژاد دارای بیانی شیوا و قلمی روان است. ساده‌نویسی او باعث شده است دانشجویان سالهای اولیه اقتصاد نیز بدو علاقه‌مند شوند. عمق نسبی موجود در مطالبش باعث گرمی بازارش در میان دانشجویان سالهای بالاتر اقتصاد شده است. بحث‌های ماهیتاً سیاسی وی باعث شده است که دانشجویان علوم سیاسی نیز خواندن مطالب وی را از یاد نبرند. آشنایی با فلسفه و معرفت‌شناسی و تحقیق در حوزه علوم اجتماعی باعث شده است که دانشجویان رشته‌های مزبور نیز به آثار او علاقه‌مند باشند و بالاخره تأثیر بسیار او باعث شده است که مخالفان وی نیز خود را ملزم به مطالعه آثار وی نمایند. علی‌رغم آن که همه‌جا خود را لیبرال می‌نامد ولی محافظه‌کاری او در بیان و قلم و نشان دادن خود به عنوان یک فرد آکادمیک باعث شده است که روزنامه‌متبوع وی (دنیای اقتصاد) علی‌رغم مخالفت طبیعی با مبانی نظام از تیررس مؤدیان سانسور در امان باشد. نزدیکی وی به جریان‌های مختلف بخش خصوصی شائبه طرفداری غیر علمی از بخش خصوصی را همواره به ذهن متبادر می‌سازد. اما عده‌ای معتقدند که غنی نژاد به لحاظ عمق تفویک فاقد کارایی لازم و بنابراین عمدتاً در سپهری ایدئولوژیک به سر می‌برد. آنها معتقدند اگر کسی با روش‌های خطابه آشنا باشد به راحتی تسلط این روش را در آثار وی می‌تواند بیابد. او در بحث‌های خود از عدالت، اخلاق، بازار، ربا و... به طرز جالبی با دوگانگی‌های ابداعی اندیشمندان متجدد اثبات می‌کند که اساساً این فقط و فقط بازار آزاد است که می‌تواند عادلانه باشد، اخلاقی باشد و علاوه بر اینها کارا نیز باشد. او مدام از تحول‌گفتمانی‌ای دم می‌زند که در دوره رنسانس صورت گرفته و اساساً رابطه دنیای ماقبل و ما بعد آن را قطع کرده و از این جهت آنهایی که هنوز بر پایه تلقی‌های سنتی از عدالت و اخلاق و... بحث می‌کند را سرزنش نموده و آنها را به قبول گفتمان جدید دعوت می‌نماید. تحول معرفت‌شناختی‌ای که غنی نژاد از آن دم می‌زند را می‌توان این گونه تصویر کرد که با ظهور تجدد و افول قرون وسطی کم‌کم مفاهیم جدیدی پا به عرصه وجود نهاده‌اند که از جهت ارتباط با مفاهیم ماقبل مدرن صرفاً اشتراکاتی ظاهری دارند و بس، مثلاً او معتقد است که نرخ بهره اساساً پدیده‌ای نو است و این پدیده نو در بستر یک شرایط خاص به منصف ظهور رسیده و از این جهت این-همان گرفتن آن با ربا اشتباهی غیر قابل بخشش و گمراه‌کننده است و از این جهت تعمیم دادن احکامی که در مورد ربا وارد شده بر آن اشتباهی محض است.

او خود را به نوعی پدر جریان لیبرال در ایران می‌داند و با اشاعه تفکرات اندیشمندان لیبرال عصر روشنگری و معاصر سعی در نهادینه کردن این تفکر دارد. او را می‌توان به نوعی در عداد متفکران

هایکی به شمار آورد، چرا که روش بحث او و هم‌چنین محتوای مباحثش عمدتاً برگرفته از این متفکر اتریشی‌الاصل طرفدار جریان بازار آزاد است. او مشکل عمده دانشگاه‌های اقتصاد کشور را در سوسیالیستی بار آوردن دانشجویان می‌داند و مدیریت اقتصادی دوران جنگ را به شدت مورد حمله قرار داده و معتقد است بنای وابستگی اقتصاد کشور به دولت و ناکارآمدی آن در این دوره بنا نهاده شده است. او بر لزوم توجه بیشتر به مباحث فلسفی اقتصاد و غور در مبانی معرفتی مفاهیم اقتصادی تأکید دارد و حتی بالندگی اقتصاد اسلامی را در گرو توجه علاقمندان آن به این مباحث می‌داند.

وی که مدافع سرسخت آزادی انسان در مالکیت، تولید و مصرف است، معتقد است: «تفاوت نگرش و رویکرد انسان مدرن در درجه‌ی اول به مفهوم خود انسان برمی‌گردد. در اندیشه‌ی مدرن مفاهیمی که نزد قدما بسیار کمرنگ بود مورد تأکید قرار می‌گیرد. مانند: فرد به عنوان ارزش متعالی و قائم بالذات، فاعل شناخت و مرجع داوری، منشأ انتخاب، رجحان و مطلوبیت در فرایند زندگی اجتماعی. بدین ترتیب اندیشه سیاسی مدرن معتقد به ارزش‌های فردگرایانه مانند حق حیات، آزادی و مالکیت فردی است. (جمع در خدمت تحقق خواسته‌های فرد) اندیشه اقتصادی جدید و علم اقتصاد به دنبال شکل گرفتن مفهوم فرد و حقوق فردی به‌وجود می‌آید. تحقق بخشیدن به ارزش‌های مدرن (اصالت حقوق بشر) مستلزم آزادی انتخاب فردی، مبادله آزاد، رقابت در همه سطوح اجتماعی است که همگی در واقع مبانی اندیشه اقتصاد جدید را تشکیل می‌دهد». (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۶۶)

اما نکته قابل توجه این است که در مسند سیاست‌گذاری و مدیریت اقتصادی، غنی نژاد (و طبیبیان) وظایفی را برای دولت جهت خدمت به مکانیسم رقابت برمی‌شمردند: «جز کوچکی از منافع جمعی از طریق پیگیری منفعت فردی حاصل نمی‌شوند. در اینجا نیاز به سازماندهی بازارهای رقابتی و همچنین اقدامات تکمیلی برای ایجاد انگیزه در زمینه‌هایی که بازارها نمی‌توانند فعالیت نماید به چشم می‌خورد. توجه به سازماندهی بازارها در کشورهای پیشرفته از اهم ملاحظات دولتهاست. البته سازماندهی بازارها بایستی هدف خاصی را دنبال کند. به این معنا که باید در جهت ایجاد رقابت باشد، به حذف انحصار منجر می‌شود، در جهت شفافیت اطلاعاتی عمل نماید، مسئولیت‌پذیری عرضه‌کننده را در مورد تعهداتی که به مصرف‌کننده دارد تضمین نماید و مهم‌ترین کالای عمومی یعنی امنیت و قانون را محقق سازد». دیدگاه این جریان آنگاه به‌سوی معقولیت و اعتدال میل می‌کند که موارد شکست بازار و عدم وقوع داد و ستد در چارچوب بازارهای خاص را حوزه‌ی دخالت دولت می‌بیند.

در مقوله‌ی دانش اقتصاد غنی‌نژاد (و طبیبیان) در کتاب خود می‌نویسند: «بحث علمی این است که ارزش‌هایی وجود دارد که خود قابل اثبات نیستند، اما نهادهایی به‌وجود می‌آورند و آن نهادها یک تعامل با سیستم اجتماعی می‌سازند. شناخت آن سیستم و توزیع آن می‌شود علم». در جای دیگر چنین آمده است: «علم اقتصاد محصول یک شیوه‌ی تعقلی جدید و ویژه است که هیچ جایگاهی در نظام تعقلی اندیشه سنتی نمی‌تواند داشته باشد. در شیوه‌ی جدید، نقطه‌ی آغاز، دستورات و ارزش‌های اخلاقی نیستند، بلکه خود واقعیت است. علوم اجتماعی جدید با تفکر درباره‌ی انسان به‌صورتی که

هست به‌وجود آمده و نظام ارزشی و قواعد رفتاری را متحول ساخته تا ارزش‌ها با این واقعیت‌ها سازگار شوند. علم اقتصاد درصدد توضیح و تجزیه و تحلیل واقعیات مربوط به نظم اجتماعی ویژه‌ای است که در سایه‌ی قواعد رفتاری خاص جامعه‌ی مدرن پدید آمده‌است. از این‌رو می‌توان گفت که اصلاح و تغییر این علم برای تطبیق با آن ارزش‌های سنتی، حرکتی کاملاً وارونه است. علم یعنی توضیح نظری آنچه هست. این تصور که با تسلط بر ابزار تئوریک علم اقتصاد، می‌توان ارزش‌های سنتی را به شکل اولیه به عنوان هدف اجتماعی، سیاسی تحقق بخشید، توهمی بیش نیست. تنها با اصل قرار گرفتن رفتار مبتنی بر نفع شخصی، رفتار اجتماعی نظم معین و قابل پیش‌بینی پیدا می‌کنند. مضمون علم اقتصاد در واقع توضیح چگونگی پیدایش، ساختار و عملکرد این نظم است. بر اساس قواعد روش‌شناسی، هر کوششی که به قصد اصلاح علم اقتصاد، بخواهد دستورات اخلاقی را اصل رفتاری انسان قرار دهد، در واقع علم اقتصاد را از ریشه نفی می‌کند». بدین ترتیب غنی‌نژاد با پذیرش مبانی اقتصاد پوزیتیویستی، اعتراف دارد که قواعد آن در همه‌ی جوامع صادق و راهگشا نیست لیکن وی به دنبال تغییر نظام ارزشی اجتماع و در راستای آن واقعیت‌ها و قواعد رفتار مدرن است. بنابراین، هرچند برخلاف فن‌سالاران یا تکنوکرات‌ها، مدرن کردن اقتصاد را به‌نوسازی ابزار و نهادهای جامعه و استمرار کنترل و مهندسی اجتماعی دولت نمی‌داند، و اساس را تحول رفتاری و فرهنگی می‌شمارد لیکن ترجیح ارزشی وی هماهنگ‌سازی فرهنگ کشورهای در حال توسعه با نظام ارزشی و رفتاری مدرن است. (همان، صص ۱۷۲-۱۷۳)

کم‌رنگ بودن نگرش جمع‌گرا و نفی همه قیود آزادی نفع شخصی (که غنی‌نژاد در کتاب معرفت‌شناسی اقتصاد خود بارها بر آن تأکید دارد)، مدخل مناسبی است تا بدانیم نظر دکتر غنی‌نژاد نسبت به مقوله‌ی عدالت اجتماعی و توزیع درآمدها چیست؟ خاندوزی (ص ۱۷۴) معتقد است، غنی‌نژاد با ذکر اینکه معنای عدالت توزیعی در اقتصاد مدرن اساساً تغییر کرده، می‌نویسد: مفهوم عدالت توزیعی این معنا را در خود داشت که «به هر کس به تناسب مرتبه طبیعی وی». واضح است در چنین تفکری، تکاثر ثروت به‌صورت تجاوز به ناموس طبیعت و کاهش سهم دیگران بود. اما در تفکر جدید، تصور مولد ثروت بودن انسان به این نتیجه منتهی می‌شود که ثروت، محدودیت طبیعی ندارد. بلکه مقدار آن تابعی از میزان پیشرفت کار و صنعت انسان است. میزان ثروت از قبل داده شده نیست که بتوان در مورد آن بحث توزیعی کرد. اینجا اصل عدالت توزیعی به این صورت تحول می‌یابد که «به هر کس به اندازه‌ی کارش» تکاثر ثروت ناقض عدالت نیست. چرا که هر کس خود سهم خود را تولید می‌کند و افزایش سهم یکی موجب کاهش سهم دیگری نمی‌شود. بدین ترتیب عدل خصلت کاملاً فردی پیدا خواهد کرد.

البته دیدگاه دکتر غنی‌نژاد که اصالت سرمایه‌داری خود را بیش از دیگران حفظ نموده، در این خصوص به‌صورت صد در صد مورد پذیرش دیگر متفکران این جریان نیست. اما عمده راه‌حل این طیف برای عدالت، تولید ثروت بیشتر و افزایش سهم هر کس از کیک اقتصاد است که گاه متضمن فشار شدید به برخی طبقات درآمدی خواهد آورد. لیکن سلطه‌ی نگاه تولیدمحور و رشدمحور (در مقابل نگرش توزیعی

و عدالتی) در این طیف جز نقاط مشترک به حساب می‌آید. هرچند باید گفت سیاست‌های تأمین اجتماعی برای ناتوان جسمی و ذهنی و خانواده‌های بی‌سرپرست و غیره مسأله دیگری است که حتی در قالب دیدگاه‌های غنی‌نژاد و اسلاف او نیز قابل توصیه می‌باشد، اما دولت تعهدی در قبال حفظ نسبت‌های خاص میان دهک‌های درآمدی بالا و پایین ندارد مگر آنکه شکاف طبقاتی به معضلی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تبدیل شود. (همان، ص ۱۷۵)

۳.۱.۴.۴.۲. مسعود نیلی

مسعود نیلی متولد همدان در سال ۱۳۳۴ است. او لیسانس مهندسی سازه خود را از دانشگاه صنعتی شریف گرفته‌است. ابتدا در رشته برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی دانشگاه صنعتی اصفهان دوره فوق لیسانس را گذرانده و پس از عزیمت به انگلستان در رشته اقتصاد، دوره فوق لیسانس و دکتری خود را در دانشگاه منچستر سپری کرد. مسعود نیلی از سال ۶۴ تا ۶۷ رئیس دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه بود و از سال ۶۷ تا ۷۰ نیز عهده‌دار سمت معاونت اقتصادی این سازمان شد. نیلی در سال ۷۵ ریاست مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه را بر عهده گرفت. وی همچنین از سال ۷۶ تا سال ۷۹ به معاونت اقتصادی سازمان برنامه برگشت که محصول این دو دوره معاونت اقتصادی سازمان برنامه تهیه برنامه‌های اول و سوم توسعه پنج ساله کشور بود. از سال ۷۹ تا کنون نیز به دانشگاه بازگشته و با مرتبه دانشیاری و به عنوان مدیر گروه اقتصاد دانشکده مدیریت و اقتصاد در دانشگاه شریف مشغول به کار است. در این دوره نیز با همکاری تعدادی از اقتصاددان‌های همفکرش مسئول تدوین و تنظیم استراتژی توسعه صنعتی کشور شد. از وی تا کنون ۷ جلد کتاب و تعداد زیادی مقاله در حوزه‌های مختلف اقتصاد کلان و اقتصاد سیاسی منتشر شده است. از کتابهای منتشر شده او می‌توان اقتصاد ایران، اقتصاد ایران و معمای توسعه‌نیافتگی، تجربه و توسعه صنعتی در جهان، کلیات علم اقتصاد نام برد. زمینه علمی مورد علاقه او اقتصاد سیاسی و اقتصاد کلان است.

دکتر نیلی با اشاره به این که قابل دفاع‌ترین نگاه به اقتصاد، در قالب بازار آزاد است، معتقد است: «رقابتی بودن اقتصاد مانع تجمع غیرعادلانه ثروت در جامعه و انباشت ثروت به دلیل خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها می‌شود که افزایش کارایی و بهره‌وری را به دنبال دارد. نیلی بصورت جدی این نکته را مورد اشاره قرار می‌دهد که اداره ی اقتصاد نمی‌تواند حالت بینابین داشته‌باشد. یا باید تفکر مکانیسم بازار و منطق رقابت آزاد را بپذیریم یا اقتصاد دولتی و روشن است که رشد اقتصادی و رفاه عمومی در اقتصاد دولتی قابل دسترسی نیست. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۶۷)

نکته‌ای که در مورد دیدگاه‌های این جریان قابل ذکر است، همبستگی شدید آزادی اقتصادی و توسعه‌ی سیاسی است که مورد اتفاق همه‌ی صاحب نظران قرار دارد. نیلی هرچند توسعه‌ی نهادهای مدنی سیاسی را در شرایط امروز مقدم بر آزادسازی‌های اقتصادی می‌داند اما این دو را دو روی یک سکه

می‌خواند و از ایده‌ی دموکراسی مطابق آزادی‌های فردی به‌عنوان یک ارزش سرنوشت‌ساز در اقتصاد یاد می‌کند. (همان، ص ۱۷۵)

۳.۱.۴.۵. مهم‌ترین کتاب‌های جریان بازار آزاد

انتشاراتی که توفیقیاتی در زمینه‌ی علوم انسانی-اجتماعی داشته‌اند (از جمله نشر نی، گام نو) اغلب مروج ادبیات این جریان بوده‌اند. انتشارات دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف نیز به نوعی کاملاً مروج این افکار است. به هر حال مهم‌ترین کتاب‌هایی که این جریان در ایران ترجمه کرده‌اند و یا خود آنرا نوشته‌اند عبارتند از:

- آزادی‌خواهی نافرجام: موسی غنی‌نژاد و محمد طیبیان، گام نو، ۱۳۸۱.
- تجددطلبی و توسعه در ایران امروز: موسی غنی‌نژاد، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- اقتصاد و عدالت اجتماعی: مسعود نیلی و همکاران، نشر نی، ۱۳۸۶
- معمای فراوانی؛ رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی: ترجمه جعفر خیرخواهان، نشر نی، ۱۳۸۸.
- مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی: موسی غنی‌نژاد، مؤسسه عالی پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۷.
- اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی (مجموعه مصاحبه‌ها): بهمن امویی، گام نو دوره دو جلدی، (۱۳۸۲)
- ...

۳.۱.۴.۶. پایگاه‌های جریان بازار آزاد

اغلب مجلات علمی پژوهشی وابسته به دانشگاه‌ها (مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران، برنامه و بودجه و...) و مجلات اقتصادی-اجتماعی (مجله اقتصاد ایران و...) متعلق به این جریان هستند. اما در این میان تریبون روزنامه‌ی دنیای اقتصاد و سایت رستاک پررونق‌تر است که به بیان خلاصه‌ای در مورد آنها بسنده می‌کنیم.

۳.۱.۴.۶.۱. روزنامه‌ی دنیای اقتصاد

مؤثرترین و حرفه‌ای‌ترین^۱ روزنامه در حوزه اقتصاد را می‌توان روزنامه دنیای اقتصاد دانست؛ روزنامه‌ای که بدون بسته شدن درهایش آزادانه به بیان نظرات و تحلیل‌های خود در هر حوزه‌ای که کوچک‌ترین ربطی به اقتصاد داشته باشد می‌پردازد؛ از اصلاح الگوی مصرف گرفته تا استقلال بانک مرکزی، از لزوم

۱. این روزنامه کثیرالانتشار (در حدود ۱۰۰ هزار نسخه در روز) با محافظه‌کاری در ورود به صحنه‌ی سیاسی و تاحدی اقتصاد سیاسی کشور، روند باثبات و بدون تعطیلی را طی کرده‌است و از این منظر در بسیاری از نهادهای دولتی نیز توزیع می‌گردد. از طرفی با ورود گسترده به بورس و گزارش لحظه به لحظه قیمت کالاهای مهم از جمله کالاهای دیجیتال و خودرو نفوذ گسترده‌ای نیز در قشر بازاری ایران داشته‌است.

تأمین حقوق مدنی گرفته تا دعوای بین مجلس و دولت و... اما اساس این تحلیل‌ها همه یک چیز است: نظام بازار آزاد با کلیه ملزوماتش.

هرچند که دولت فعلی گام‌هایی اساسی در جهت آزادسازی قیمت‌ها تحت قانون هدفمندی یارانه‌ها برداشته‌است، ولی از آنجا که کوبیدن بر طبل عدالت و مبارزه با اشرافی‌گری و مقابله با اقتصاد آزاد سرلوحه دولت می‌باشد، فلذاست که معمولاً به مخالفت با دولت می‌پردازند. دنیای اقتصاد روزنامه‌ای است که معمولاً طیف وسیعی از عناوین را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ عناوینی که در کتاب‌های نئوکلاسیک و دانشگاهی به‌وفور می‌توان ادبیات مشابهش را یافت. بنابراین گام بعدی دنیای اقتصاد را می‌توان با خواندن کتب دانشگاهی حدس زد و موضع آنان را فهمید، البته با این تفاوت که این مطالب در فضای بومی کشور مطرح می‌شود.

۳.۱.۴.۶.۲. سایت رستاک

این سایت به عنوان حیات خلوت متفکرین این جریان از یک‌سو و تربیت ضمنی نیروهای فکری روزنامه دنیای اقتصاد و سایر پایگاه‌ها و محافل است. بنابراین آن محافظه‌کاری که در دنیای اقتصاد عیان است در این سایت وجود ندارد و افراد با آزادی بیشتر به بیان عقاید خود مشغولند. این سایت عملاً رهبری سایر وبلاگ‌ها و سایت‌های این جریان از جمله «یک لیوان چای داغ»، «اقتصاد خودمونی»، «کاتالاکسی» و... را بر عهده دارد.

۳.۲. جریان اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی بصورت مشخص با کتاب بسیار مهم و تأثیرگذار اقتصادی شهید محمدباقر صدر در حدود نیم قرن پیش به دنیا معرفی شد. وی در این کتاب کوشید با مقایسه مبانی اقتصاد لیبرال و اقتصاد سوسیالیستی با مبانی اقتصادی دین اسلام، راه یگانه حصول علم اقتصاد (البته ایشان تعبیر مکتب را بکار برده‌اند، ولی در عمل گزاره‌های اثباتی اقتصاد را در اسلام عنوان می‌دارند) را از مسیر اسلام بداند. از آن پس افرادی چون شهید مطهری، شهید بهشتی، امام موسی صدر و... به تعمیق مفاهیم آن پرداختند و افرادی چون عمرچرا، آیت‌الله تسخیری پرچم به‌دستان متأخر این جریان هستند.

با تقویت مبانی بانکداری اسلامی کشورهایی چون مالزی و کشورمان ایران، عملاً این علم نوپا را وارد صحنه‌ی عمل نمودند و موجب شکوفایی آن شدند؛ اما هرچه پیش‌تر رفت، به‌دلیل ضعف روش‌شناختی در مقام تولید علم متوقف ماند و از این‌رو امروزه دغدغه‌ی اصلی متفکرین این جریان، دستیابی به روشی است که هم ناکارایی‌های روش فقهی در ورود به مسائل اقتصادی را جبران کند و هم از دام گرایش‌های پوزیتیویستی در امان باشد.

طیف اصلی صاحب‌نظران این جریان بنا به تفسیر اثباتی و رفتاری از دانش جدید و به پیروی از شهید صدر، اقتصاد اسلامی را در قالب علم مستقل نمی‌شناسد، بلکه به مکتب و نظام اقتصاد اسلام قایلند. این گروه ضمن جدا دانستن ساخت دین و علوم جدید، اساساً بیان مؤلفه‌های رفتاری و روابط همبستگی را وظیفه‌ی دین نمی‌شمارند. هرچند دین و گزاره‌های آن از جهت دیگری واقع‌نمایی دارند اما نقش اصلی دین نه گزارش از واقع بلکه دگرگونی واقعیت فاسد و وضع موجود انسان خواهد بود. گروه کوچک‌تری از این جریان قایل به آنند که نمی‌توان روش‌شناسی علمی جدیدی از آموزه‌های اسلامی استخراج نمود اما با تغییر فروض مقدماتی می‌توان به ثمره و تئوری‌های متفاوتی در علم دست پیدا کرد که بسیاری نام دانش اقتصاد اسلامی یا اقتصاد مسلمانان برای آن گذاشته‌اند. (به‌ویژه در مراکز مطالعات اسلامی خارج از کشور) مثلاً با جایگزینی انسان اقتصادی با الگوی اسلامی با تغییر فروض هسته‌ی سخت نظریات علمی، تئوری‌های جدید پدید می‌آیند. اما نسل‌های جدید این جریان با استدلال‌های مختلف به همان دیدگاه سنتی پای‌بند هستند. دکتر یدالله دادگر می‌نویسد: «اگر علم را آن‌گونه که غالباً گفته می‌شود همان ساینس در نظر بگیریم، به‌خصوص به عنوان تبیینی از ارتباط داده‌های رفتاری در اقتصاد، دشوار است که اقتصاد اسلامی را علم بدانیم. به عبارت دیگر نمی‌توان به همان صورت که اقتصاد نئوکلاسیک یا متعارف را علم می‌دانیم، با همان تعریف اقتصاد اسلامی را علم دانست. از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد بحث‌های دیگری هم در باب ماهیت علم صورت گرفته است که نمی‌توان یا لازم نیست علم را در همین برداشت رایج منحصر کنیم. به این جهت هرچند ما با نتیجه‌ی شهید صدر موافقیم اما مقدمات او را در علم‌شناسی نمی‌پذیریم... ما معتقدیم می‌توان آموزه‌های اقتصادی اسلام را در قالب مطالعات روش‌مند، قاعده‌مند، قابل انتزاع، قابل استخراج بصورت تئوریک و پیدا کردن یک ربط منطقی بین مؤلفه‌های درونی آن مطالعه کرد. پس ما مطالعات علمی در این حوزه داریم اما نه علم اقتصاد اسلامی به معنای پوزیتیویستی آن. من رویکرد کسانی را که به هر نحوی می‌خواهند اثبات کنند اقتصاد اسلامی به معنای نئوکلاسیک علمی است، نمی‌پسندم». البته در دیدگاه این صاحب‌نظران نه اقتصاد متعارف طبق ادعای خود غیر ارزشی و حکایت پوزیتیو است و نه اقتصاد اسلامی تنها منحصر به گزاره‌های هنجاری و دستوری. به هر حال اینان در برخورد با دانش جدید و تئوری‌های آن، تا آنجا که فروض و نتیجه‌ی تئوری مخالف صریح گزاره‌های اسلامی نباشد، آنرا به‌عنوان ابزار و کمکی برای اهداف نظام اقتصاد اسلامی قابل پذیرش و استفاده می‌دانند. (خاندوزی، صص ۲۰۰-۲۰۱)

۳.۲.۱. مبانی شناختی

مبانی شناختی جریان اقتصاد اسلامی، تماماً متأثر از مبانی مکتب اسلام است. بنابراین در این بررسی مبانی شناختی مکتب اسلام بررسی می‌شود:

- **خداشناسی:** وجود و توحید و صفات ذات و فعل خداوند متعال بحث‌هایی بس گسترده دارد که در علم کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنچه در این بخش بدان می‌پردازیم، تبیین دو رابطه است:

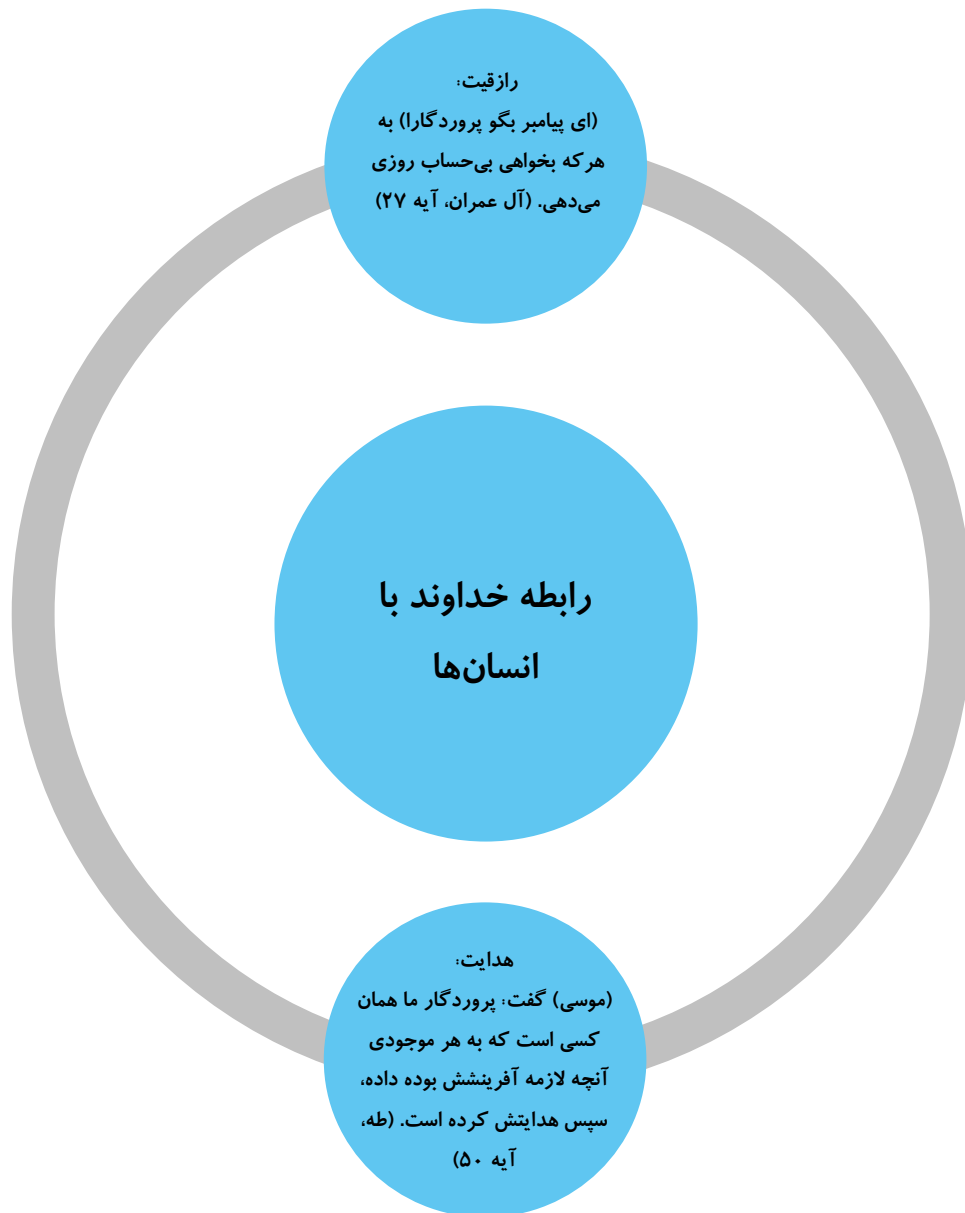
الف- رابطه‌ی خداوند با جهان طبیعت

ب- رابطه‌ی خداوند با انسان

در حقیقت ما در پی بررسی صفات فعل خداوند در این گستره‌ایم. البته صفات فعلی که به نوعی در حوزه‌ی اقتصاد و نظام اقتصادی مؤثر است. (میرمعزی، دفتر اول ۱۳۸۸، صص ۶۷-۷۰) برای پرهیز از اطاله‌ی کلام این دو رابطه را که مستقیماً از آیات قرآنی استخراج شده است، بصورت شکل زیر بررسی می‌کنیم:



شکل ۱۰. رابطه‌ی خداوند با جهان طبیعت



شکل ۱۱. رابطه‌ی خداوند با انسان‌ها

- **جهان‌شناسی:** از دیدگاه اسلام جهان، ویژگی‌های زیر را داراست که مستخرج از آیات قرآن است. (همان، صص ۷۶-۹۰) شکل زیر به‌خوبی از عهده‌ی نشان‌دادن این ویژگی‌ها برمی‌آید:



شکل ۱۲. جهان‌شناسی در نگاه اسلامی

- **انسان‌شناسی:** ماهیت انسان در جهان‌بینی اسلامی با ماهیت آن در جهان‌بینی لیبرالیسم غربی بسیار تفاوت دارد و می‌توان گفت این دو مکتب دو تفسیر متضاد از انسان ارائه داده‌اند. (همان، صص ۹۱-۱۰۱) بخشی از ویژگی‌های انسان‌شناسی در جهان‌بینی اسلامی، که می‌تواند در اقتصاد تأثیر داشته‌باشد، عبارت است از:



شکل ۱۳. مبانی انسان‌شناسی مکتب اقتصاد اسلامی

- **جامعه‌شناسی:** در این زمینه رابطه فرد و جامعه از دیدگاه قرآن، از یک‌سو و سنت‌های الهی حاکم بر جوامع انسانی از سوی دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد. جامعه ترکیبی از افراد است که در نگرش اسلامی روح‌ها، اندیشه‌ها، عواطف، اراده‌ها و هر آنچه به انسانیت انسان مربوط است در شکل‌گیری آن دخیل است. اندیشمندان اسلامی هویت جامعه را نه امری موهوم یا اعتباری می‌پندارند و نه حقیقتی مستقل از هویت افراد؛ بلکه آنرا امری انتزاعی می‌پندارند که گرچه وجود خارجی ندارد اما منشأ انتزاع حقیقی دارد. توضیح اینکه این روح جمعی

از قدر مشترک هویت افراد انتزاع می‌شود، ولی در عین حال بر هویت افراد نیز تأثیر می‌نهد و آنان را به موافقت با خود می‌خواند. طولی نمی‌کشد که فرد احساس می‌کند روح جمعی حاکم بر جامعه بخشی از شخصیت اوست؛ مانند بیشتر افراد جامعه می‌اندیشد، احساس می‌کند و واکنش نشان می‌دهد. (همان، ص ۱۰۷)

در نهایت خاطر نشان می‌گردد که مکتب اسلام قایل به سنت‌های الهی است که تغییرناپذیر هستند و مسلط و محیط بر جامعه می‌باشند. برخی از این سنت‌های الهی که می‌تواند در حوزه اقتصاد نیز مؤثر باشد در شکل زیر نشان داده شده است:



شکل ۱۴. سنت‌های الهی حاکم بر جوامع از دیدگاه اسلام

۳.۲.۲. مبانی معرفت‌شناختی

علاوه بر شناخت‌ها و معارف معمول بشری (که این جریان در نحوه کسب آنها نیز بر جریان بازار آزاد انتقاداتی دارد و آن را صرفاً حاصل حس و تجربه نمی‌بیند) استفاده از معارف دینی را مجاز و بلکه لازم می‌داند. از این حیث وحی نیز بر منابع کشف واقعیت اضافه می‌گردد و استفاده از گزاره‌های اثباتی و هنجاری در کتاب، سنت و معارف یقینی و بلکه ظنی دینی مفید واقع می‌افتد. در واقع این جریان وحی و گزاره‌های مبتنی بر آن را مبنا و غیرقابل تخلف می‌داند و در کنار آن برای هر یک از عقل و تجربه نیز جایگاه و شأنی درخور قایل است.

۳.۲.۳. مبانی روش‌شناختی

جریان اسلامی فاقد یک روش‌شناسی منسجم است؛ به‌ویژه بسته به نوع ورود به حوزه اقتصاد اسلامی (علم اقتصاد، فقه، جامعه‌شناسی و فلسفه اسلامی و...) شیوه‌های گوناگونی برای دستیابی به گزاره‌های

معرفتی ارائه می‌شود. شهید صدر روش «کشف اصول زیربنا از طریق بررسی احکام روبنا» را معرفی می‌کند. در این روش احکام و قوانین را می‌توان بطور مستقیم از نصوص قرآن کریم و سنت بدست آورد، اما معمولاً محتویات حقوقی نصوص را نمی‌توان به طور صریح و ساده استخراج کرد و برای فهم صحیح نص و یافتن معنی واقعی آن «اجتهاد» لازم است. (نمازی؛ ۱۳۷۴، ص ۲۲۶)

گفتنی است خرده جریان‌های غالب در جریان اقتصاد اسلامی، تفاوت روش‌شناختی جدی با جریان بازار آزاد ندارند؛ جز این که منابع گسترده‌تری را برای کسب معرفت و ساخت پیکره دانش یا علم اقتصاد (اسلامی) مورد استفاده قرار می‌دهند.

۳.۲.۴. مبانی تحلیلی

۳.۲.۴.۱. مالکیت

نظام‌های مختلف، بر اساس تأکیدی که بر قسمی خاص از مالکیت دارند از هم متمایز می‌شوند. نظام اقتصادی اسلام سه نوع مالکیت را در عرض هم می‌پذیرد: مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی و مالکیت دولتی^۱. مالکیت خصوصی دارای خاستگاه فطری، عقلانی و اجتماعی است. میل فطری هر انسانی آن است که حاصل کار و تلاشش از آن خودش باشد. مالکیت خصوصی تاریخی به قدمت انسان دارد و هرچند موارد و حدود آن در طول زمان تغییر کرده‌است، ولی اصل آن همواره وجود داشته‌است. از این رو عرف و عقلا به روشنی حکم می‌کنند که هر کس مالک محصول کار خود است. (میرمعزی؛ دفتر سوم، ص ۱۴۲) لازم به ذکر است که مالکیت خصوصی حد و حدودی دارد که شرع مقدس آنرا در ۵ محور دسته‌بندی کرده‌است: حدود مالک، حدود ملک، حدود اسباب تملک، حدود آثار تملک و واجباتی که بر عهده‌ی مالک است. (همان، صص ۱۴۶-۱۴۷) بنابراین مالکیت خصوصی بی‌حد و حصر معنا ندارد و خود می‌تواند مقدمه‌ای برای سلب آزادی از دیگران باشد.

در مالکیت عمومی، افراد و مصادیق به نحو مشاع مالک نیستند، بلکه عنوان مالک است؛ ولی چون عنوان امری انتزاعی است و نمی‌تواند حافظ اموال و ثروت‌های خویش باشد، حکومت اسلامی سرپرستی این اموال را بر عهده دارد و تصرف در آنها باید زیر نظر دولت اسلامی انجام گیرد. مالکیت عمومی – چنان که از تعریف آن پیدا است – بر دو نوع می‌باشد: مالکیت جمیع مسلمانان (سرزمین‌هایی که از راه جنگ بدست آمده و مکان‌های عمومی مثل مساجد) و مالکیت گروهی از مسلمانان (مثل خمس و زکات که به فقرا تعلق دارد و...). (همان، صص ۱۵۴-۱۵۵)

اما در نوع آخر مالکیت که منسوب به امام و دولت اسلامی است، امام امت از این اموال جهت انجام دادن وظایف حکومت و تأمین مالی آن استفاده می‌کند. برخی از اموال ملک امام و دولت اسلامی است

۱. البته این نوع مالکیت‌ها اعتباری است و مالکیت حقیقی از آن خداست.

(مثل انفال، نصف خمس، جزیه و...) و برخی دیگر ملک امام و دولت اسلامی نیست؛ بلکه دولت وظیفه دارد آنرا از مردم گرفته و در راه‌هایی که خداوند معین کرده‌است، مصرف کند.^۱ (همان، ص ۱۵۷)

۳.۲.۴.۲. دوگان دولت-بازار

عدم وجود نگاه واحد و منسجم در این جریان نسبت به بحث دولت به چشم می‌خورد؛ اما نسبت به جریان بازار آزاد، این جریان نگاه وسیع‌تری به وظایف و اختیارات دولت در حوزه اقتصاد دارد. بر اساس فقه اسلامی، دولت مالک بخش مهمی از اموال است که به عنوان انفال شناخته می‌شوند، به علاوه بخشی از اموال نیز به صورت ثانوی و قهری به ولی فقیه منتقل می‌شود (اموال بلاوارث، بلاصاحب و...). تولی اجرای احکام اقتصادی اسلام توسط دولت مورد تأکید جمعی از اعضای این جریان است. طیف عمده این جریان، کاستن از نابرابری‌های اقتصادی را از وظایف دولت اسلامی می‌دانند. بخشی از این جریان نیز در این حوزه به جریان نهادگرایی نزدیک هستند و دولت را داور تضادهای منافع فرد و جمع، و تعیین‌کننده چارچوب حقوق فرد و جامعه می‌دانند.

۳.۲.۴.۳. تعادل

عدم وجود وحدت راجع به این مسأله در این جریان مشهود است. عمدتاً نزدیک به جریان نهادگرایی و برخی نزدیک به جریان بازار آزاد هستند. تعادل اقتصادی برای بخش قابل توجهی از این جریان اساساً مسأله مهمی نیست و عدالت را مهم‌تر از تعادل می‌دانند. همچنین خرده‌جریان‌هایی (با استفاده از نظریات برخی اندیشمندان غربی) معتقد به تأثیر روابط ظالمانه از جمله ربا و بهره بر تشدید عدم تعادل‌ها هستند. به طور کلی می‌توان گفت از منظر اقتصاد اسلامی تا کنون به این سؤال پاسخی داده نشده است.

۳.۲.۴.۴. وضع عادلانه

وضع عادلانه در اسلام، موقعیتی است که در آن حق هر صاحب‌حقی داده‌شود. این نظر با سابقه‌ترین و قدیمی‌ترین تعریفی را که از عدالت مطرح است ارائه می‌کند. در این تعریف هر اعطاء حق به ذی حق عدالت است و تعدی به حقوق دیگران بی‌عدالتی. بر اساس این نگرش مسئله عدالت اقتصادی در چارچوب حقوق وابسته و مربوط به افراد و اموال مطرح می‌شود به همین سبب در مباحث اندیشمندان اسلامی «تعیین حق مردم در اموال مشترک، اموال خصوصی، مبادلات و انتقال اموال و تعیین حق خود مال در چارچوب موازین اسلامی» مورد بحث قرار گرفته است.

۲. لازم به ذکر است که در اسلام برخی ثروت‌ها ملک هیچ‌کس شمرده نشده‌است که مردم می‌توانند با اسبابی چون «حیازت» و شکار آنها را مالک گردند.

این تعریف به شدت وابسته به مفهوم «حق» است. اگر منبع حق حجیت داشته باشد به مجرد اعتبار حق، وجوب عدالت هم مسلم خواهد بود. در این نظر فقه اسلامی، منشأ اساسی در روشن کردن مصادیق عدالت در انواع روابط اقتصادی بین افراد، بین فرد و حکومت، بین نسل‌ها و بین فرد و اقتصاد در نهادهای حکومتی دارد. (مقدم، ۱۳۸۷: ۷۶) زیرا که در این نظر عدالت با حق رابطه مستقیم داشته و در هر موردی که حق مطرح می‌شود عدالت نیز مطرح می‌شود و بدون شناخت و ارزیابی دقیق حق نمی‌توان در مورد عدالت قضاوت واقع بینانه کرد (نظری، ۱۳۸۲)

برای بررسی دقیق این نظر باید به جامعیت و مانعیت این تعریف اشاره کنیم: آیا آن چه را که عدالت می‌نامیم همیشه قابلیت تحویل به یک اعطاء حق و یا آن چه را که بی‌عدالتی می‌خوانیم قابلیت تحویل به تعدی از حقوق را دارد یا نه؟ در این ایده اصل برخورداری افراد از یک سلسله حقوق لازم‌الرعايه مبنای عدالت به حساب می‌آید و سعی می‌شود همه شئون لازم‌الرعايه افراد که عدالت به آنها مربوط می‌شود؛ در قالب حقوق بیان شود. از آن جا که حدود و تقسیمات مختلف حقوق دارای ابهاماتی می‌باشد به همین سبب یک نقد به آن وارد است و آن اینکه این نظر به عدالت فردی بیشتر توجه می‌کند نه عدالت اجتماعی. از سوی دیگر پیروان این نظر تمایل دارند عدالت را به معنای پاداش برای اعمال و رفتار گذشته فردی بدانند و انگیزه‌ای برای سوق دادن افراد در جهت آینده بهتر و کارآمدتر ندارند.^۱

۳.۲.۴.۵. رشد و توسعه

این جریان نگاه مستقلی به این حوزه نداشته‌است و عمدتاً به مفهومی وسیع‌تر از توسعه قایل بوده‌اند.^۲ همچنین توسعه مادی را به عنوان هدف رد می‌کنند و نگاه معنوی و انسانی به توسعه را مورد تأکید

۱. البته پاسخ‌هایی به این نقدها داده شده است از جمله اینکه با تعریف حق به معنای وسیع کلمه می‌توان موارد اجتماعی را نیز پوشش داد و نیز اینکه اعطای حق انگیزه‌ای برای سوق دادن افراد به انگیزه کارآمد را ایجاد نمی‌کند نیاز به استدلال دارد.

۲. نام‌گذاری دهه چهارم انقلاب به عنوان دهه پیشرفت و عدالت توسط مقام معظم رهبری، ادبیات جدیدی در بحث توسعه در میان اندیشمندان این رشته مطرح کرده‌است. از این حیث نظر حضرت آیت الله خامنه‌ای درباره مفهوم پیشرفت مختصات زیر را داراست:

- پیشرفت با توسعه به مفهوم رایج غربی متفاوت است البته این دو مفهوم در ضمن تفاوت‌های گوناگون ممکن است اشتراکاتی نیز داشته‌باشند که باید به آنها توجه کرد. ایشان شرایط تاریخی، جغرافیایی، سیاسی - انسانی و فرهنگی را تعیین‌کننده مدل و الگوی پیشرفت هر کشور می‌دانند و معتقدند که با توجه به تفاوت‌های فراوان در مجموعه شرایط کشورهای جهان، الگوی واحدی برای پیشرفت همه آنها نمی‌تواند وجود داشته‌باشد.
- ایشان در تبیین یکی دیگر از مختصات «مفهوم حقیقی پیشرفت»، به تأثیر فوق العاده و تعیین‌کننده مبانی معرفتی و اخلاقی در تعیین و انتخاب الگوی پیشرفت هر اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: هر کشوری با توجه به دیدگاه‌های فلسفی و شناختی خود، برای دسترسی به آرمان پیشرفت باید از الگوی ویژه‌ای تبعیت کند.
- حضرت آیت ا. خامنه‌ای ضمن تعمیق بحث الگوی خاص پیشرفت هر ملت و کشور به برخی نقاط قوت «الگوی توسعه غربی» نیز اشاره دارند و در این ارتباط می‌گویند: ما ضمن پیروی از الگوی ملی پیشرفت، باید نقاط قوتی همچون روح خطرپذیری و ابتکار، انضباط و شجاعت اقدام غربی‌ها را مورد غفلت قرار ندهیم.

قرار می‌دهند. بعد از طرح ادبیات توسعه‌ی پایدار در غرب که مدعی توسعه به همراه مراقبت از محیط زیست مطرح شد، عده‌ای با رویکرد و یا لعاب اسلامی به طرفداران این مفهوم پیوستند. نقطه‌ی عطف تمامی نظریات در این حوزه این است که حفظ استقلال و عزت جامعه اسلامی در طی فرایند توسعه الزامی است.

۳.۲.۴.۶. توزیع درآمد

دولت باید متکفل از کارافتادگان و مسکینان باشد. به علاوه مکانیزم‌های کاهش فاصله طبقاتی و ایجاد عدالت در مراحل پیش از تولید (فرصت‌های برابر، در اختیار قراردادن ابزار تولید و...)، حین تولید (سهم‌بری عوامل تولید از نتایج) و پس از تولید (بازتوزیع دولتی و غیر دولتی) در این نگرش لحاظ شده‌است. علاوه بر آن مکانیزم‌های خاص اسلامی متمرکز و غیرمتمرکز بازتوزیع درآمد (خمس و زکات و صدقات واجب و مستحب) جایگاه خاص خود را دارند.

۳.۲.۵. توصیه‌های سیاستی

به طور کلی دربخش توصیه‌های سیاستی، این جریان فاقد نگاه مستقل است. این جریان به لحاظ سیاستگذاری دوران نوزادی و حتی جنینی خود را طی می‌کند و در نتیجه انتظار انسجام در ارائه

-
- ایشان در تبیین منطق پیوند دادن پیشرفت و عدالت بر این باورند که: در الگوهای غربی، افزایش درآمد ناخالص ملی از شاخص‌های مهم محسوب می‌شود اما در نگاه اسلامی، اگر در کشوری بی‌عدالتی و فاصله فاحش طبقاتی باشد اگر درآمد ناخالص ملی دهها برابر نیز شود، پیشرفت حقیقی حاصل نشده‌است.
 - ایشان در تشریح جوهره و مبنای الگوی حقیقی پیشرفت به نگاه خاص اسلام به انسان اشاره دارند و می‌گویند: انسان در دیدگاه اسلام دارای دو ساحت دنیا و آخرت است و دنیا و آخرت مردم باید توأم با یکدیگر آباد شود. بنابراین الگوی حقیقی پیشرفت، با نگاهی که فقط به دنیا و مادیت اصالت می‌دهد و به معنویت توجهی ندارد کاملاً متفاوت است. غفلت از دنیا و صرفاً پرداختن به آخرت - غفلت از آخرت مردم و اصالت دادن صرف به ثروت و بی‌توجهی به مواهب و نیازهای مادی در زندگی شخصی و خانوادگی، سه انحراف عمده‌ای است که ایشان در بحث «الگوی حقیقی پیشرفت» به آنها اشاره می‌کنند و می‌گویند: در پیشرفت حقیقی و نگاه اسلامی، تعادل دنیا و آخرت، از شاخص‌ها و مختصات مهم است و باید در برنامه ریزی و عمل شخصی و اجتماعی و اداره کشور مورد توجه کامل قرار گیرد.
 - توجه کامل به استقلال کشور و پرهیز از الگوهایی که به هر طریق و از هر راه، کشور را ذلیل، وابسته و دنباله روی قدرتهای سیاسی می‌کنند، نخستین الزام الگوی پیشرفت است که معظم له مورد توجه قرار می‌دهند.
 - دنباله روی از آمریکا و دیگران، نشانه پیشرفت نیست و ارزشی ندارد بنابراین باید در الگوی پیشرفت ملی، مسئله استقلال کشور از اهمیت کامل برخوردار باشد.
 - حضرت آیت الله خامنه‌ای تولید علم را از دیگر الزامات الگوی صحیح پیشرفت دانسته و بر این باورند که باید در بحث علم نیز همچون مباحث اقتصادی، میان واردات و صادرات علمی، توازن و تراز قابل قبولی وجود داشته باشد.
 - حضرت آیت ا... خامنه‌ای مبارزه و حضور در میدان رویارویی‌های مختلف با مراکز قدرت استکباری را از دیگر الزامات الگوی پیشرفت حقیقی اعلام می‌کنند و بر این اساس معتقدند که با عافیت نشینی و وارد نشدن در میدانها، هیچ کشور و ملتی پیشرفت نکرده و نخواهد کرد. (برگرفته از سخنرانی ایشان در کردستان، ۱۳۸۷)

توصیه‌های سیاستی برای اقتصاد، به ویژه اقتصاد بیمار ایران، تا حدی غیرمنطقی است. اما در هر حال طیف‌های مختلف این جریان در هر یک از مسائل مطرح شده در بخش توصیه‌های سیاستی به یکی از دو جریان بازار آزاد (عمدتاً جریان نهادگرایی) نزدیک هستند.

در این بخش به دلیل اهمیت خاص حوزه پول و بانکداری و احکام خاص اسلامی در این حوزه (حرمت ربا)، برخلاف رویه گذشته در طرح توصیه‌های سیاستی، به ارائه دیدگاه‌های این جریان در این حوزه می‌پردازیم. در این مسأله نیز این جریان دارای انشعاب‌ها و دسته‌های مختلفی است که برداشت‌های مختلف خود را از عنوان «رفتار اسلامی» ارائه می‌نمایند. یک دسته که بیشتر برآمده از مدیران اجرایی حوزه مالی و بانکداری هستند، صرفاً قایل به رعایت هرچند صوری احکام فقهی و اسلامی کردن شکلی رفتارها و معاملات بانکی هستند. این دسته «بانکداری بدون ربا» (هرچند به شکل صوری) را غایت خود قرار داده‌اند و چیزی بیش از آن مدنظرشان نیست. خود این دسته شامل دو زیرگروه است: طیفی که قایلند اصل قانون بانکداری بدون ربای سال ۱۳۶۳ درست و مفید است، اما در حال حاضر به درستی به آن عمل نمی‌شود و در صورت اجرای درست آن مشکلی نداریم و طیف دوم (عمدتاً مدیران نظام بانکی) همین حد از اصلاح نظام بانکی را هم ضروری نمی‌دانند و اجرای صوری قانون را کافی می‌دانند. در واقع طیف اخیر تسامحاً در جریان اقتصاد اسلامی قرار دارند.

دسته دیگر قایلند که باید علاوه بر حذف کامل و اصولی ربا (معادل بهره) از نظام بانکی با استنباط و استخراج اصول و قواعد از دل فروع فقهی (و حتی سایر علوم اسلامی) و پیگیری این اصول در بانکهای متعارف، به سمت «بانکداری اسلامی» حرکت نمود. این دسته عموماً قایل به انجام عملیات مالی و بانکی مبتنی بر بخش واقعی اقتصاد^۱ هستند و بانکداری مبتنی بر بهره را از عوامل تشدید عدم تعادل‌ها و ادوار تجاری می‌دانند. همچنین برخی از گروه‌های جریان اسلامی اساساً قایل به عدم امکان تشکیل بازار پول در چارچوب اسلامی هستند.

در هر حال عموم طیف‌های مختلف جریان اقتصاد اسلامی با روند موجود بانکداری در ایران مسأله دارند و بر ضرورت اصلاح عملیات و نظام بانکی و بعضاً قانون بانکداری بدون ربا که در سال ۱۳۶۳ به صورت آزمایشی تصویب شده تأکید می‌نمایند.

۳.۲.۶. شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی

۳.۲.۶.۱. نفوذ جریان اقتصاد اسلامی در فضای آموزشی کشور

اقتصاد اسلامی بیش از آنکه در محتوای نظام آموزشی کشور ورود کند و به صورت عمقی و اثرگذار، استمرار یابد، تنها به شکلی صوری و کاملاً سطحی در میان دروس دانشگاه‌های کشور ورود یافته است.

تقریباً بعد از انقلاب فرهنگی سال ۶۱-۶۲ اقتصاد اسلامی به عنوان درسی غالباً اختیاری وارد سیلابس درسی دانشکده‌های اقتصاد شد. بی‌تجربگی اساتید این رشته و انفکاک موجود بین حوزه و دانشگاه منجر به عملکرد ضعیف اساتید در این درس منجر گشت و مقام آن، به درسی پیش پا افتاده تنزل یافت. اما با گذشت زمان و قوت یافتن ادبیات اقتصاد اسلامی شاهد جهش‌های مثبتی در این درس بودیم که آنرا می‌توان با کرسی‌های اقتصاد اسلامی دکتر سبحانی، دکتر توتونچیان، درخشان و چند اساتید دیگر متناظر دانست. اما این رشد امیدوارکننده بیشتر مقطعی بود و نتوانست جایگاه ویژه‌ای برای این درس در دانشگاه‌ها تعریف کند.

چند سال بعد، عده‌ای اما راه دیگری برگزیدند و با تدوین دروسی چون اقتصاد کلان با رویکرد اسلامی، بانکداری اسلامی، اقتصاد محیط زیست با ملاحظات اسلامی و... سعی در رونق اقتصاد اسلامی در فضای آموزشی کردند که این قبیل تلاش‌ها نهایتاً منجر به تصویب رشته‌ی اقتصاد اسلامی به‌عنوان تحصیلات تکمیلی در دانشکده‌ی علوم اقتصادی (۱۳۸۹) و پژوهشکده حوزه و دانشگاه (۱۳۹۰) گردید. همچنین دانشگاه تهران نیز رشته‌ای را تحت عنوان بانکداری اسلامی در سال ۱۳۸۹ دایر نمود تا بتواند خلاء موجود در نظام آموزشی کشور را جبران کند.

در این میان ذکر چند نکته به تحلیل این وقایع کمک می‌کند:

- دانشگاه امام صادق (ع) در این میان، دین خود را به اقتصاد اسلامی ادا نموده‌است و وزن بیشتری نسبت به سایر دانشکده‌ها به این موضوع اختصاص داده‌است؛ بدین ترتیب «فقه» را که از مهم‌ترین ارکان اقتصاد اسلامی است در میان دروس خود گنجانده‌است و بدین ترتیب تلاش کرده دانشجویانی را به جامعه ارائه کند که به‌جای اینکه اقتصاد اسلامی را بدانند، اسلامی فکر کنند، هرچند این تلاش‌ها فارغ از نقاط ضعف نبوده‌است و نیازمند بازبینی جدی می‌باشد.
- تأسیس رشته‌های بانکداری اسلامی و اقتصاد اسلامی نیز در صورت عدم توجه به نکات انگیزشی آموزش اقتصاد (و تجرد از واقعیت اقتصاد ایران) فایده‌ای نخواهد داشت؛ و چه بسا می‌تواند منجر به ورود کسانی به این گرایش‌ها شود که برای ادامه تحصیل تنها این گزینه را پیش‌رو دارند.
- در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران سابقه‌ی حذف گرایش‌های مقطع تحصیلات تکمیلی وجود دارد (گرایش تجارت الکترونیک که معلوم نشد از کجا آمده و آمدنش بحر چه بود و سرانجام بطور کاملاً ناگهانی حذف شد و دانشجویان آن برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا با مشکلات فراوان روبرو شدند). بنابراین نمی‌توان نگاه بلندمدت به این گرایش‌ها داشت.

۳.۲.۶.۲. نفوذ جریان اقتصاد اسلامی در فضای سیاست‌گذاری کشور

این جریان در واقع مجموعه‌ای از خرده جریان‌هایی است که عمدتاً بر یک محور واحد قرار دارند و هرکدام از ظن خود یار جریان اقتصاد اسلامی ایران شده‌اند و تنها از آن جهت که همه به نوعی دغدغه دین دارند در یک طیف دسته‌بندی می‌شوند؛ اما این دغدغه در بعضی عمیق و در عده‌ای سطحی و حتی ممکن است در برخی از زیرجریان‌ها ظاهری و غیرواقعی باشد. نقطه‌ی ورود افراد و خرده‌جریان‌ها به این جریان نیز مسأله‌ی دیگری است که تشتت و چند دستگی را در این جریان دامن می‌زند. برخی از مطالعه‌ی علم اقتصاد در کنار دغدغه‌مندی اسلامی و عده‌ای از مطالعات اسلامی و به ویژه فقهی به جنبه‌های اقتصادی وارد می‌شوند.

بخش عمده‌ای از این جریان طی دوره‌های گذشته با جریان غالب تفکر در حوزه سیاسی-اجتماعی و به تبع در حوزه اقتصادی همراه بوده‌است، به نحوی که تا دهه ۶۰ شمسی اکثراً نیروهای منتسب به جریان اسلامی، متمایل به نگاه و جریان مارکسیستی فعال بوده‌اند و پس از دهه ۷۰ غلبه جریان بازار آزاد در فضای فکری سیاسی-اجتماعی کشور تأثیر مهمی بر جریان اسلامی داشته‌است. هر چند طی این زمان‌ها خرده‌جریان‌هایی هم بوده‌اند که نسبتاً باثبات به حرکت خود ادامه داده‌اند.

فضای آماده فکری و اجتماعی در سال‌های پیروزی انقلاب از طرفی و نیاز نظام تازه استقرار یافته‌ی اسلامی، باعث رشد سریع ایدئولوژی‌های سیاسی-اقتصادی اسلامی و انتشار ادبیات مذکور در محافل دانشگاهی و حوزوی گردید. ارتباط محتوایی و حضور شخصیت‌های این جریان در حلقه‌های تصمیم‌گیرنده‌ی جمهوری اسلامی باعث شد بارها به مباحث و دیدگاه‌های این جریان در دهه اول انقلاب پرداخته‌شود و حتی به سبب عدم انسجام صاحب نظران آن به کشمکش‌های قانونی تبدیل شود. آشکارترین دستاورد این جریان تنظیم و تصویب «قانون عملیات بانکی بدون ربا» در سال ۱۳۶۲ بود. هرچند برخی طیف‌های رقیب این جریان را به «سوسیالیست‌های اسلامی» متهم می‌نمودند لیکن واقعیت آن است که این گروه به دنبال راه سومی بودند و خط‌کشی‌های مشخصی با نظام کمونیستی داشتند. البته انصاف در این است که بگوییم در قرائت اینان از جامعه و حکومت اسلامی، عناصر ضد سرمایه‌داری و ضد سودجویی و فردگرایی بسیار پررنگ تر بوده‌اند و مسائلی چون نقش دولت و اهمیت عدالت نیز بر حوزه‌ی اشتراکات می‌افزود.

اما اختلاف نگرش‌های اسلام‌شناسان و ظرفیت منابع اسلامی (متون و سیره) باعث گردید پس از یک دهه فترت، ادبیات اقتصاد اسلامی بیش از گذشته مایل به فضای مسلط اقتصاد بازار آزاد گردد. بطوری که دیگر اتهام سابق رنگ باخته‌است. صاحب‌نظران این جریان در مورد سیاست‌های پولی ارزی پس از جنگ و برنامه‌ی تعدیل ساختاری، همنوا با جریان توسعه‌گرایان (نهادگرایان قدیمی) به انتقاد می‌پرداختند، هرچند پایگاه انتقاد آنان متفاوت بود. در مقابل اعتراض به عدم کارایی سیاست‌های پیشنهادی این جریان، صاحب نظران ضمن اذعان به برخی ضعف‌های نظری و عدم اجماع مشخص،

معتقدند هنوز فرصت اجرای درست سیاست‌های خویش را نیافته‌اند. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، صص ۱۸۹-۱۹۰)

اقتصاد اسلامی نسبت به جریان‌های فعال دیگر در کشور، تعامل نسبتاً دوطرفه‌ای با خارج از کشور دارد. برای مثال جریان بازار آزاد و یا نهادگرایان بالنسبه یک تعامل یک سویه‌ای با اندیشمندان هم‌نظر خویش در جهان دارند؛ به‌طوریکه این یک سویه بودن در جریان چپ نو به اوج خود می‌رسد. از همان ابتدا به دلایل فرهنگی و جغرافیایی و.. ارتباط شاغلان اقتصاد اسلامی با روشنفکران دنیای اسلام بیش از سایر نقاط جهان بود، لیکن رفته رفته و با همه‌گیری اقتصاد اسلامی در اروپا و آمریکا این تعامل گسترش یافته و البته در قالب برداشت علمی یا scientific از اقتصاد اسلامی جهانی شد. در حال حاضر مؤسسات زیادی در سرتاسر نقاط جهان در حوزه اقتصاد دینی و بالخصوص اقتصاد اسلامی فعال هستند و پژوهش‌های اقتصاد اسلامی در ایران مورد توجه ویژه ایشان است. مهم‌ترین این مراکز در لندن و دانشگاه‌های آمریکا فعال هستند؛ همچنین در آفریقا، مصر و در آسیا، مالزی را می‌توان پایگاه این مراکز نام برد. برای شناخت مؤثر این جریان، ناچاریم حوزه‌های پولی و بانکی را از حوزه‌های توسعه‌ای و.. جدا کنیم؛ چراکه مثلاً در حوزه‌های پولی تأثیر و حجم ادبیات تولیدی ایرانیان بیشتر است لیکن در حوزه‌های توسعه‌ای و نظریه‌پردازی لزوماً این‌گونه نیست.

۳.۲.۶.۳. پیشگامان جریان اقتصاد اسلامی

۳.۲.۶.۳.۱. محمدعلی تسخیری

آیت الله محمدعلی تسخیری فرزند مرحوم آیت‌الله علی اکبر تسخیری، در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی و دروس حوزوی را تا مرحله درس خارج در محضر اساتید بزرگی نظیر آیات عظام شهید صدر، خویی، حکیم، شیخ جواد تبریزی، شیخ کاظم تبریزی، صدرا بادکوبی و شیخ مجتبی لنگرانی سپری نمود و در کنار آن، دروس دانشگاهی را نیز در رشته ادبیات عرب، فقه و اصول در دانشکده معروف فقه نجف اشرف فرا گرفت. ایشان همزمان با تحصیل در حوزه علمیه نجف اشرف به تدریس دروس رایج حوزوی نیز اشتغال داشت و در نتیجه مجاهدت‌های سیاسی، مدتی در سیاه‌چال‌های رژیم بعث زندانی شد. ایشان در حوزه علمیه قم نزدیک به ۱۲ سال در درس‌های اساتید بزرگی نظیر آیات عظام گلپایگانی، میرزا هاشم آملی و وحید خراسانی شرکت نمود. در این مدت همچنین به تدریس علوم حوزوی در حوزه علمیه قم و پاره‌ای مراکز علمی و دانشگاهی کشور پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ایشان با قبول مسئولیت‌های اجرایی و شرکت در همایش‌های بین‌المللی و داخلی، تمامی تلاش خویش را صرف امور فرهنگی و تبلیغی در داخل و خارج کشور نمود. از جمله فعالیت‌های ایشان در زمینه‌های علمی، فرهنگی و تبلیغی در این دوره، نگارش تعداد بسیاری کتاب و مقاله و همچنین ایراد سخنرانی و انجام مصاحبه‌های گوناگون در

مناسبت‌های مختلف می‌باشد. همچنین وی استاد دانشگاه امام صادق(ع) در رشته‌ی فقه متقارن و استاد دانشگاه تربیت‌مدرس در رشته‌ی اقتصاد اسلامی می‌باشد. وی در بحث وظایف دولت اسلامی معتقد است، پیاده کردن آموزه‌های اسلامی در جامعه و پرکردن منطقه آزاد شرع و در واقع رهبری زندگی عمومی بر اساس مصلحت جامعه و تنظیم قوانین سامان بخش از اهم وظایف آن است. بر این پایه می‌توان نتیجه گرفت که در عرصه‌های اقتصادی در دولت اسلامی دو وظیفه عمده به این شرح دارد:

- نخست در نظر گرفتن مکانیسم‌های ویژه‌ای که ضامن جاری شدن احکام الزامی، یعنی عناوین اولیه اسلام از جمله حرمت ربا و قمار و عملیاتی کردن این احکام باشد.
 - دوم در نظر گرفتن برنامه‌های لازم برای پرکردن منطقه آزاد (یعنی منطقه مباحات بالمعنی الأعم) و اجرای این برنامه‌ها و تحقق بخشیدن به منافع و مصالح طبیعتاً متغیر امت با بهره‌گیری از نشانه‌های راهنما و هدایت‌گری که شرع مقدس برای ساماندهی به گرایش‌های حاکم اسلامی در عرصه‌های اقتصاد، در نظر گرفته‌است.
- می‌توان به‌طور خلاصه منویات ایشان در بحث وظایف دولت را در شکل زیر نشان داد:



شکل ۱۵. وظایف دولت از منظر محمدعلی تسخیری

همانطور که مشاهده می‌شود، سبک و سیاق بحث ایشان و نحوه‌ی استنباط از احادیث و روایات، تناظر و تشابه بسیاری با ادبیات شهید صدر (به زعم ایشان امام شهید صدر) دارد. از این‌رو ایشان را می‌توان ادامه‌دهنده‌ی راه آن شهید در مباحث اقتصادی دانست.

۳.۲.۶.۳.۲. حسن سبحانی

سبحانی در سال ۱۳۳۳ در شهرستان دامغان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند و در سال ۱۳۵۳ در دانشگاه ملی در رشته اقتصاد تحصیلات دانشگاهی‌اش را آغاز نمود. در سال ۱۳۵۸ در این رشته فارغ‌التحصیل شد و دوره کارشناسی ارشد و دکترایش را نیز در همان رشته کارشناسی، در دانشگاه تهران سپری کرد. وی در طی این مدت مسئولیت‌های مختلفی را نیز عهده‌دار بود. همچنین وی، به عنوان اولین فارغ‌التحصیل دکترای اقتصاد در دانشگاه‌های ایران پس از انقلاب شناخته می‌شود. سبحانی علاوه بر عضویت در کمیسیون اقتصادی مجلس، کرسی تدریس دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران را هم در اختیار دارد و لذا دیدگاه‌های وی از هر دو حیث نظری و عملی در خور توجه است.

دکتر حسن سبحانی از جمله اقتصاددانانی است که هیچ‌گاه از بکاربردن اصطلاح «اقتصاد اسلامی» نهراسیده و همواره از لزوم دخالت احکام اسلامی در تدابیر کلان اقتصادی دفاع کرده است. وی برنامه‌های توسعه وارداتی را عامل فساد اقتصادی می‌داند و ضرورت «تغییر ریل» از اقتصاد لیبرالی به اقتصاد ملی را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ تغییر ریلی که اگرچه در کوتاه‌مدت یا حتی میان‌مدت نتایج ملموسی نخواهد داشت، ولی چاره‌ای جز انجام آن نیست و نیل به اقتصاد عدالت‌محور، اتخاذ چنین روشی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

وی در نقد برنامه‌های توسعه‌ی بعد از جنگ و مسائل اقتصاد ایران معتقد است: «آنچه که از سال ۱۳۶۸ در قالب سه برنامه توسعه طراحی و اجرا شد، علی‌رغم تفاوت‌هایی که در نوع برنامه‌ها وجود دارد، به لحاظ جوهری تفاوتی ندارند و همه آنها از یک مفهوم واحد تبعیت می‌کنند. یعنی برنامه‌های اول، دوم و سوم توسعه عمدتاً متأثر از تفکر کسانی است که اعتقاد دارند جمهوری اسلامی زمانی می‌تواند از نظر اقتصادی کارآمد باشد که عضوی از عناصر جهان به سرعت در حال تحول فعلی باشد. البته باید گفت کسانی که این برنامه‌ها را طراحی و تصویب کردند هم قاعداً و منطقاً به دنبال بهبود اوضاع بودند و به حال کشور دلسوزی می‌کردند. کسانی که این برنامه‌ها را تصویب کردند و قاعداً مجلسی‌ها هم بودند، به نظر من از آن جهت تفکر حاکم بر این برنامه‌ها را پذیرفتند که به کار اقتصاددانان حرمت و احترام گذاشته باشند و گفته نشود که مثلاً مجلس کار علمی را نمی‌پذیرد. با این حال با تمام احترامی که برای این آقایان قایل هستیم می‌توان ادعا کرد آنهایی که این برنامه‌ها را تصویب کردند، به‌خوبی از پیامدهای آن اطلاعی نداشتند. اگر این مسئله را قبول کنیم و مفروض بگیریم، به این بحث می‌رسیم که آیا آن چیزی که به عنوان جوهر برنامه‌های توسعه پذیرفته شد و کم و بیش تلاش شد که اجرایی شود تا کشور را عنصری از نظام اقتصاد جهان کند، آیا نزدیکی‌هایی با مقوله «عدالت» در اقتصاد دارد یا خیر؟ اقتصاددانان در جهان معتقدند که اقتصاد، ادعای عدالت ندارد. این بدان معنا نیست که مخالف یا موافق «عدالت» باشد، بلکه اصولاً این مسأله در راستای کار اقتصادی، مقدمتاً جستجو نمی‌شود. لذا

شما ملاحظه می‌فرمایید علی‌رغم اینکه مثلاً از برنامه دوم توسعه به بعد سیاست‌هایی که از طرف مقام معظم رهبری ابلاغ می‌شد و لاقلاً بخش‌هایی از آن مربوط به حفظ قدرت خرید مردم و یا برپایی عدالت بود، در ابتدای برنامه‌ها به چاپ می‌رسید. ولی چون مکانیزم پیشنهادی برنامه در راستای تفکری بود که دغدغه تأمین عدالت را نداشت، هم منطقاً به لحاظ نظری و هم در عمل در راستای محقق کردن اهدافی که اعلام شده بود کاری صورت نمی‌گرفت. شما می‌بینید در طی سال‌های پایانی برنامه دوم، لایحه فقرزدایی از جانب دولت به مجلس تقدیم می‌شود که البته به دلایلی مورد رسیدگی هم قرار نگرفت. از برنامه‌ای که منطقاً در جغرافیا و نظام سیاسی ایران طراحی می‌شود، انتظار فقرزدایی می‌رود ولی پس از اجرای آن تلاش می‌شود تا با لایحه‌ای فقر کمتر شود یعنی پس از اینکه دوره «زدودن فقر» تمام می‌شود تازه می‌رسیم به دوره «کاهش فقر»! و این، نشان‌دهنده آن است که آن برنامه، فقرزدا که نبوده هیچ، بلکه به اعتقاد بنده «فقریزا» هم بوده‌است که ما مجبور می‌شویم با لایحه دیگری آثار آنرا کم کنیم. بنابراین می‌توانم بگویم که استخدام تفکر اقتصادی غیرمتناسب با واقعیات اقتصادی- اجتماعی ایران از سال ۱۳۶۸ به بعد و در قالب سه برنامه توسعه، شرایط فعلی را به ارمغان آورده است».

وی در مورد هدف اقتصاد اسلامی معتقد است: «هدفی که در این اقتصاد مطرح می‌شود رسیدن به یک جامعه متعادل است که در آن عدالت شاخصه اصلی باشد. چنین اقتصادی عامل توسعه است؛ مثلاً یکی از عناصر مثبت در توسعه، علمی عمل کردن و نگاه عالمانه به جهان هستی است که در دین به آن توصیه شده‌است یا جمعی کارکردن از عوامل توسعه است که در دین آمده یا مواردی از قبیل تشویق به تحصیل علم ولو در نقاط دور دست، نشان از توجه اسلام به پویایی اقتصاد دارد. آنچه که ابرار توسعه است در احکام دین به صورت نهادی وجود دارد. کافی است که جامعه‌ای درست شود که نسبت به عامل بودن به دین حساسیت داشته‌باشد و اهل کار و تلاش و زهد و قناعت و... باشد لیکن چون به عدالت حساس است، رشدش همراه با توزیع عادلانه است. مثلاً جامعه دینی موظف به پرداخت خمس و زکات است. غالب مصرف خمس و زکات هم رفع فقر است و خود افراد هم این کار را می‌کنند. یعنی بدون دخالت دولت و یک بوروکراسی پیچیده شما می‌توانید فقرا را در جامعه تأمین مالی کنید. عهده‌دار شدن تکافل اجتماعی از طریق عمل به احکام، نشانه‌های یک جامعه دینی است. الان رساله‌های زیادی در حد فوق لیسانس و دکترا در مورد آثار خمس و زکات نوشته شده‌است و گاهی اثرات این زکات یا خمس از کمک‌های مؤسساتی مثل کمیته امداد هم بیشتر است. حالا در جامعه ما می‌شود این زکات به صورت شاغل کردن یک نفر در یک کارگاهی دربیاید. بنظر ما اقتصاد اسلامی روش توسعه‌یافتگی را از طریق فقرزدایی دنبال کرده‌است و این یعنی همان تغییر ریلی که عرض شد».

وی در سخنان خود در جلسه با مقام معظم رهبری (۱۳۸۹) با انتقاد جدی بر عملکرد اقتصادی ایران که به واسطه تسلط افکار اقتصاد سرمایه‌داری بر سطوح مختلف تصمیم‌گیری کشور اذعان دارند: «بررسی روند تغییرات کارکردهای سی‌ساله نظام اقتصادی ایران، نشان‌دهنده آن است که ما از نظام

اقتصادی قانون اساسی دور شده‌ایم و در حالی که حرکت در مجاری نظام اقتصادی سرمایه‌داری را سرعت داده‌ایم، در عین حال قواعد و سنن حاکم بر مراحل گذار آن را هم رعایت نکرده‌ایم و لذا در دالان‌های نامتناسب شبه‌نظام جایگزینی که، ابعاد سیاسی و فرهنگی آن را به شدت و به حق مذمت می‌کنیم، اتخاذ تصمیمات و تدوین قوانین و اجرای سازوکارهایی را باور کرده‌ایم که، منطقاً نمی‌توانند از سازگاری درونی بهره‌مند و با منویات نظام سیاسی ما هماهنگ باشند. شاهد این ادعا آن است که ما در حال حاضر به لحاظ نظری، عمدتاً به شباهت در نوع راهکارها و سیاست‌ها و تجویزهایی رسیده‌ایم که اقتصادهای مسلط، بر آنها مشق و به دیگران توصیه می‌کنند. اما چون این یافته‌ها، هم به زعم بسیاری از اقتصاددانان و روش‌شناسان دچار کاستی‌های عمده است و هم عمدتاً، قرابتی با ساختار و واقعیات و مسایل اقتصاد ایران ندارند در عمل ما را با انبوهی از اقدامات ناسازگار مواجه کرده‌اند. تأمل کردنی است که ما نرخ تعرفه‌ها را کم می‌کنیم اما با انبوه واردات مواجه و تولید داخلی را در معرض آسیب قرار می‌دهیم، تقویت بخش خصوصی را دنبال می‌کنیم اما سر از حراج سرمایه‌های ملی و ظهور انحصارات شبه دولتی در می‌آوریم. بر کوچک‌سازی دولت و اقتصاد او تأکید می‌کنیم اما سر از افزایش همواره رو به ازدیاد هزینه‌های دولتی در می‌آوریم که از آخرین آنها، تحمیل حداقل ۴۸۰۰۰ میلیارد تومان بر هزینه‌های دولت به‌منظور پشتیبانی از سیاست جمعیتی نامصوبی است. افزایش قیمت حامل‌های انرژی را تحت عنوان هدفمندی یارانه‌ها دنبال می‌کنیم، اما هزینه تولید را برای تولیدکننده و هزینه زندگی را برای مردم و مخارج خدمات دولتی را به نحو اجتناب‌ناپذیری افزایش می‌دهیم. ما کاهش قدرت خرید جامعه و سقوط طبقه متوسط و رکود تولید و توسعه انحرافات را از پیامدهای این امر خطیر می‌دانیم. اقتصاد ناسازگاری‌ها به سهولت رکود اقتصادی را با رونق بانکداری و شبکه‌های شبه بانکی مشغول به تجارت پول، در خود تعبیه می‌کند و پا به پای قانون بانکداری بدون ربا، که در آن «قرض» پول به‌جز در قرض‌الحسن بلاموضوع است رسماً از «بدهی» چند ده هزار میلیارد تومانی بدهکاران روایت، و به‌جای پاسخگویی به چرایی ایجاد بدهی، که مانع‌الجمع با اقتصاد بدون رباست عملاً با ایجاد کساد در ایفای تکالیف، از ناسازگاری ناشی از حرکت در مجاری نظام‌های مبتنی بر بهره که مولد بدهی هستند دفاع می‌نماید. به‌راستی نظامی که می‌تواند به سپرده‌های مردم سود روز شمار بدهد نبایستی هم بتواند سهم خود را در کاهش نرخ بیکاری و نشاط صاحبان کسب و کار که شرکای اصطلاحی او هستند و افزایش تولید در کارنامه خویش منعکس نماید».

دکتر سبحانی در اعتراض به سلطه‌ی این نظام و سایه‌ی سنگین آن بر بانکداری بدون ربا می‌افزاید: «نظام اقتصادی سرمایه‌داری نه تنها اهداف عملیات بانکی بدون ربا را در قالب‌های انعطاف‌ناپذیر خود استحاله کرد، که رونق کلاس‌های اقتصاد اسلامی را هم تحت الشعاع خود قرار داد. همین نظام با پشتیبانی نظام‌های آموزشی و انفعال عمده مدیران و تصمیم‌گیرندگان، به تدریج انزوای نظام اقتصادی قانون اساسی را تمهید شرایط نمود و از پس بیش از دو دهه تلاش مستمر و همه‌جانبه، آن را به نتیجه رساند. آری، نظامی منزوی شد که متضمن تأمین نیازهای اساسی، تأمین سرمایه جهت اشتغال برای

فاقدین آن، عاری از ربا و معاملات باطل و حرام، نافی سلطه اقتصادی بیگانه، دارای بخش‌های اقتصادی برخوردار از قلمرو انعطاف پذیر متناسب با مراحل رشد، دربردارنده الگوی مشخص در بکارگیری انفال و موارد متجانس، ضد تبعیض و دارای معیار در نحوه دخل و تصرف در منابع عمومی است و نظامی سربرآورد که حتی اگر رونق بایسته‌ای هم بگیرد نرخ رشد آن، قطعاً از نرخ رشد ترویج اخلاق لیبرالی پشتیبان آن، بیشتر نخواهد بود. و این از جنس دستاوردهایی نیست که بر افتخارات نظام سیاسی اسلامی مفتخر ما بیفزاید.

۳.۲.۶.۳.۳. مسعود درخشان

دکتر مسعود درخشان، یکی از متفکران اقتصاد اسلامی است که با تخصص اقتصاد مالی و اقتصاد انرژی در دانشگاه علامه طباطبائی و دانشگاه امام صادق (ع) تدریس می‌کند. وی که از اساتید با سابقه‌ی دانشگاه علامه است، در طول چند دهه فعالیت علمی خود، کوشیده است تا به انحای مختلف کارایی در اقتصاد بازار و نظام تخصیص قیمتی آن را از یک‌سو و برابری طلبی‌های اقتصاددانان چپ و تأکید آنها بر نفی بازار را به چالش کشد و از این رهگذر اقتصاد اسلامی را به‌عنوان راه حل نهایی معرفی کند. اما کدام اقتصاد اسلامی؟ وی با توجه به اصالت وحی و کیفیات استنباط احکام، پنج نوع احتمال را برای اقتصاد اسلامی در نظر می‌گیرد که متفاوت و بعضاً متناقض هستند:

- اقتصاد اسلامی؛ به‌عنوان احکام موضوعات اقتصادی در فقه موجود که در تنظیم امور اقتصادی مسلمین ساکت است و بیشتر حول موضوعات فقهی غور می‌کند. (نگاه حداقلی به اقتصاد اسلامی)
- اقتصاد اسلامی؛ به‌عنوان اخذ خطوط و اهداف کلی نظام اقتصادی از مکتب اسلام که نگاهی کاملاً تخصصی و کلی است.
- اقتصاد اسلامی؛ به‌عنوان اسلامیزه کردن تئوری‌های غربی و شرقی که خطر انحراف دارد.
- اقتصاد اسلامی؛ به‌عنوان اقتصادی با اهداف و ویژگی‌های عقلی که عقل می‌تواند حتی جایگزین وحی شود.
- اقتصاد اسلامی؛ به‌عنوان اصل قرار گرفتن وحی در امور اقتصادی، چه در حکم‌شناسی (روش فقها) و چه در موضوع‌شناسی (منطق انطباق متخصصین) که ردپایی از علوم و فنون اقتصادی روز مثل بودجه‌ریزی در آن نیست.

البته وی نهایتاً تعریف مشخصی از اقتصاد اسلامی ارائه نمی‌دهد، اما به‌عنوان نتیجه‌ی بحث معتقد است که ریشه‌ی اختلاف و نزاع در درک و تعبیر اقتصاد اسلامی به این امر برمی‌گردد که آیا اقتصاد اسلامی بر مبنای «اصالت وحی» تبیین شده‌است یا «اصالت رأی». به‌عبارت دیگر اگر یک اقتصاددان معتقد به علم اقتصاد باشد و کوشش نماید که تئوری‌های اقتصادی و دلالت آن تئوری‌ها را در نحوه روابط انسانی و تنظیم امور اقتصادی، از علم اقتصاد غرب یا علم اقتصاد شرق اخذ کند، سپس به نحوی نتایج به‌دست

آمده را یا در چارچوب احکام الهی جا دهد و یا ساده‌لوحانه احکام الهی را چنان تعبیر و تفسیر کند که نتایج به‌دست آمده را توجیه اسلامی نماید. در آن صورت می‌گوییم که این‌گونه برداشت‌ها راساً انحرافی است؛ زیرا اقتصاد اسلامی را بر مبنای اصالت وحی توجیه و تفسیر نموده و جهت تحقق چنین هدفی وحی صرفاً وسیله‌ای بیش نبوده‌است. در حالی که وحی باید به‌عنوان مبنای نظام اقتصاد اسلامی باشد نه ابزاری در جهت اسلامیزه کردن نظامی که بر مبنای کفر تنظیم شده‌است.

دکتر درخشان (در مناظره خود با دکتر غنی‌نژاد) در رد نظام بازار عنوان می‌دارد که در هیچ کتاب اقتصادی و از زبان هیچ اقتصاددانی عبارت «نظام بازار» بیرون نیامده‌است. نظام بازار کاملاً بی‌معنی است و هیچ اظهارنظری در مورد آن نمی‌توان ارائه داد. بازار صرفاً جایی است که در آن خرید و فروش اتفاق می‌افتد و قیمتی هم شکل می‌گیرد. این بازار از ابتدای تاریخ تمدن بشر بوده و تا پایان تاریخ هم خواهد بود، چون بشر ذاتاً اجتماعی است و لازمه‌ی زندگی اجتماعی مبادله است. در مورد نظام بازار هیچ نمی‌توان گفت، نه مورد کارایی و عدالت آن و نه حتی در مورد عدم کارایی و بی‌عدالتی آن! مثل این است که بگوییم نظام انسان! آیا انسان شجاع است یا ترسو یا ضعیف یا قوی؟! بازار یک نهاد^۱ است نه یک نظام^۲. یک نهاد می‌تواند تحت تأثیر و سلطه‌ی عوامل مختلفی قرار بگیرد و ویژگی‌های خاص خود را پیدا کند.

اما اگر بگوییم «نظام بازار آزاد» آن وقت معنادار می‌شود. نظام بازار آزاد یعنی بازاری که در آن آزادی باشد، اما آیا این آزادی مطلق است؟ آیا در آن همه فعالان در یک سطح‌اند؟ آیا در آن سرمایه حکومت می‌کند یا کار؟ آیا سرمایه‌داران بر قیمت تأثیر بیشتری دارند یا کارگران؟ آیا در آن دولت بیشتر تحت سلطه و نفوذ سرمایه دارهاست یا دولت حامی کارگران است؟ ... نظام بازار آزاد مساوی است با نظام سرمایه‌داری. سرمایه قلب نظام سرمایه‌داری است، لذا وقتی با بحران مواجه می‌شوند طبیعی است که ابتدا به سراغ نجات سرمایه و سرمایه‌داران می‌روند. تزریق این ۷۰۰ میلیارد دلار هم به همین دلیل است؛ چون معتقدند که سرمایه از انسان هم مهم‌تر است. البته سرمایه انسانی هم دارد که در آن به انسان به چشم پیچ و مهره نگاه می‌کنند: سرمایه انسانی می‌تواند تولید شود، استفاده شود و مستهلک شود، درست مثل ماشین! سؤالی که مطرح است این است که آیا فقط همین یک نظام ممکن است وجود داشته باشد؟ آیا نظام دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد که در آن به جای اهمیت سرمایه، مثلاً فقرا اهمیت داشته باشند و اول از همه به فکر نجات آنها بیفتند؟! قطعاً نظام‌های دیگری هم می‌توانند وجود داشته باشند ولی در حال حاضر نظام فراگیر، نظام سرمایه‌داری است.

اصولاً لازمه رابطه اجتماعی، مبادله است و مبادله امری فطری است مانند نفس کشیدن. شما نمی‌توانی به کسی بگویی نفس نکش، چون انسان برای زنده ماندن مجبور است نفس بکشد اما ممکن است در

1. Institution
2. System

این امر، مورد استثمار قرار گیرد. مثلاً وقتی ما در هوای آلوده تنفس می‌کنیم مورد استثمار قرار گرفته‌ایم. مبادله هم امری فطری است و ممکن است فرد در مبادله مورد استثمار قرار گیرد. بنابراین داوطلبانه یا غیرداوطلبانه بودن آن مفهومی ندارد و باید از جمله ویژگی‌های نظام بازار آزاد حذف شود. چنین تبیینی از نظام بازار آزاد مستلزم این است که آن را امری پایدار که از ابتدای تاریخ تا انتهای آن است بدانیم، یعنی نظام سرمایه‌داری را تاریخی ندانیم، بلکه آن را مطلق بدانیم! نظام سرمایه‌داری از قرن هجدهم به بعد و پس از انقلاب صنعتی مطرح شد و تاریخ مصرفی هم دارد و روزی از بین خواهد رفت. به نظر من هرچه نظامی غیرالهی‌تر باشد عمر آن کوتاه‌تر خواهد بود، چه کاپیتالیسم باشد چه مارکسیسم و چه هر چیز دیگری! عده‌ای با مطرح کردن «نظام بازار آزاد» خواسته‌اند به نظام کاپیتالیسم وجهه غیرتاریخی و فرا تاریخی بدهند: نظامی که از ابتدای تمدن بشر تا نهایت آن بوده و هست و خواهد بود!

۳.۲.۶.۳.۴ ایرج توتونچیان

دکتر ایرج توتونچیان در سال ۱۳۱۹ در تهران به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات ابتدایی و دبیرستان وارد تحصیل در مقاطع دانشگاهی شد و در سال ۱۳۴۱ از مدرسه عالی بازرگانی در مقطع کارشناسی فارغ‌التحصیل گردید. سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۶ از دانشگاه‌های وایومینگ و تگزاس در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا به اخذ مدرک نایل آمد. دکتر توتونچیان دارای سوابق علمی و آموزشی بسیاری در دانشگاه‌ها و مراکز علمی داخل و خارج کشور بوده و صاحب تحقیقات و مقالات متعددی در زمینه‌های اقتصادی می‌باشد. ایشان همچنین در پست‌های عالی رتبه اداری و سمت‌های پژوهشی خدمت نموده و در حال حاضر استاد دانشگاه الزهراء است. وی در بیان اصل آزادی مقید، معتقد است و اختیار و انتخاب‌گری تحفه‌ی الهی به انسان است، اما کرامت او بسته به تعهد و مسئولیتش به عنوان جانشین و امانت‌دار خداوند است. پس بر این اساس آزادی او بصورت مقید مطلوب است و او موظف به استفاده‌ی صحیح و عادلانه از کلید نیروهای طبیعی و امکانات اجتماعی می‌باشد... در نگرش اسلامی ثروت و رفاه وسیله‌ی تکامل است، نه هدف. از آنجایی که انسان باید در دنیا رشد کند و بسوی هدف نهایی حرکت کند، اقتصاد و رفاه برای او یک ضرورت خواهد بود. آزادی اقتصادی با بینش غربی چون نگاه مادی و انگیزه‌ی سود محوری را می‌پذیرد، در نگرش اسلامی قابل پذیرش نیست. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۹۲)

از وجوه تمایز مباحث جریان اقتصاد اسلامی، نگاه ویژه به مقوله‌ی مالکیت خصوصی و عمومی است و نتایج آن است. در این زمینه دکتر توتونچیان معتقد است: «از جمله معیارهای مکتب اقتصادی اسلام، اصل مالکیت حقیقی خداوند در مورد اموال و افراد است. در سایه‌ی این معیار یک مسلمان هرچند با تلاش خود و با رعایت موازین و امکانات و ثروت‌هایی دست یابد، باز هم مالک اعتباری خواهد بود و مالکیت او بیشتر جنبه وکالت و نمایندگی دارد. این معیار نقش بسزایی در جلوگیری از طغیان روانی و

ترس به سودجویی و استثمار در برداشته و دیگر ثروت و امکانات مادی معیار شخصیت انسان را تشکیل نمی‌دهد بلکه باید در راه‌های مورد خواست حق صرف شود، اگر نه مشروع نیست... اصلی که باید در همه حال مد نظر قرار گیرد، آن است که مجموع دارایی‌های اجتماع در اصل متعلق به کل جامعه است و منافع خاص افراد تنها با مراعات مصالح عمومی اجتماع قابل رعایت و احترام است». وی در جای دیگری با تأکید مجدد بر اینکه مالکیت خصوصی در مفهوم جانشینی نوعی وکالت است که وکیل ملزم به مراعات نظر موکل می‌باشد، اضافه می‌کند: «مهم‌ترین راه تشکیل ثروت و تجمع مال، کار است گو اینکه درآمدهای حاصل از ثروت نیز منشأ جدید برای تکثیر بیشتر ثروت می‌شود. در اقتصاد اسلامی هر نوع کاری مفید و منشأ مالکیت نیست. شرط دیگر مالکیت مشروع غیر از سودمندی، ایجاد حالت یا امکانات ویژه و تازه‌ای است که حقوقی در ثروت طبیعی پدید می‌آورد. در اقتصاد اسلامی کار مفید و ثمربخش موجب حقوق خصوصی است و کارهای غیرمفید و زیان‌بخش از نوع سفته‌بازی و احتکار، مشروب‌فروشی و رباخواری منشأ مالکیت نیستند». (همان، صص ۱۹۵-۱۹۶)

توتونچیان در جای دیگر پس از آنکه اهداف کلان نظام اسلامی در اقتصاد را به عدالت، استقلال و رشد و پویایی منحصر می‌سازد، در مورد هریک از دو مقوله‌ی فوق می‌نویسد: «از اهداف اساسی اقتصاد اسلامی، عدم وابستگی آن به کفار و دشمنان است که اصل استقلال بلکه برتری جامعه‌ی اسلامی بر جوامع غیر اسلامی در آیات زیادی ذکر شده است». وی عدالت را به معنای توازن اقتصادی نظام می‌بیند و معتقد است در نظام اقتصادی و زیربخش‌های آن هیچ هدفی مهم‌تر از استقرار عدالت در جامعه و روابط اقتصادی نیست. (همان، ص ۱۹۷)

۳.۳.۶.۳.۵. یادا... دادگر

دکتر دادگر دارای دکترای اقتصاد از دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۴ و هم‌اکنون عضو هیئت علمی و دانشیار گروه حقوق اقتصادی دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد.

وی همانند دیگر صاحب‌نظران این جریان آزادی اقتصادی و تجاری و تعدد مراکز را اصل دانسته اما قطعاً محدودیت‌های مشخصی برای آن قایل است. دادگر در کتاب خود می‌نویسد: «تنها محدودیت برای آزادی و اختیار انسان‌ها و جوامع، هماهنگی آن با مبانی، اصول و اهداف نظام می‌باشد. البته یک محدودیت عقلایی دیگر وجود دارد که آن رعایت آزادی‌های دیگران است. اما چون آزادی یک نیاز فطری انسان است، اسلام در هماهنگی با آن کنترل‌های افراطی بر فکر و رفتار انسان‌ها را جایز نمی‌داند». پس به نظر می‌رسد تمرکزهای جدید دولتی و کنترل‌های محدودیت‌آور در این نظام پذیرفته نمی‌شود؛ مگر در شرایط خاص که خود به خود جز اختیارات دولت اسلامی قرار می‌گیرد. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۹۱)

دادگر با نگرش وسیع‌تری معتقد است در اقتصاد اسلامی با فرض تأمین اهداف، اصول و مبانی، اموری مانند کارایی و حتی رقابت مورد تأکید می‌باشد. یعنی اگرچه این‌ها اصول دین مستقل اقتصاد اسلامی

نیستند، اما اصول مشروط خواهند بود. اگر اعمال کارایی و رقابت تعارضی با مبانی اقتصادی اسلام نداشته باشند، دلیلی بر مخالفت وجود ندارد. بلکه بر اساس سنت و سیره، کارایی فنی و کارایی تخصصی متناسب با اهداف نظام اسلامی. ما به دنبال تعدیل عقلانیت فردی و گسترش نفع مادی به فراسوی آن هستیم.

همین اصل مشروط بودن آزادی و ارشاد رقابت نقطه‌ی مناسبی است که از آن وارد مقوله‌ی دولت در این جریان شویم. بنابر آنچه بیان شد، روشن است که دولت از ابتدا یک عنصر کلیدی و غیرقابل چشم‌پوشی در نظام اقتصادی اسلام است و وظایف مشخصی را بر عهده دارد و طبعاً اختیارات و منابعی هم برای او در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر اگر نقطه‌ی عزیمت ما مثل نظام لیبرال سرمایه‌داری از فردگرایی و اصالت آزادی اراده و بهینه‌بودن آن نباشد، و اساس را بر هدایت آزادانه انسان به مصالح جمعی و اخروی بدانیم، دیگر دولت یک شرط لازم و حداقلی نخواهد بود. به بیانی، چون اقتصاد اسلامی بر آوردن نیازهای معقول اکثریت جامعه به‌ویژه طبقات پایین را هدف قرار می‌دهد (نه خواسته‌های متعدد ثروتمندان را) مکانیزم مداخله‌ای دولت برای جلوگیری از اسراف و تبذیر و صرف مالیات برای طبقات نیازمند را پیشنهاد می‌دهد و بقیه امور را به مکانیزم قیمت‌های ارشاد می‌سپارد. پس علت مداخله‌ی دولت اسلامی به دلیل ایجاد همبستگی و برابری بین افراد و خانواده‌های مسلمان می‌باشد و حدود مداخله نیز غالباً جنبه‌ی ارشادی و ایجاد چارچوب قانونی دارد. (همان، صص ۱۹۳-۱۹۴)

دکتر دادگر با برشمردن شرایط رقابت و حداکثر نمودن کارایی و رفاه در نظام اقتصاد اسلام، راهی برای ورود به مسئولیت دولت می‌یابد و می‌نویسد: «اگر اصل عدالت و اصل مصلحت دینی که شامل مصالح اجتماعی نیز هست محقق شوند، هر میزان کارایی بیشتر از نظر اقتصاد اسلامی مطلوب‌تر خواهد بود. اما وضع رقابت و کارایی و رفاه تعریف‌شده در الگوی اقتصاد متعارف (لیبرال سرمایه‌داری) لزوماً با عدالت و مصلحت همراه نیست... به این دلیل است که بسیاری از اقتصاددانان مسلمان عقیده دارند باید دولت در این رابطه دخالت کرده و حفظ اصول و مبانی و توزیع عادلانه را عهده‌دار شود». وی که به ظاهر نگرش معقول‌تر و معتدلی در مورد جایگاه دولت در اقتصاد می‌دارد، با نظریات جدید و نقش‌های مکمل دولت (نه جانشین بخش خصوصی) پیوند برقرار نموده و در کتابش بیان می‌کند: «دولت دستگاهی است که نظارت فعال، قانونی و معنی‌دار برای حفظ و کارکرد قواعد اساسی اقتصاد اسلامی را اعمال می‌کند و تنها در صورت بروز مشکل یا نارسایی در اجرا یا نبودن زمینه در شرایط خاص دخالت خواهد کرد. در اسلام دولت ابزاری در خدمت اهداف و مبانی است لذا به هیچ وجه یک دستگاه صاحب سیطره‌ی مستقل نیست». وی در یک مقایسه‌ی دقیق چنین اضافه می‌کند: «دولت اسلامی حداقل تمامی اختیارات دولت در نظریه‌ی نئوکلاسیک را دارد، یعنی دست کم هنگام نارسایی بازار و برای تصحیح بازار وارد می‌شود. در ثانی برعکس دولت در این نظریه که نقش عمده‌ای در تخصیص و در مالکیت ندارد، دولت اسلام نقش قابل توجهی در هر دو دارد. سوم اینکه هدف اصلی و نهایی از وجود دولت در اقتصاد، مفاد قواعد اساسی است و به هیچ‌وجه دخالت‌های جزئی انجام نمی‌دهد. چهارم اینکه

محدوده‌ی نارسایی در بازار در نظریه‌ی اقتصادی اسلام این تفاوت را دارد که بازار بی‌رابطه با عناصر ارزشی و اخلاقی نیست. در نتیجه محدوده‌ی دخالت دولت جهت تصحیح بازار وسیع‌تر از اقتصاد سنتی می‌باشد. البته هر نوع حضور دولت در اقتصاد از مسیری قانون‌مند و تعریف‌شده و پس از مشورت با اهل فن بوده و خودسرانه نیست. (همان، صص ۱۹۴-۱۹۵)

یکی از ضعف‌های نظری این جریان، نگاه بسیط و ساده به مشکلات و فرایندهای اقتصادی و اکتفا به نصوص دینی (نه کاربردی نمودن آنها) به‌عنوان نسخه‌ی سیاستی می‌باشد. دادگر با درک این ضعف در نظریات عدالت اسلامی می‌نویسد: «اولاً جامعه‌ای که در آن عدالت اقتصادی نباشد، نباید ادعا کند که اقتصاد آن بر اساس دین است... ثانیاً در اسلام با توجه به ضرورت هماهنگی بین روش‌ها و نتایج عدالت در هر دو مورد تأکید می‌گردد. با وجودی که توزیع عادلانه تنها یک بعد از مباحث عدالت در اقتصاد اسلامی است. اما چون ظاهرترین معیارهای عدالت در دیدگاه‌های غیراسلامی حول آن است، ما نیز بیشتر به توزیع عادلانه می‌پردازیم». وی با رد معیارهای مطلوبیت گرا و تساوی‌گرا، از عدالت در وضع اولیه و نقطه‌ای شروع و توازن معقول نهایی به‌عنوان معیار ترکیبی عدالت توزیعی نام می‌برد.

در باب تقدم و تأخر رشد و عدالت، دادگر معتقد است هرچند در اقتصاد اسلامی، بهره‌وری و رشد اقتصاد مورد توجه است، اما تحقق عدالت نقش کلیدی و محدودکننده نسبت به دیگر اصول دارد. بر این اساس رفع فقر و تحقق عدالت در موارد تزامن و تقابل، مقدم بر رشد و کارایی خواهند شد. اما در زمینه تعالیم اسلامی نوعی سازگاری میان رشد و عدالت به چشم می‌خورد. به تعبیر امام علی (ع) عدالت از آب باران در آبادانی شهرها و شکوفایی اقتصاد مؤثرتر است. (همان، ص ۱۹۸)

موضوعی که هم در ارتباط با مقوله‌ی عدالت قرار دارد و هم مقوله‌ی آزادی‌های اقتصاد جهانی، موضع‌گیری این طیف در مسأله جهانی‌شدن است. دکتر دادگر به‌عنوان نمونه اندیشمندان این طیف، پس از گذار مفهومی و تاریخی بر پدیده‌ی جهانی‌شدن می‌نویسد: «مشکل ما با آزادسازی‌های داوطلبانه و عادلانه در صحنه‌ی اقتصاد جهانی و درتندگی تبادلات نیست. زیرا سودای جهانی‌شدن از دیرباز در اندیشه و رسالت مسلمانان بوده‌است. اما با وجود آنکه برخی از ابعاد جهانی‌شدن ریشه در امور تکنولوژی ارتباطات و اقتصاد دارد، می‌توان ردپای ایدئولوژی و زمینه‌های فلسفی را در مضمون جهانی‌شدن جدید دید. مدافعان و نظریه پردازان جهانی‌شدن این پدیده را به مثابه و عقیده‌ی همه جانبه‌ی مردم جهان و نیاز آنها به حاکمیت اقتصاد سرمایه‌داری تلقی می‌کنند. حاکمیت جهانشمول اندیشه لیبرالیسم اقتصادی و تحقق تجارت آزاد بین‌المللی را می‌توان هدف غایی دست‌اندرکاران پروژه‌ی جهانی‌سازی محسوب نمود که پس از ناتوانی گات در تحقق این ایدئولوژی، نوبت به تولد WTO رسید». از سوی دیگر یعنی جریان ناعادلانه و غیر انسان محور نیز به این نوع از جهانی‌شدن حمله کرده و می‌نویسد: «تأبری در همه‌ی ابعاد آن یعنی هم امکانات اولیه و هم توزیع درآمد از دیگر پیامدهای جهانی‌شدن خواهد بود. در این فرایند حداقل در کوتاه‌مدت گسترش شکاف بین نادرها و داراها امری مسلم است. در اواخر دهه‌ی ۹۰ میلادی، ۷۵ درصد رشد جهانی تنها مربوط به ده کشور

بوده و روند جهانی‌سازی به تقلیل سهم کشورهای در حال توسعه و جهان سوم از سرمایه‌گذاری خارجی انجامیده است. سیاست‌های نابرابر سازمان تجارت جهانی در کالاهای خاص و موارد بسیار متعدد دیگر حکایت از این نگرانی جدی دارد». (همان، ص ۱۹۹)

۳.۲.۶.۴. مهم‌ترین کتاب‌های جریان اقتصاد اسلامی

- اقتصاد ما: محمدباقر صدر، ترجمه محمد کاظم موسوی، دوره دوجلدی انتشارات اسلامی، ۱۳۴۸.
- پول و بانکداری اسلامی و مقایسه‌ی آن با نظام سرمایه‌داری: ایرج توتونچیان، توانگران، ۱۳۸۵. (کتاب سال جمهوری اسلامی ایران)
- نگرشی بر اقتصاد اسلامی: یدالله دادگر، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸
- دغدغه‌ها و چشم‌اندازهای اقتصاد اسلامی: حسن سبحانی؛ سمت ۱۳۸۰
- مبانی اقتصاد اسلامی: دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه، سمت ۱۳۸۸
- فلسفه علم اقتصاد اسلامی: حسین میرمعزی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸
- پنجاه درس در اقتصاد اسلامی: محمدعلی تسخیری، فرهنگ مشرق زمین، ۱۳۸۲
- ...

۳.۲.۶.۵. پایگاه‌های جریان اقتصاد اسلامی

در ایران عمده‌تأثیر از همان ابتدای انقلاب در ذیل دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه (غلامرضا مصباحی، علی نظری، پرویز داودی و شریف‌آزاده) و همچنین مجامع مختلف مستقر در قم مثل مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه و در ادامه مؤسسه امام خمینی (ره)، فرهنگستان علوم اسلامی، دانشگاه مفید، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (موسویان، میرمعزی و...)، دانشگاه امام صادق (ع) (زاهدی‌وفا، پیغامی و...) را می‌توان نماینده‌های فکری این جریان دانست. مجلات اقتصاد اسلامی، نامه مفید، و... از مجلات آکادمیک این جریان است.

۳.۳. جریان اقتصاد نهادگرا

اقتصاد نهادگرا از نقد کوبنده‌ی تورستن وبلن هم از مارکسیسم و هم از آموزه‌های اقتصاد نئوکلاسیک سر برآورد. وبلن دریافت که توصیف نئوکلاسیک‌ها از انسان‌ها به‌عنوان افرادی مستقل و عقلایی که کسب حداکثر منفعت را دنبال می‌نمایند همان‌قدر ناموجه است که دیالکتیک هگلی به‌عنوان مبنای مارکسیسم. او پیشنهاد کرد که اقتصاد را باید به‌عنوان فرایند تکامل‌یابنده تحلیل کرد که در یک چارچوب نهادی شامل نظام حقوقی، نظام سیاسی، نظام آموزشی، زندگی خانوادگی، کار، رسوم و اخلاق جای گرفته‌است.

به‌زعم وی از آنجا که مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی منابع را در جامعه تخصیص می‌دهند و درآمدها را توزیع می‌نمایند، مطالعه‌ی بازار بصورت انتزاعی، بی‌فایده و گمراه‌کننده خواهند بود. رهیافت نهادگرایی اولیه بر نقش ساختارهای سیاسی و اجتماعی تأکید می‌کرد که بر فعالیت‌های اقتصادی تأثیر می‌گذاشتند. بنابراین محیط غیراقتصادی که در آن تصمیمات اقتصادی گرفته می‌شدند از نظر آنها حائز اهمیت بود. بنا به آموزه‌های آنان یک اقتصاددان همان‌قدر که نیازمند دانش اقتصادی است، نیازمند آگاهی از تاریخ، مردم‌شناسی، روانشناسی، فلسفه و جامعه‌شناسی نیز هست. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۲۵)

اصولاً نهادگرایی یک نوع تجربه و تحلیل اقتصادی است که نقش نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را در تعیین وقایع اقتصادی مورد تأکید قرار می‌دهد. آن‌ها در ضمن تلاش برای طرح‌ریزی یک روش فراگیر برای تحلیل اقتصادی معتقدند که عناصر و فضاها غیراقتصادی را که افراد در آن تصمیم می‌گیرند توسط اقتصاددانان نئوکلاسیک مورد اغماض قرار گرفته شده است. به یقین یکی از زمینه‌های اجتماعی رشد این مکتب عدم کارایی سیاست‌های نئوکلاسیکی و سرمایه‌داری در این دوران می‌باشد. در زمان بین جنگ‌های داخلی تا جنگ جهانی اول شرایط زندگی نیروی کار تحت کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری وخیم و فاصله فقیر و غنی بسیار شدید بوده است.

با توجه به اینکه این جریان از دل جریان بازار آزاد بیرون آمده‌است، این تحلیل به نوعی حالت مقایسه‌ای خواهد داشت و در صورت لزوم چالش‌های این جریان با جریان بازار آزاد به بحث گزارده می‌شود.

۳.۳.۱. مبانی شناختی

۳.۳.۱.۱. مبانی هستی‌شناسی

در بحث مبانی هستی‌شناسی این جریان، تنها و شاید مهم‌ترین نقطه‌ی افتراق این جریان با جریان بازار آزاد، در نگرش آنها به فرد و جامعه است. در یک بیان کلی، این جریان، بر خلاف جریان اقتصاد بازار، جامعه را در تحلیل خویش به عنوان واحد انتخاب می‌کند و نقش مهم‌تری را بدان اختصاص می‌دهد. البته خرده مکاتبی در هر دو جریان وجود دارند که به یکدیگر مشابه‌ترند تا به جریان خویش؛ ولی به‌طور کلی از نظر نهادگرایان، جمع، بیش از فرد به مثابه یک ذره اهمیت دارد و از این جهت اقتصاددانان جریان بازار در گمراهی به سر می‌برند. اما از نظر مکاتب مختلف این جریان دلیل اهمیت جمع - حداقل - به اندازه فرد متفاوت است. عده‌ای به دلیل علاقه‌ای که به پیچیده‌سازی تحلیل دارند علاقمندند که در خارج از نگاه انتزاعی صرف به نقش اسرارآمیز جمع - به زعم خودشان - نیز بپردازند؛ عده‌ای دیگر به دلیل اهمیتی که به ارزش‌های اجتماعی قایلند؛ عده‌ای به دلیل کارکردی که برای دخیل نمودن جمع قایلند و مدعی‌اند که این نگاه را از علوم زیستی به عاریت گرفته‌اند و... .

۳.۳.۱.۲. مبانی معرفت‌شناسی

اقتصاد نهادگرا آشکارا بیش از جریان اول به عین متمایل است (متأثر از فلسفه‌ی آلمانی) و از این رو به واقعیات متکثر جوامع نقش بسزایی می‌دهد. به این دلیل است که جریان بازار عمدتاً معطوف به متن است و نهادگرایی معطوف به تجربه کشورهای مختلف؛ نگاه اول به انتزاع رأی می‌دهد و نگاه دوم خروج از انتزاع. نگاه اول به همه موجودات اعم از انسان ساده و در یک قالب خشک می‌نگرد و جریان دوم سعی می‌کند که در دام تفکر قالبی نیفتد. نقش پررنگ تاریخ در تحلیل جریان نهادگرایی از نگاه خاصی که هگل به تاریخ دارد متأثر است و همانند او بدون تبیین و مطالعه تاریخ کشوری نمی‌توان درباره‌اش نظر داد.

۳.۳.۱.۳. مبانی روش‌شناسی

این جریان به لحاظ روش‌شناسی کاملاً متأثر از مکتب تاریخی آلمان است. به بیانی می‌توان گفت که همه مکاتبی که در اواخر قرن نوزدهم در پاسخ به ناکارآمدی‌های نظام سرمایه‌داری بوجود آمده‌اند از مکاتب سوسیالیستی و مارکسیستی و نهادگرایان و اقتصاد تطوری، همگی در انتقاداتی که به جریان اول دارند متأثر از مکتب تاریخی آلمان هستند. در تجویزات، آشکارا تفاوت دارند ولی از آن جهت که تنها مکتبی که به طور منسجم به انتقادات روشی از اقتصاد بازار پرداخت لاجرم همگی آن‌ها ناگزیر بودند که اندک نگاهی نیز به ایشان داشته باشند. سه انتقاد عمده وجود دارد که همگی مکاتب موجود در این جریان به نوعی آن‌ها را با کم و زیاد، زمزمه می‌کنند: عمومیت یا جهان‌گرایی تئوری‌های اقتصاد بازار، روانشناسی ناقص از انسان مبتنی بر وجود خالص انسانی (نگاه مکانیکی به انسان)، و افراط در روش قیاسی. در واقع اهمیتی که اقتصاددانان این جریان به واقعیت، مشاهده و استقرا به جای قیاس می‌دهند و توجهی که مبتنی به تاریخ و فرهنگ و ساختار هر کشور دارند و... نتیجه‌ی انتقاداتی است که به جریان بازار آزاد داشته‌اند.

در واقع از مهم‌ترین وجوه انتقادی این جریان، نقد فرض‌ها و روش‌های علم اقتصاد جدید و ادعای جهان‌شمولی آن است. این درحالی است که تکیه مقتدرانه بر کرسی تفکر و مدیریت علمی جدید از نقاط قوت و وجوه کلیدی جریان سرمایه‌داری آزاد به‌شمار می‌رود. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، ص ۱۷۷)

از منظر نهادگرایان نگرش کل‌گرایانه است، که عقیده دارند اقتصاد باید به‌عنوان یک کل مطالعه شود نه به‌صورت عناصر جدا شده از هم. علم اقتصاد از نظر نهادگرایان با عقاید و تجارب سیاسی جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و سایر عرصه‌های انسانی و اجتماعی گره خورده است. پس باید علاوه بر ابعاد فنی و انباشت سرمایه و تخصص نیروی کار تمایلات مردم برای انجام تحول در آداب و عقایدشان نیز در مطالعات اقتصادی وارد شود. البته این‌گونه نبوده است که اقتصاددانان قبلی نقش نهادها و اهمیت آن‌ها را نادیده بگیرند ولی مهم این است که آن‌ها نهادها را وارد تحلیل نمی‌کردند و در واقع در مورد آن‌ها متغیرسازی انجام نمی‌دادند.

۳.۳.۲. مبانی تحلیلی

۳.۳.۲.۱. توزیع درآمد

تقدسی که برای مالکیت در جریان بازار وجود دارد و از این جهت هیچ بحثی در حد و مرز آن را بر نمی‌تابد، در این جریان به چشم نمی‌خورد و آن تصویری از آزادی که در این جریان وجود دارد لاجرم جاهایی به دولت یا قدرت حاکمه اجازه محدود نمودن مالکیت را می‌دهد. هرچند آزادی و مالکیت در هر دو جریان مقدس هستند اما تلقی‌ها متفاوت و بنابراین تجویزها امکان متفاوت بودن دارند.

۳.۳.۲.۲. دوگان دولت-بازار

اولین و مهم‌ترین نکته این است که هیچ تابلویی در مورد حضور یا عدم حضور دولت وجود ندارد. هیچ حکم مقدسی نداریم و همه چیز معطوف به کارکردهای حضور دولت است. به یقین برای توسعه، وجود یک دولت قوی و کارآمد نیاز است، اما یک ترکیب مناسب از دولت و بازار فقط معطوف به تجربه هر کشور است. هیچ تضمینی نیست که کارکردهای مثبت یا منفی دولتی در کشوری مساوی همان حکم در کشور دیگر باشد. هر کشوری می‌تواند الگوی خاص خود را دارا باشد و از این حیث هر نوع نگاه ایدئولوژیک و پیشینی به دولت محکوم است.

۳.۳.۲.۳. تعادل

این جریان معتقد است مکانیسم قیمت‌ها و آزادسازی قیمت‌ها می‌تواند نتیجه معکوس داشته و عدم تعادل را وخیم‌تر سازد. پس شروط موفقیت این ساز و کار که همان فروض موجود در متون اقتصادی‌اند باید رعایت گردند و هم چنین نهادسازی‌هایی که در کشورهای پیشرفته صورت گرفته باید مد نظر باشد. بحث از عدم تعادل‌ها و پایداری یا ناپایداری آنها در این جریان بحث مهم‌تری نسبت به جریان اقتصاد بازار است. به نظر ایشان عدم تعادل‌های اقتصادی در هر کشوری بنا به ساختار متفاوت آن می‌تواند مانا یا نامانا باشد.

۳.۳.۲.۴. وضع عادلانه

در این جریان عدالت اولویتی اساسی دارد (نهادگرایان در حوزه نظری عدالت آشکارا نمی‌توانند توجیهی در اولویت داشتن عدالت در حوزه اجتماع بیابند). برخی مکاتب این جریان، اساساً با نوعی برابری‌خواهی تعریف شده و هویت یافته‌اند و برخی دیگر نیز با تکیه بر امور واقعی و انضمامی مثل توسعه و نقش توزیع درآمد در این مقوله بر اهمیت آن تأکید می‌کنند. عدالت نیز در نسبتی که با تعریف آزادی مواجهیم معنا می‌شود و بار می‌گیرد. اگر بنا به اکثریت این جریان آزادی امری مقدس باشد ولی ساز و کار بازار به تنهایی وجود و تحقق آن را تضمین نکند - در برخی گرایش‌ها بازار اساساً نقض‌کننده آزادی حقیقی تلقی می‌شود - ناچاریم برای تحقق آزادی توأم با عدالت به دولت متوسل شویم.

۳.۳.۲.۵. رشد و توسعه

علی‌رغم پرداخت بسیار کم اقتصاددانان جریان بازار به مقوله توسعه و رشد و پرداخت عمده ایشان به مباحث نظری صرف، عمده ادبیاتی که از جریان نهادگرایی می‌توان سراغ گرفت در این حوزه است (این واقعیت هم در جهان و هم در ایران مصداق دارد). باید بدانیم که رشد و شاخص‌های کمی آن به مراتب در نظر اقتصاددانان جریان بازار محوری‌تر است و این جریان بیشتر در باب کیفیات اهمیت می‌دهد و بر نهادهای توسعه تأکید می‌کند. آنها در این زمینه ترمینولوژی خاص خود را دارند، و مدام بر از بین رفتن ساز و کارهایی تأکید می‌کنند که مدار توسعه نیافتگی را باز تولید می‌نماید.

نهادگرایان مدام بر غور در فرایند توسعه و شناخت ظرفیت‌های بالقوه هر کشور تأکید می‌کنند و از این جهت فرایند توسعه را فرایندی عمیق می‌دانند که استعداد کلی یک جامعه را در جهت بسط تفکرات نو و نوآوری‌های بسیار سوق می‌دهد؛ لیکن جریان بازار مدام در سطح سیر می‌کند و از وضوح فرایند توسعه دم می‌زند و از این جهت ترمینولوژی مجزایی - همانطور که بیان شد - در این بخش دارا نیست. مفهوم فرایند توسعه در این جریان عمقی‌تر از مفهوم آن نسبت به جریان بازار می‌باشد. در این جریان نیز همانند جریان بازار توسعه یافتگی را تنها مساوی با رشد اقتصادی قرار نمی‌گیرد، بلکه منظور از توسعه یافتگی یعنی رشد و ارتقای تمامی فرایندهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... می‌باشد. این جریان، همانند جریان بازار مفهوم توسعه یافتگی را تنها با یک دید کمی بررسی نمی‌کند، بلکه متغیرهای کیفی را نیز در ارزیابی توسعه یافتگی دخیل می‌داند.

۳.۳.۲.۶. توزیع درآمد

از نگاه اینان هدف غایی اقتصاد، معیشت کرامت‌مندانه و رفاه عمومی در جامعه است و هیچ توجیهی یا مصلحتی را نمی‌تواند رفع فقر و محرومیت‌های اجتماعی را از جایگاه هدفی دور کند، برخلاف جریان اول که در اساس نگرش آنها توجه چندانی به توزیع عادلانه به چشم نمی‌خورد و اگر ضرورت‌های تجربی و تاریخی نبود هنوز هم سازوکار رقابت و رشد را برای پرکردن دره‌های فقر کافی می‌دانستند یا در موقع تعارض، صراحتاً اولویت را به رشد تولید و سرمایه‌گذاری می‌دادند. شاید بتوان خاستگاه این تفاوت را در محیط کشورهای توسعه‌نیافته و زادگاه دانش توسعه دانست. این جریان معتقدند که مطالعات اقتصادی نشان می‌دهد اگر ما بخواهیم بدون درگیری مشخص با مسأله فقر، فرایند توسعه را دنبال کنیم، قطعاً باید انتظار داشته باشیم برای زمان طولانی در کنار توسعه فقر هم با ما باشد... در بلندمدت اگر فقر وسیع همراه با رشد اقتصادی باشد، معمولاً فرایند رشد دچار شکستگی‌هایی می‌شود که خود توسعه را نیز زیر سؤال می‌برد. امروز روزگاری نیست که فرایند توسعه‌ی اقتصادی در چارچوب روش و الگوی انگلیسی قرن هجدهم صورت بگیرد... به بیان دیگر در طراحی استراتژی‌های توسعه نمی‌توان مسأله فقر را به حال خود رها کرد به این امید که بالا بردن

درآمد سرانه، فقر را محدود خواهد کرد. در عین حرکت سریع و صحیح به‌سوی توسعه، باید دقت کرد که رشد اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند مسأله فقر را برای سال‌ها حل کند. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، صص ۱۸۷-۱۸۸)

۳.۳.۳. توصیه‌های سیاستی

۳.۳.۳.۱. برنامه‌ریزی

به عقیده آن‌ها زندگی اقتصادی توسط نهادها و نه قوانین اقتصادی تنظیم می‌گردد. پس طبیعتاً آن‌ها به نقش برنامه‌ریزی در پیشرفت اقتصادی اهمیت قایل می‌شوند. اقتصاددانان باید به جای تأکید بر تعادل عمومی اقتصاد و ارتباط دادن ریشه مشکلات اقتصادی به عدم تعادل و سپردن حل و فصل آن‌ها به بازگشت اتوماتیک به تعادل بر نقش دولت در حل و فصل دشواریهای اقتصادی تأکید ورزند. از آن‌جایی که آن‌ها عدم تعارض بین منافع فرد و منافع جامعه را قبول ندارند بر دخالت دولت در راستای هماهنگ‌سازی منافع فرد با جامعه تأکید می‌کنند. آن‌ها این مطلب را که بازارهای آزاد بهترین ابزار دستیابی به تخصیص بهینه منابع هستند رد می‌کنند. از نظر عملی نیز نهادگرایان به دفاع از نیازها و آرمان‌های طبقه متوسط در جوامعی می‌پردازند که بانکداران و بنگاه‌های بزرگ بر امور اقتصادی آن‌ها حاکم هستند. آن‌ها با نقد عقاید ارتدکس نئوکلاسیک معتقدند که دست‌مزد یک نیروی کار مثلاً در راه-آهن بیشتر به توسعه اتحادیه‌های مربوطه و مسیر کارکردهای قوانین دولتی در آن سازمان ارتباط پیدا می‌کند- تا همان‌طور که نئوکلاسیک‌ها فکر می‌کنند- به بهره‌وری نهایی.

۳.۳.۳.۲. رعایت ترتیبات نهادی

بخش دیگر اقتصاد نهادگرایی جدید به ترتیبات نهادی اختصاص یافته است و بر موافقت‌هایی تمرکز دارد که افراد خاص برای سازماندهی روابطشان تنظیم می‌کنند. ویلیامسن این ترتیبات نهادی را نهادهای سازماندهی نامیده است. در واقع در شاخه سازماندهی اقتصاد نهادگرایی جدید بحث این است که در چهارچوب نهادی موجود چه سازمان‌هایی به‌وجود می‌آیند؟ کدام سازمان‌ها برای انجام کدام مبادلات مناسب‌ترند و هر سازمان به چه شیوه‌ای مبادلاتی را که تعهد نموده است به انجام می‌رساند. در اینجا هم همه انتخاب‌ها براساس تحلیل هزینه و فایده است. ضمن این‌که این را نیز می‌دانیم که خود این سازمان‌ها در تغییر چهارچوب نهادی‌ای که با تکیه بر آن به‌وجود آمده‌اند بسیار مؤثرند. درک ارتباط سازمان‌ها و نهادها کلید فهم تفاوت و ارتباط محیط نهادی و ترتیبات نهادی است. پیش‌تر گفته شد که نهادها به کنش متقابل انسان‌ها ساختار می‌بخشند. سازمان نیز چنین کارکردی دارد. وقتی هزینه‌هایی را که از چهارچوب نهادی سر برمی‌آورد بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این هزینه‌ها فقط

محصول چهارچوب مذکور نیستند، بلکه محصول سازمان‌هایی که به تبع آن رشد کرده‌اند نیز هستند. هرچند که هم نهادها و هم سازمان‌ها کنش متقابل افراد را شکل می‌دهند ولی از یکدیگر متفاوتند. برای درک این تفاوت در مثال ورزش رقابتی تیمی را در نظر بگیرید. قواعدی که بازی را به روشنی تعریف می‌کند متفاوت از استراتژی‌هایی است که یک تیم برمی‌گزیند تا در چهارچوب مذکور بازی را به نفع خود تمام کند.

آنجایی که اقتصاد خوب رشد نکرده‌است بشر نتوانسته خود را به نحو مقتضی برای ایجاد بهبودهایی که منجر به افزایش ستاده می‌شوند سازماندهی نماید. تعدادی از مطالعات نهادی اخیر اهمیت وجود ماتریس نهادی را مشخص کرده‌اند. ساختار سیاسی باثبات، حقوق مالکیت تصریح شده و دارای ضمانت اجرا و تضمین کم‌هزینه قراردادهای (از طریق قواعد حقوقی) منجر به کاهش هزینه‌های مبادله می‌شود و همانطور که می‌دانیم هزینه‌های اندک مبادله هستند که مبنای موفقیت اقتصادهای توسعه‌یافته می‌باشند. تا زمانی که نتوانیم بیش از آن که هم اکنون درباره فرایند تغییر اقتصادی می‌دانیم دانش کسب کنیم اساساً نمی‌توانیم عملکرد اقتصادی را در کشورهای در حال توسعه بهبود ببخشیم. یک اقتصاد را می‌توان با آماره‌های بیشمار و از منظرهای متفاوت مثل مشخصه‌های جمعیت شناختی، اقتصادی، فن‌آوری و نهادی مشخص نمود ولی در حقیقت آنچه دانستنش لازم است اثر متقابل این مشخصه‌ها بر هم است.

برای این که قیمت‌ها بتوانند کار کنند باید شرایطی وجود داشته‌باشد. ما در اقتصاد نئوکلاسیک مهم‌ترین عامل را قیمت می‌دانیم که اگر تغییر کرد رفتار مصرف‌کننده و تولیدکننده نیز تغییر می‌کند و هرگونه اختلال در قیمت‌ها باعث می‌شود ما از نقطه بهینه تولید و مصرف دور شویم. برای این که بتوانیم حداکثر رفاه را به‌وجود آوریم باید اجازه دهیم آزادانه مبادلات صورت بگیرد. این تجربه نشان داد که انتقاداتی که به نئوکلاسیک‌ها می‌کردند بجاست که اگر این قیمت‌ها بخواهند آن آثاری را که نئوکلاسیک‌ها می‌گویند داشته‌باشند باید شرایط خاصی وجود داشته‌باشد. آزادسازی قیمت‌ها تحت هر شرایط نهادی ای نمی‌تواند به نتایج دلخواه و مطلوب اقتصاد نئوکلاسیک منتهی شود. مثلاً نرخ بهره را آزاد می‌شود ولی سیستم بانکی نه تنها به تخصیص بهینه منجر نمی‌گردد، بلکه موجب ورشکستگی سیستم بانکی نیز می‌شود.^۱

۱. اگر آمار ورشکستگی‌های بانک‌ها را در دنیا بررسی کنید می‌بینید از سال ۱۹۸۰ به بعد میزان ورشکستگی بانک‌ها دو برابر شده است. ورشکستگی و بحران‌های بازارهای سهام چهار برابر شده است. یعنی اقتصاد بسیار پرنوسان بوده است و البته گاهی این نوسان‌ها به قدری شدید است که منجر به ورشکستگی اقتصادی می‌شود مثل اروپای شرقی. علت این موارد به‌صورت ساده چنین بیان می‌شود که شرایط نهادی‌ای که باید برای استفاده از فرصت‌های اقتصادی در جامعه وجود داشته باشد در آن‌ها وجود ندارد. برای روشن شدن موضوع کالای X را در نظر بگیرید. استدلال چنین خواهدبود: در صورتی که دولت قیمت را پایین‌تر از حد نگه داشته‌باشد آزادسازی قیمت باعث می‌شود از یک طرف تولیدکنندگان جدید وارد بازار شوند و رقابت شدت یابد، و از طرف دیگر مصرف‌کنندگان هم به دلیل افزایش رقابت و نزدیک شدن سطح تولید به سطح رقابتی به رفاه بیشتری دست یابند. اما چیزی که در عمل رخ می‌دهد آن است که قیمت‌ها افزایش

۳.۳.۳. توصیه‌های مشخص برای اقتصاد ایران

ترکیب مطلوب دولت-بازار: اقتصاددانان این جریان از نگاه تقدس‌آمیز به مقوله دولت بازار در هراسند. دسته‌های مختلف این جریان هر یک به نحوی بر لزوم دخالت دولت تأکید می‌کنند. عده‌ای از ایشان با انقلاب معرفتی که در فلسفه‌های علم جدید رخ داده، اثبات می‌کنند که اساساً دولت یا بازار اشتباه و براساس نگرش‌های نیوتنی است در صورتی که نگاه‌های جدید از دو گانه صفر و یک جدا هستند و از این‌رو آن چه مسأله اساسی است، ترکیب مطلوب دولت و بازار است. عده‌ای دیگر با توجه به ساختار متفاوت اقتصاد کشور و با استناد به حضور دولت در برخی کشورهای اسکاندنی‌وی و... انگاره عدم دخالت دولت در اقتصاد را ساده لوحانه - حداقل در ایران - می‌پندارند.

آنچه در نهایت مهم است که بدانیم آن است که معضل اساسی اقتصاد ایران از نگاه این جریان بر خلاف جریان اول دولت نیست، بلکه نابسامانی‌هایی که ناشی از نبود نهادهای مناسب می‌باشد، مشکل اصلی است.

تجارت خارجی: بخش تجارت خارجی که مقولاتی هم چون سرمایه‌گذاری خارجی، حضور در WTO، مقوله خودکفایی و روابط اقتصادی با خارج و... را شامل می‌شود یکی از موضوعاتی است که هم به لحاظ اقتصاد سیاسی سالیان سال مورد بحث اقتصاددانان جمهوری اسلامی بوده‌است و هم جریانات مختلف اقتصادی حول آن نظر پراکنی نموده‌اند. اما این جریان در سیر تطور خود کم کم به همگرایی‌هایی رسیده‌است تا جایی که دیگر دم از تحریم سرمایه‌گذاری خارجی نمی‌زند، ولی مداوماً بر نگاه هزینه یا فرصت‌بودن آن تأکید می‌کند؛ هم می‌تواند هزینه داشته‌باشد و هم فرصت که باید برخورد عقلایی کرد. در این زمینه نهادگرایان از نقش نهادهای لازم جهت نظارت بر سرمایه‌گذاری و نوع تعامل اقتصادی با خارج تأکید می‌کنند. اینان تفسیر بدیعی از خودکفایی نسبت به دهه اول انقلاب ارائه می‌کند که ارتباط وثیقی با استقلال جمهوری اسلامی دارد و عمیقاً بر تجربه کشورهای اروپایی و پیشرفته در ابتدای روند توسعه تأکید دارد.

آزادی سازی و خصوصی سازی: این محور، به حق محوری است که بیشترین ادبیات انتقادی نسبت به جریان اول از سوی این جریان در این محور خلاصه شده‌است. به‌خصوص بعد از تجربه هشت ساله تعدیل که جریان اول تئوری‌های خود را عملی کرد و نتیجه‌ای ندید، فرصت خوبی فراهم آورده تا این جریان محمل خوبی برای انتقاد پیدا کند. به نظر ایشان تا نهادهای لازم برای موفقیت خصوصی‌سازی فراهم نباشد امکان آن عملی نیست و عملاً منجر به انحصار خصوصی می‌شود که به مراتب بدتر از انحصار دولتی است. به‌نظر ایشان بحث جریان اول در اولویت‌دادن آزادی‌ساز بر خصوصی‌سازی به عنوان شرط لازم و کافی خیلی ساده‌انگارانه است و ناشی از عدم درک پیچیدگی‌های ساختار اقتصاد

می‌یابد و عده‌ای علاقمند می‌شوند وارد سیستم شوند و مجوز کارخانه بگیرند اما سیستم اداری مانع از آن است که افراد بتوانند وارد فعالیت‌های اقتصادی شوند. یعنی موانع اداری اجازه ورود را نخواهد داد و شرایط ورود آسان نیست. یعنی موانعی که پیش روی تولیدکننده است فقط قیمت نیست و صرفاً با آزادسازی قیمت فعالیت اقتصادی شکوفا نمی‌شود. البته این بحث را اقتصاد نئوکلاسیک نیز تأیید می‌کند منتهی تأیید این مطلب متفاوت از آن است که موضوع را در کانون توجه قرار دهیم. البته موانع نهادی زیادی به‌جز بروکراسی و... وجود دارد که این فقط مثالی از آن‌ها بود.

کشورهای توسعه نیافته می‌باشد. در صورتی که نهادهای لازم و محقق کردن آن بحث بسیار پیچیده‌ای است که طرح‌های پژوهشی می‌طلبند که باید کار شود و هرگونه شتابزدگی محکوم است.

۳.۳.۴. شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی

۳.۳.۴.۱. پیشگامان اقتصاد نهادگرایی در ایران^۱ (فرشاد مؤمنی)

دکتر مؤمنی با ارائه شواهدی ادعا می‌کند که دانش اقتصاد در جامعه‌های توسعه نیافته به‌ویژه ایران در حال بحران است. زیرا از اساسی‌ترین وظایف علم آن است که در قلمرو خاص خود بتواند تفسیری مطابق با واقع، از علل پیدایش وضع موجود عرضه کند و امکان پیش‌بینی تحول‌های آتی را میسر سازد، در حالی که تجربه‌های ما نشان داده که نمی‌توان به نظریاتی که در زمان و محیط خاصی برای رفتارهای اقتصادی مطرح شده اکتفا نمود و یا با رویکرد روش تک‌علتی خود را آسوده کرد... دانشی که در جامعه پذیرفته می‌شود، بخش مهمی از سرمایه‌ی فرهنگی جامعه را تشکیل می‌دهد و هنجارهای فکری جامعه را معین می‌کند و بر تصمیم‌گیری رهبران سیاسی اثر می‌گذارد. سرچشمه‌ی دانش اقتصاد از کشورهای خاصی جوشیده و بخش‌های وسیعی از آنچه منشأ فرآوری تفکر و راهبر ما به‌سوی تصمیمات اقتصادی است، ابتدا در آنجا تولید شده و با مکانیسم‌های انتقال دانش در اختیار ما قرار گرفته‌است. تبعید و تاریخ فلسفه، امکان پنهان‌سازی محدودیت‌های نظریه‌های دانش اقتصاد را به اعتبار شرایط خاص مکانی و زمانی با جهت‌گیری اهداف مستتر میسر کرد. از این‌رو عدم درک عمیق و کاربرد بجا از دانش اقتصاد و سنتی و ویژگی‌های خاص این دانش، از علل بحران‌های اقتصادی در بسیاری کشورهاست... اغلب کسانی که از موضع روش‌شناختی نظریه را ارزیابی کرده‌اند، تردیدی در باب تأثیرپذیری نظریه‌پرداز از شرایط تاریخی محیط خود ندارند. بنابراین کوشش‌های علمی نمی‌تواند بی‌طرف و عاری از جهت‌گیری ارزشی باشد. پس مسأله‌ی اساسی برای کشورهای مصرف‌کننده‌ی فرآورده‌های فکری دیگران در قلمرو دانش اقتصاد، درک ضرورت برخورد فعال و انتقادی با آنهاست. متأسفانه بیشتر انتقال‌دهندگان علم اقتصاد برای پرهیز از واردشدن خدشه‌ی غیرعلمی بودن به گزاره‌های کلاسیک، با برخی نظریه‌پردازان آن هم‌آوا گشته و دستاوردهای نظری ایشان را با دو داعیه جهانشمولی و بی‌طرفی ارائه و آموزش می‌دهند. در حالی که همگان تفاوت الگوها را می‌دانند، در الگوی آنها جامعه‌ی انسانی مانند طبیعت در تعادل فیزیکی دائم به‌سر می‌برد و هر اختلالی با مکانیسم خودکار دست نامرئی، زودگذر و جزیی خواهد بود. موتور انسان نفع شخصی مادی تلقی شده و به منافع اجتماع و توزیع عادلانه در حد بحث جانبی نگاه می‌شود. (خاندوزی؛ ۱۳۸۳، صص ۱۷۸-۱۷۹)

۱. در این بررسی دکتر رزاقی به‌دلیل فاصله گرفتن از فضای آکادمیک کشور و دکتر عظیمی به‌واسطه فوت، به‌عنوان اعضای فعال این جریان نیستند و بررسی آنها در این مقال نمی‌گنجد.

وی با یک رویکرد تاریخی نشان می‌دهد اگر مقدمات توسعه‌ای و شرایط نهادی، ساختاری در جامعه آماده نباشد، آزادی‌طلبی و رهاسازی اقتصادی نتایج ضدتوسعه‌ای در پی خواهد داشت. از دیدگاه او تجربه نشان داده که نظام بازار آزاد نه تنها تعهدی نسبت به عدالت ندارد بلکه می‌تواند ضد آزادی‌های خرد و فردی داشته باشد. نتیجه‌ی نظام سرمایه‌داری نه محوریت کرامت انسان بلکه حاکمیت سرمایه و ضدیت توأمان با آزادی و عدالت است.

هرچند این جریان را نمی‌توان طرفداران تسلط و حاکمیت در اقتصاد دانست، لیکن به‌زعم صاحب‌نظرانی چون مؤمنی نظریه مداخله‌گرایی بطور قوی قابل دفاع تجویز است. زیرا اقتصاد ملی خود به‌خود و با رهاسازی پیشرفت نمی‌کند و می‌بایست براساس برنامه و تدبیر سامان یابد. از سوی دیگر هم سیستم‌های اجتماعی، اقتصادی به هیچ وجه گرایش ذاتی به سمت تعادل ندارند و تحت شرایطی نابرابری‌ها و عدم تعادل‌ها می‌تواند رو به تزاید و تشدید باشد... در تجربه عملی اقتصادها نیز مشاهده می‌کنیم هیچ کشوری به یک حد نصاب از پیشرفت نرسیده است مگر اینکه تمهیدات و تدابیری را در چارچوب منافع ملی و به‌صورت آگاهانه داده‌باشد. اما در عرصه نظر به‌واسطه‌ی اینکه آزادسازی‌ها و سازماندهی رقابت در شرایط نابرابر، به نفع قوی‌ترهاست، شرکت سهامی اقتصادهای قوی‌تر در دنیا کوشیده است کشورهای ضعیف‌تر را متقاعد کند تا در کوتاه‌مدت، کنترل‌ها، نظارت‌ها و حمایت‌ها را از ساختار اقتصادی خود مرتفع سازد... با هر معیاری کشورهای توسعه‌نیافته در قرن بیستم، نمونه‌های افراطی‌ترین تجربه‌های تاریخی، آزادسازی و رهاسازی اقتصادی هستند و آنچه عملاً نصیب آنها شده، چیزی جز بازار تولید عقب‌ماندگی نبوده است. (همان، ص ۱۸۱)

در دیدگاه دکتر مؤمنی نقش‌های زمینه‌سازی، مکمل‌بودن و نظارت از سوی دولت در فرایند توسعه هیچ‌گاه محور نخواهد شد. وی اساساً معتقد است نمی‌توان الگوی تحول ساختاری لیبرال را پذیرفت مبنی بر اینکه اگر دخالت دولت به حداقل برسد و نظام قیمت‌ها حاکم شود، قدرت واکنش خودکار در برابر هر عدم تعادلی به‌وجود می‌آید. آنچه لازم است بلوغ تکنولوژیک و تحول نهادی، ساختاری همراه با استقلال جمعی است. در کشورهای در حال توسعه سازوکار حضور دولت در اقتصاد از این هم پیچیده‌تر ظریف‌تر می‌شود. مؤمنی در خصوص واگذاری بخش‌های دولتی به بخش خصوصی ایران می‌گوید: «مسئله ما در زمینه‌ی خصوصی‌سازی این نیست که خصوصی‌سازی حسن ذاتی یا قبح ذاتی دارد بلکه باید براساس شرایط موجود اقتصاد ایران ملاحظه کرد که کدام گونه از خصوصی‌سازی آن هم به چه میزان، در چه زمینه و با چه اهدافی باید طراحی شود... مشکل اصلی ما ناکارآمدی در بنگاه دولتی است. مشکلاتی چون دخالت‌های سیاسی که سو تخصیص منابع را به ارمغان می‌آورد و تغییر مالکیت هم اصلاح‌کننده‌ی آن نیست... خصوصی و رقابتی کردن بخش‌هایی چون بانکداری در یک ساخت توسعه‌نیافته به معنای ترجیح دادن وام‌دهی و سرمایه‌گذاری برای فعالیت‌های زودبازده و پربازده است. یعنی فعالیت‌هایی که مسلماً مضمون تولیدی نخواهد داشت». وی با ارائه‌ی شواهدی در مورد تجربه‌ی بخش خصوصی ایران اضافه می‌کند: «در دوران گذار توسعه حتی اگر این تحلیل کلی و غیر مستند را

بپذیریم که بنگاه‌های متعلق به بخش عمومی ناکارآمد هستند، باز این به خودی خود تضمینی برای کارآمد عمل کردن بخش خصوصی نیست. بنابراین ما باید حتماً دوره‌ای را برای توانمند کردن بخش خصوصی در نظر بگیریم». وی همچنین در مورد حمایت و برنامه‌ریزی دولت برای انجام تجارت معتقد است: «شواهد تئوریک و تجربی پس از دوره‌ی انقلاب صنعتی نشان می‌دهد که مواجهه‌ی روندها و نهاد‌های جهانی در شرایط نابرابر، برابندی منفی در پی خواهد داشت. موضع ما نباید ادغام منفعل باشد، بلکه رسالت ما این است که نسبت منافع ملی خود را با سمت‌گیری سازمان‌های تجارت پیدا کنیم. حوزه‌های مورد تأکید آنها نشان می‌دهد جهانی‌سازی دقیقاً در قالبی گزینشی صورت می‌پذیرد و ما هم باید گزینشی و با تدبیر برخورد کنیم... توجه کنید که در سطح ملی یک تعهد مرکزی برای توسعه‌ی همه‌ی مناطق وجود داشت و به همین خاطر رفع محدودیت‌های منطقه‌ای سودمند واقع می‌شد. حال اگر بتوان چنین تعهدی برای توسعه در سطح جهانی به‌عنوان یک نهاد مرکزی به‌وجود آورد، سخن گفتن از جهانی‌سازی می‌تواند دربردارنده‌ی مضامین عدالت خواهانه و سودمند باشد اما تا زمانی که این اتفاق نیفتاده‌است فقط قوی‌ترها سود می‌برند». (همان، صص ۱۸۳-۱۸۴)

دکتر مؤمنی در چارچوب تحلیل‌های کارشناسی و تجارت توسعه‌ای معتقد است تعارض و تباینی میان رشد و عدالت وجود ندارد، لیکن معتقد است اگر ما نقطه‌ی عزیمت خود را طراحی برنامه بر محور عدالت اجتماعی (که فراگیرتر از عدالت توزیعی است) قرار دهیم یقیناً بالاترین سطوح رشد را هم به‌دست خواهیم‌آورد در حالی که عکس این قضیه به هیچ‌وجه در کشورهای توسعه‌نیافته تجربه نشده‌است. وی باورش بر این است که الگوی تحلیلی علم اقتصاد، قادر به تبیین واقعیت‌های کشورهای در حال توسعه نمی‌باشد و از جمله اینکه رشد اقتصادی به‌خودی‌خود حاوی هیچ اطلاعات دقیق و روشن در زمینه‌ی بهبود وضعیت فقرا نیست. حاکمیت شرافت انسان‌ها در الگوی مطلوب این جریان و بسترهای دینی و ارزشی نسبت به موضوع عدالت را می‌توان جز مقدمات رویکردی وی در این خصوص شمرد. (همان، ص ۱۸۸)

۳.۳.۴.۲. مهم‌ترین کتاب‌های جریان نهادگرایی

- مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران: حسین عظیمی، نشر نی، ۱۳۷۲
- بحران در علم اقتصاد و اقتصاد ایران: پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۵
- ...

۳.۳.۴.۳. پایگاه‌های جریان نهادگرایی

مؤسسه دین و اقتصاد با مجله‌های «دین و اقتصاد» و «جامعه و اقتصاد»، نه به‌صورت مستقیم که بصورت تلویحی، مروج افکار این جریان است. همچنین مؤسسه عالی پژوهش و برنامه‌ریزی در مدیریت

و توسعه نیز در این زمینه قلم‌فرسایی می‌کند که البته بیش‌تر به انتشار کتب در حوزه اقتصاد توسعه و بومی می‌پردازد.

۳.۴. جریان اقتصاد دولتی (چپ‌نو)

اقتصاد مارکسیستی رادیکال از فرایند صنعتی‌شدن اروپای غربی سر برآورد. صنعتی‌شدن باعث شکل‌گیری یک طبقه جدید شد که به ابزار تولید دسترسی نداشت. از آنجا که سرمایه‌داری، خوداتکایی مناطق روستایی را از میان برد، کشاورزان به شهرها سرازیر شدند و تنها با شرایط کاری فلاکت‌بار، نامناسب، وحشتناک و دستمزدهای بخور و نمیر مواجه شدند. این شرایط آنقدر با آینده درخشانی که متفکران عصر روشنگری وعده داده بودند در تضاد بود که بسیاری از توجه‌ها را به سمت مالکیت خصوصی به عنوان آخرین سنگر امتیازات اشراف و قدرت مسئولیت‌ناپذیر معطوف ساخت. در این شرایط برخی از کارگران و روشنفکران از جمله مارکس، شروع به طرح درخواست‌هایی برای لغو مالکیت خصوصی ابزار تولید انبوه نمودند.

جریان اقتصاد چپ‌نو که نسخه‌ی تعدیل‌شده‌ی اقتصاد مارکسیستی رادیکال می‌باشد، امروزه خواهان برابری‌های بیشتری هستند که توسط دولت‌های رفاهی به‌صورت محدود محقق شده‌اند. آنها در راستای اهدافشان با تهدید به مصادره اموال ثروتمندان، آنها را مجبور به دادن برخی امتیازات می‌کنند. همین‌طور بسط حقوق بشر و مدنی در جوامع دموکراتیک باعث شده‌است تا کارگران در برابر قدرت کارفرمایان از حمایت بیشتری برخوردار شوند. همچنین امروزه حمایت دولت از اتحادیه‌های کارگری و قانون حداقل دستمزد باعث شده است کارگران تا حدی از نیروهای رقابتی بازار در امان بمانند. (کلارک؛ ۱۳۸۹، ص ۱۳۰)

۳.۴.۱. مبانی شناختی

باید توجه کرد که تبیین و دسته‌بندی مبانی شناختی این جریان به دلیل نوظهور بودن و پراکندگی نظریات ارائه شده در آن تا حدی مشکل است ولی این جریان نیز همانند سایر جریان‌های ماتریالیستی بر اساس یک دیدگاه مادی اقدام به تحلیل پدیده‌ها می‌کند.

۳.۴.۱.۱. مبانی هستی‌شناختی

- **خداشناسی:** اصولاً صحبت به میان آوردن از خدا (و هرچه که متافیزیک است)، در این جریان مضحک به‌نظر می‌رسد. اصالت ماتریال و به رسمیت شناختن واقعیت دانستن هرچیز که ماده است، خدا و قضا و قدر آن را از تحلیل‌های این جریان کنار گذاشته است. در جریان اقتصاد بازار خداوند صفت خالقیت را داراست، هرچند صفت ربوبیت ندارد، اما در این جریان اصلاً خداوندی وجود ندارد که صفتی بر آن مترتب باشد.

- **جهان‌شناسی:** جهان پدیده‌ای صرفاً مادی است و اگر قایل به وجود نظام تأثیر و تأثرات در آن باشیم، بی‌شک نظام مادی است که بر آن حکم فرماست. از این منظر برای هر پدیده، باید به دنبال وجود مکانیسم مادی بود و وجود سازوکار متافیزیکی در خلق پدیده‌های دنیوی قابل اثبات نیست.
- **انسان‌شناسی:** از آنجا که این جریان نیز در چارچوب یکی از مکاتب مادی تعریف می‌شود، در تعریفی انسان تفاوت ریشه‌ای با جریان‌های دیگری که در این حوزه تعریف می‌شود ندارد. در این جریان نیز انسان به‌عنوان یک موجودی صرفاً مادی در نظر گرفته می‌شود که بدون توجه به نیازهای معنوی همواره در تلاش و تکاپو به منظور برطرف کردن نیازهای غریزی خود به منظور افزایش سطح مطلوبیت و رفاه خویش بر می‌آید. البته این جریان نسبت به جریان مارکسیستی سنتی برای تصمیم‌گیری‌های انسان به عنوان یک عامل مهم و اساسی در رفتارش سهم بیشتری قایل می‌باشد.

این جریان انسان را تا حدی به‌عنوان موجودی که دارای قدرت انتخاب بوده و توانایی اولویت‌بندی بین شقوق مختلف را دارا می‌باشد می‌شناسد. البته باید توجه کرد این جریان به اندازه جریان لیبرالیستی که با توجه به فرض دسترسی بدون هزینه به اطلاعات انسان را به‌عنوان تنها عامل اساسی در به حداکثر رساندن رفاه خود می‌داند نمی‌بیند؛ ولی باید قبول کرد که نسبت به جریان مارکسیست رادیکال در خصوص نقش انسان به عنوان یک عامل تعیین‌کننده در بروز یک رفتار عقلایی و به حداکثر رساندن مطلوبیت خود دارای موضع تعدیل شده‌تری است.

- **جامعه‌شناسی:** انسان‌ها نیازهای بیولوژیکی مشخص و ظرفیت خردورزی دارند، اما محیط اجتماعی و طبیعی‌شان بر خودآگاهی و رفتار آنها تأثیر عمده‌ای می‌گذارد. بستر اجتماعی که زبان، سنن، ارزش‌ها و شیوه‌های تعامل به‌وجود می‌آورد برای تعالی و پیشرفت انسان‌ها ضروری هستند، چرا که انسان‌ها نمی‌توانند استعدادها و پتانسیل‌هایشان را جز در پیشوند با دیگران شکوفا سازند. جامعه چیزی بیش از جمع افراد منفرد نیست. جامعه یک ارگانیسم زنده است که افراد با تولدشان به آن وارد و با مرگشان از آن خارج می‌شوند. از آنجا که جامعه مقدم بر فرد است منافع متمایز و بالقوه متعارض از تمایلات خاص هر یک از افراد دارد. همین‌طور یک جامعه خوب گسترده‌ترین دامنه‌ی ممکن برای پیشرفت فردی و روابط اجتماعی مبتنی بر احترام متقابل را تشویق می‌کند. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۲۳)

همچنین باید توجه کرد که علی‌رغم اهمیت نسبی که این جریان در خصوص تصمیم‌گیری و نقش انسان در ارتقاء سطح زندگی خود قایل است، ولی با تأسی از نظام مارکسیست رادیکال معتقد است که فرد برای استیفای حقوق خود و همچنین تحقق اهداف و مطلوباتش چاره‌ای جز همکاری جمعی در جهت تحقق این خواسته‌ها ندارد از این‌رو با مراجعه به آرای برجستگان این جریان می‌بینیم که تأکید زیادی بر تشکیل نهادهای اجتماعی در چارچوب یک نظام دموکراتیک می‌کنند تا فرد در قالب این نهادها که دارای اهداف تقریباً مشترکی با فرد می‌باشند، بتواند خواسته‌های خود را برآورده نماید.

۳.۴.۱.۲. مبانی معرفت‌شناختی

جریان چپ نو تأکید بیشتری بر مارکس جوان و هگل مسلک دارد در مقابل مارکس دترمینیست^۱. اینان به دلیل تمایلات هگلی، به ایده، فرهنگ و ایدئولوژی، اهمیتی دست‌کم به اندازه ماده و اقتصاد می‌دهند. از این حیث بسیاری از آنان فلسفه تاریخ و جبرگرایی تاریخی مارکسیسم ارتدکس را مردود می‌شمارند. نهایتاً این جریان در طیف عینی‌گرایی-ذهنی‌گرایی، بیشتر به عینی‌گرایی نزدیک است و تمایل به قبول آن چیزی به‌عنوان واقعیت دارد که با حواس بشری قابل ادراک باشد.

۳.۴.۱.۳. مبانی روش‌شناختی

چپ نو معتقد است ساختار اقتصادی یک کشور تا حدی بر مبنای ساختار نظام سیاسی حاکم بر آن کشور نیز شکل می‌گیرد، لذا آنها پیش از آنکه به تحلیل ساختار اقتصادی و بررسی روابط بین متغیرهای آن بپردازند، ابتدا اقدام به تبیین نظام سیاسی حاکم بر آن کشور می‌کنند. اینان رویکردهای بین‌رشته‌ای را در تحلیل وقایع بر تحلیل‌های متکی بر اقتصاد دانشگاهی ترجیح می‌دهند؛ همچنین استفاده از علوم اجتماعی و تاریخ و سیاست در تحلیل اقتصادی‌شان، نقشی به‌سزا ایفا می‌کند و صرفاً شاخص‌ها و روابط موجود را برای تحلیل و دآوری در خصوص وقایع و ساختار اقتصادی یک کشور کافی نمی‌دانند و سعی می‌کنند با استفاده از ابزارهای موجود با یک نگاه واقع‌بینانه‌تر به این امر مبادرت ورزند.

۳.۴.۲. مبانی تحلیلی

اصول تحلیلی که این جریان با استفاده از آنها اقدام به تحلیل پدیده‌های مختلف اقتصادی می‌کند، برخلاف سایر جریان‌ها به‌صورت کاملاً سازمان‌یافته و مشخص وجود ندارد. این اصول از لابلای گفته‌های برخی صاحب‌نظران این جریان استنباط می‌شود ولی در حالت کلی می‌توان این اصول را در پنج حوزه به صورت ذیل دسته‌بندی کرد.

۳.۴.۲.۱. مالکیت

این جریان در خصوص بحث مالکیت دارای موضع‌گیری کاملاً مشخصی نیست و قایل به ترکیبی از مالکیت بخش خصوصی و عمومی می‌باشند و دارای یک دیدگاه کاملاً قطبی برخلاف دو جریان نظام سرمایه‌داری و

۱. طرفداران هگل بعد از او به دو دسته تقسیم شده‌اند: هگلی‌های پیر یا ارتجاعی و هگلی‌های جوان یا انقلابی. هر دو گروه عقیده داشتند که معنای اصلی تعلیم هگلی را آنها می‌فهمند و پیروان واقعی جز آنها کسی نیست. به‌نظر گروه اول، وضعیت موجود در آلمان آن زمان (سیستم حکومت پادشاهی، مذهب و سایر شئون اجتماعی) نمایان‌گر این است که ادراکات انسانی به اندازه‌ی کافی رشد کرده و در صحنه‌ی مبارزه با نهادهای اجتماعی به پیروزی قاطعی رسیده‌است، ولی گروه دوم که مخالف نهادهای اجتماعی معاصر خود بودند عقیده داشتند که نیروی فکری و ادراکات انسانی باید رشد کند تا در مبارزه با نهادهای اجتماعی از جمله حکومت، مذهب، فرهنگ و ... موفق به ایجاد تغییراتی شود.

سوسیالیستی نمی‌باشند. از آنجا که این جریان تأمین منافع جامعه را به تأمین منافع فرد ارجح می‌دانند و همچنین نسبت به وجود یک دولت مقتدر برای نظارت بر بخش‌های مختلف اقتصادی اصرار دارند، می‌توان گفت تا حدی نیز متمایل به مالکیت بخش عمومی می‌باشند و معتقدند که می‌بایست مالکیت بعضی بخش‌ها (مثل بخش‌های استراتژیک) همواره به صورت عمومی بوده و اختیار آن نیز در دست دولت باشد تا منافع به دست آمده از آن شامل حال تمامی اعضاء جامعه بشود. اما با این حال دیدگاه آنها بسیار تعدیل یافته‌تر از جریان نظام چپ سنتی است و بر این باورند که در جهت مردمی کردن اقتصاد، مالکیت بسیاری از بخش‌ها را می‌توان واگذار کرد. ولی نکته اینجاست که آنها مکانیسم مشخصی در خصوص اقتصاد مردم‌سالار با ملاحظاتی که معتقد به آن هستند ارائه نکرده‌اند (مثلاً دقیقاً مشخص ننموده‌اند که کدام بخش‌ها را می‌توان به مردم واگذار کرد و کدام بخش‌ها همچنان می‌بایست در دست دولت باشد).

۳.۴.۲.۲. دوگان دولت-بازار

این جریان قایل به داشتن یک دولت مقتدر مردم‌گراست که باید قله‌های اقتصاد را در اختیار داشته‌باشد و درآمدها را به گونه‌ای توزیع نماید که تقاضا برای کالاهایی فراهم آید که آن قله‌ها تشویق شوند. از نظر آن‌ها، ارائه تصویری دال بر اندازه بزرگ دولت در اقتصاد، در واقع رکن اصلی پروژه اقتصادی نولیبرالیسم است که در چنین چارچوبی عدم تناسب اندازه بدنه‌ی دولتی با نظام اقتصادی، سرچشمه‌ی همه مشکلات اقتصادی معرفی می‌شود. آن‌ها معتقدند دلیل آنکه اقتصاد نئوکلاسیک، اندازه‌ی بزرگ دولت را به‌عنوان یک معضل می‌آفریند، ناشی از درک نادرست گستره‌ی نظام اقتصادی و نادیده‌انگاری بخش مهمی از قلمرو اقتصاد می‌باشد. در واقع این درک نادرست بازتاب اعمال شکل خاصی از مناسبات قدرت میان طبقات مختلف در جامعه است، که صرفاً علمی و فنی نیست بلکه عمیقاً سیاسی نیز هست. آنها ریشه‌ی چنین اشتباهی را به‌طور کلی در نحوه‌ی استفاده از شاخص مرسوم یعنی نسبت اندازه دولت به کل اقتصاد کشور، می‌بینند و دلیل آن هم نادیده گرفتن حوزه‌هایی است که از تیررس تئوری‌های مرسوم دور بوده و شاخص‌های منتج شده از این تئوری‌ها را در شناسایی بخش‌هایی از دامنه حوزه‌های دولت و بخش خصوصی ناتوان می‌سازد.^۱

۱. برای توضیح این موضوع دکتر مالجو که از چهره‌های شاخص این جریان است با الهام از نظریات کارل پولانی (از اقتصاددانان چپ، که در حالت کلی مبادلات سه دسته است: مبادله مبتنی بر مقابله به مثل، مبادله مبتنی بر باز توزیع و مبادله بازاری) معتقد است، مثلاً در حوزه اقتصاد ایران از آنجا که در دوره‌ی پس از جنگ که به تدریج تلاش زیادی برای حاکم کردن منطق بازار صورت گرفت، مبادلات مبتنی بر مقابله به مثل کاهش یافت و مبادلات مبتنی بر باز توزیع تغییر ماهیت پیدا کرد (به طوری که سهم هزینه‌های دولت در انباشت سرمایه افزایش و در افزایش سطح رفاه کاهش یافت و در تأمین امنیت داخلی و خارجی تقریباً بدون تغییر باقی ماند). همچنین مبادلات بازاری که بر اساس انگیزه نفع شخصی بود افزایش پیدا کرد. پس مالجو نتیجه می‌گیرد که انبساط بخش دولتی لزوماً به معنای افزایش سهم بخش دولتی و یا انقباض بخش خصوصی نمی‌باشد بلکه از این دوره به بعد سهم بخش دولتی کاهش و سهم بخش خصوصی در اقتصاد ایران افزایش می‌یابد.

کلارک (۱۳۸۹، ص ۱۲۳) معتقد است دولت در این جریان تنها به‌عنوان نماینده منافع جمعی شهروندان است که کار خود را به‌خوبی انجام می‌دهد. در این وضعیت دولت برای شهروندان این امکان را فراهم می‌سازد تا آنچه را آنها نمی‌توانند به تنهایی محقق سازند از طریق جمع برای خودشان انجام دهند.

۳.۴.۲.۳. تعادل

منطق بازار قطعاً محتوم به شکست خواهد بود و این‌طور نیست که هر نوع عدم تعادل بوجودآمده در نهایت منجر به یک تعادل جدید می‌شود. از نظر این جریان در بسیاری اوقات در نظام‌های سرمایه‌داری، بازارهای مالی و سرمایه‌ای (نظیر بورس) به‌جای آنکه نقش جمع‌آوری نقدینگی و سرمایه و سوق‌دادن آن به سمت فعالیت‌های تولیدی و خدماتی در جهت رشد اقتصادی هرچه بیشتر را داشته‌باشند، به‌صورت بازارهای مالی تصنعی درآمده‌اند که در واقع بیشتر نقش جمع‌آوری سرمایه‌های سرگردان و هدایت آن‌ها در جهت تقویت بنیه فعالیت‌های سوداگری و تجاری را ایفا می‌کنند. پس در نتیجه از این منظر هر سیاستی که صرفاً ناظر به این باشد که فرصتی برای عملکرد آزادانه عرضه و تقاضا را ممکن کند، محکوم به شکست است. چرا که با این وضعیت بخش خصوصی برای ورود به بخش‌های تولیدی ابراز بی‌علاقگی می‌کند و منفعت خود را بیشتر در فعالیت‌های سوداگری می‌بیند که در واقع در این حالت اقتصاد با کمبود عرضه و مازاد تقاضا مواجه می‌شود.^۱

۳.۴.۲.۴. وضع عادلانه

در نسخه‌ی اولیه‌ی این جریان چیزی به‌عنوان عدالت مطرح نبوده‌است و یا حداقل، عدالت به مفهوم برابری بین صاحبان کار و سرمایه تحویل شده‌است. از این منظر تفاسیر در مورد عدالت از منظر این جریان متفاوت است؛ عده‌ای مارکس را فیلسوف عدالت پنداشته و عده‌ای دیگر وی را فیلسوفی پنداشته‌اند که دغدغه عدالت نداشته بلکه صرفاً هم‌زبانی و اشتراکات لفظی با فلاسفه عدالت داشته‌است. و این‌گونه بیان می‌دارند که در اندیشه مارکس عدالت اصلاً جایگاهی ندارد و مارکس اصلاً تئوری‌پرداز عدالت نیست، بلکه صرفاً هم‌زبانی با فلاسفه عدالت دارد و بر همین اساس به تفسیر مارکس پرداخته‌اند. اما در مجموع می‌توان گفت این جریان به‌دنبال نفی از خود بیگانگی، رأی به نفی مالکیت خصوصی داده‌است؛ نه عدالت و علت توجه به طبقه کارگر، نه به‌خاطر برقراری و حساسیت به عدالت، بلکه به‌خاطر تفسیر دیالکتیکی از طبقات بوده‌است که بدان پرداخته‌است. (نظر شهید مطهری)

۱. یا از نظر آنها در مورد پدیده رکود تورمی در ایران که در این حالت کمبود و گرانی هر دو ملازمند افزایش قیمت نمی‌تواند انگیزه افزایش عرضه را تحریک بخشد. چرا که آنها این رکود تورمی، ناشی از بهره‌برداری ناکارآمد و عدم تعادل در توزیع منابع و نیروی انسانی است، پس در نتیجه آنها تعادل مبتنی بر منطق بازار را موضوعی می‌دانند که بیشتر از آنکه مبتنی بر واقعیت‌های موجود باشد، ساخته و پرداخته ذهن می‌باشد.

اما در نسخه‌ی امروزی این جریان وضعیت متفاوت است؛ بدین ترتیب عدالت به معنای آن است که مزایا و منافع بر اساس آن دسته از معیارهایی که از طریق فرایندهای سیاسی دموکراتیک تدوین شده‌اند، توزیع گردد. شهروندان باید نسبت به آن دسته از شرایطی که برای پیشرفت انسان‌ها ضروری هستند مانند نیازهای مادی و مراقبت‌های بهداشتی، صاحب حق دانسته شوند. عدالت همچنین مستلزم اعمال بی‌طرفانه‌ی قانون است. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ ص ۱۲۴) معنای برابری نیز از منظر چپ‌های نو، وسعت یافته‌است؛ برابری نه تنها به معنای برابری در فرصت بلکه برابری اساسی در نتیجه است. تحقق برابری ممکن است مستلزم مالیات‌ستانی و یا حتی مصادره دارایی‌ها و نیز کمک دولت به افراد فقیر باشد.

۳.۴.۲.۵. رشد و توسعه

در مورد مفهوم رشد این جریان تفاوت چندانی با جریان‌های اقتصاد بازار و نهادگرایی نمی‌کند و در تمامی این جریان‌ها رشد به معنای افزایش سطح تولید (رشد GDP) می‌باشد (تنها تفاوت این جریان‌ها در استراتژی‌های رشدی می‌باشد که این جریان‌ها اتخاذ می‌کنند). این جریان با در نظر گرفتن دو استراتژی رشد متعادل و رشد نامتعادل، رشد اتکایی را طرح می‌کند که بیشتر به رشد معتدل نزدیک است. در این استراتژی تعداد رشته‌هایی که برای سرمایه‌گذاری انتخاب می‌شوند نسبت به رشد نامتعادل بیشتر شده، روابط منسجمی میان این رشته‌ها و برخی رشته‌های پیرامونی پیش‌بینی می‌شود و برخی رشته‌های نیرومندتر به عنوان نقطه‌های اتکا و اهرم‌های انتقال نیرو برای رشته‌های ضعیف‌تر عمل می‌کنند. از نظر آنها، شماری از واحدهای معدنی و کشاورزی می‌توانند چنین نقشی را ایفا کنند.

۳.۴.۲.۶. توزیع درآمد

از آنجا که دموکراسی مورد نظر این جریان یک دموکراسی عدالت‌خواهانه است، آنها بر توزیع عادلانه درآمدها در حین فرایند رشد بین اقشار مختلف جامعه تأکید دارند. در واقع آنها یکی از بزرگترین ضعف‌های نظام سرمایه‌داری را همین توزیع ناعادلانه درآمدها می‌دانند؛ در نظام سرمایه‌داری تأکید بسیار زیادی بر انباشت سرمایه وجود دارد که خود همین انباشت سرمایه باعث می‌شود که تنها طبقات خاصی از اعضای جامعه از عایدی ناشی از این انباشت بهره‌مند شوند و طبقات زیادی از اعضای جامعه در دسته مطرودان اجتماعی قرار بگیرند.^۱

۱. مثلاً در حوزه اقتصاد ایران، پس از جنگ به واسطه اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر منطق بازار باعث تشدید اختلافات طبقاتی موجود در جامعه شد و تنها طبقات خاصی از اعضای جامعه که دارای قدرت سیاسی و یا ثروت اقتصادی بودند، از اجرای چنین سیاست‌هایی بهره‌بردند و دیگر اعضای جامعه یا قدرت اقتصادیشان (سطح رفاهشان) کاهش یافت و یا ثابت ماند؛ یا اگر سطح رفاه آنها به‌طور مطلق افزایش پیدا کرده‌است از آنجا که این سطح رفاه نسبت به طبقات خاصی از اعضای جامعه کاهش یافته، پس طبق نظریه درآمد نسبی اقتصاد یا محرومیت نسبی جامعه‌شناسی، رفاه این طبقات کاهش پیدا کرده‌است.

۳.۴.۳. توصیه‌های سیاستی

۳.۴.۳.۱. سیاست‌های تثبیت اقتصادی

این جریان اعتقاد دارد که بی‌ثباتی بخش اجتناب‌ناپذیر اقتصاد سرمایه‌داری است، اما دلایل آن متفاوت از نظرات اقتصاد سرمایه‌داری است. تورم، تجلی تضاد میان طبقات متخاصم برای افزایش سهمشان از درآمد است. از سوی دیگر رکود و بیکاری نیز دو هدف این طبقات را محقق می‌سازد. آنها با افزایش «ارتش ذخیره‌ی بیکاران» نیروی کار را تحت کنترل درمی‌آورند و بدین وسیله میان کارگران، عدم امنیت شغلی ایجاد می‌کنند. همچنین رکود، توان تولید مازاد که خوش‌بینی افراطی سرمایه‌گذاری در طول دوره‌ی منتهی به رونق اقتصادی عامل آن است را از میان می‌برد. زمانی که وقوع یک رکود، هزینه‌های مربوط به نیروی کار و سرمایه را کاهش می‌دهد، دوره‌ی رونق و گشایش دیگری می‌تواند آغاز شود. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ صص ۲۳۳-۲۳۴)

از منظر این جریان، راه‌حل نهایی برای بی‌ثباتی‌های اقتصادی میزان بیشتری از کنترل یا مالکیت عمومی ابزار عمده‌ی تولید است. هنگامی که قدم‌هایی به سمت تحقق این هدف برداشته شود، تلفیقی از سیاست‌های «ملی‌سازی‌های محدود»، «برنامه‌ریزی اقتصادی»، «دموکراتیک‌شدن» و «برابری بیشتر» پیشنهاد می‌شود (همان، صص ۲۴۰-۲۴۱) که شمای آن در زیر آمده است:

برنامه‌ریزی اقتصادی این برنامه‌ریزی می‌تواند شامل پیش‌بینی‌هایی یا از سوی دولت برای کمک به تصمیم‌سازان بخش خصوصی یا شامل دستورالعمل‌های لازم‌الاجرا برای صنایع یا شرکت‌ها باشد. تا زمانی که تولید بخش خصوصی همچنان بخش عمده‌ی اقتصاد سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد، دولت باید بر تخصیص اعتبارات، محل استقرار شرکت‌های جدید و جابجایی شرکت‌های موجود برخی کنترل‌ها را اعمال نماید.	ملی‌سازی محدود کنترل دولت بر صنایع کلیدی مانند انرژی، ارتباطات، حمل و نقل و نیز بانکداری که می‌تواند به شکل سهام‌داری در تملک بخش خصوصی درآمد اما مدیریت فعلی همچنان نقش خود را حفظ کند. شیوه‌ی جایگزین نیز می‌تواند این باشد که دولت به بوروکراسی مدیریتی‌اش این اختیار را بدهد تا صنایع عمومی را اداره کند.
برابری بیشتر	دموکراتیک شدن
توزیع برابرتر ثروت و درآمد می‌تواند از طریق استمرار بخشیدن به هزینه‌های مصرفی کافی و کاهش وابستگی اقتصاد به حالت روانی سرمایه‌گذاران ثروتمند، ثبات اقتصادی را بهبود بخشد. برابری بیشتر را می‌توان از طریق وضع مالیات بر دارایی‌ها و اتخاذ سیاست‌هایی برای تضمین اشتغال با دستمزدهای مناسب برای تمامی شهروندان قادر به کار، محقق ساخت. همچنین باید از حداقل استانداردهای تضمین‌شده زندگی برای آن دسته از افرادی که قادر به مشارکت در نیروی کار نیستند، حمایت کرد.	دولت در یک جامعه‌ی سوسیالیستی واقعی، باید منعکس‌کننده منافع عمومی بوده و کاملاً نسبت به شهروندان مسئولیت‌پذیر باشد. رادیکال‌ها در هر دو حوزه‌ی اقتصادی و سیاسی خواهان تمرکززدایی از قدرت و دخالت عمومی در تصمیم‌سازی‌ها هستند. شرکت‌ها باید با قبول مشارکت کارگران در فرایند تصمیم‌سازی و حتی مالکیت مستقیم ابزار تولید از سوی کارگران دموکراتیک شوند. شرکت‌هایی که دموکراتیک شده‌اند می‌توانند از طریق کاهش ائتلاف منابع و افزایش بهره‌وری، کارایی را ارتقاء بخشند.

سیاست‌های تثبیت

اقتصادی

شکل ۱۶. سیاست‌های تثبیت اقتصادی جریان چپ

۳.۴.۳.۲. سیاست‌های فقرزدایی

از دیدگاه این جریان و از آنجا که فقر و نابرابری به لحاظ کارکردی برای سرمایه‌داری ضروری دیده می‌شوند، آنها تردید دارند که اجرایی شدن سیاست‌های بازتوزیعی بتواند این ضعف ساختاری عمده اقتصاد سرمایه‌داری را برطرف نماید. در حقیقت آنها بر این ادعا هستند که برخی تلاش‌های دولت برای کمک به فقرا عملاً باعث ترویج نابرابری می‌شوند. بر اساس دیدگاه آنها، برنامه‌های اجتماعی که از سوی دولت‌های رفاهی مدرن صورت می‌گیرند غالباً برای آرام کردن طبقات دارای درآمد پایین و جلوگیری از بی‌نظمی‌های اجتماعی کارکرد دارند. چنان‌که افزایش عمده نقش دولت‌های رفاهی دوره‌هایی اتفاق افتاده است که نارضایتی‌های گسترده ساختار سیاسی موجود را تهدید نموده است. بنابراین برنامه‌های رفاهی دولت سرمایه‌داری برای کاهش فقر و بیکاری طراحی نمی‌شوند، چرا که تعداد ارتش ذخیره قدرت چانه‌زنی کارگران را علیه طبقه سرمایه‌دار حاکم افزایش خواهد داد و هدف اصلی برنامه‌های رفاهی، حفظ نیروی کار ارزان، و کنترل طبقات پایینی است.

این جریان ابتدا نظام حداقل درآمد تضمین‌شده را ترویج می‌کردند و آنرا شیوه ای می‌دیدند که از طریق آن برآورده شدن نیازهای اساسی همه‌ی شهروندان تضمین می‌شد. اما با بروز نارضایتی‌های عمومی در مورد اقدامات دولت‌های رفاهی، شک و تردیدها در مورد عملی بودن سیاسی درآمدهای انتقالی برای افراد دارای توان کار تفوق یافت. در واقع این سیاست‌ها فقرا را افراد مرفهی می‌کرد که بدون کارکردن، زندگی لوکسی داشتند. بنابراین سیاست‌های فقرزدایی این جریان به پیشنهاد «بازتوزیع دارایی‌محور» منتج شد. بر طبق این سیاست اعطای حقوق مالکیت بر دارایی همانند داشتن محل کار و سکونت به تمامی شهروندان، باعث افزایش بهره‌وری و کارایی خواهد شد؛ چرا که در این وضعیت افراد حقوق و مسئولیت‌های مالکیت بر دارایی را می‌پذیرند. (کلارک؛ ۱۳۸۹؛ صص ۲۷۳-۲۷۴)

۳.۴.۳.۳. توصیه‌های سیاستی برای اقتصاد ایران

حال می‌خواهیم با استنباط از نظریات چهره‌های شاخص این جریان توصیه‌های سیاستی ارائه شده در این جریان را در پنج حوزه مورد بررسی قرار دهیم.

- **خصوصی‌سازی:** به نظر این جریان بخش خصوصی در ایران همزمان با شکل‌گیری طبقه متوسط شهری شروع به پا گرفتن می‌کند. این بخش نوپا عمدتاً از سرمایه انباشتی ناشی از نفت بهره می‌برد (که در واقع هنوز نیز وضع برهمین منوال است) و تمایل زیادی به تجارت در آن وجود دارد. بنابراین دوگانگی شدیدی بین زندگی روستایی و شهری را پدید می‌آورد. در مورد فرایند خصوصی‌سازی این جریان با روند خصوصی‌سازی در پیش گرفته شده توسط

جریان اول مخالف است و معتقد است که خصوصی‌سازی مبتنی بر نظام بازار فقط باعث چپاول ثروت‌ها و منابع عمومی توسط گروه‌ها و طبقات خاصی از اعضاء جامعه می‌شود. این جریان در عین حال که موافق مردمی‌کردن و حضور و نقش مؤثر آنان در اقتصاد است ولی با توجه به تعریفی که از دولت مقتدر دموکرات (این دولت نیز خود از میان مردم برآمده است) قایل بر این است که می‌بایست برخی صنایع و بخش‌های استراتژیک (مثل صنعت فولاد یا نفت و...) در جهت تأمین منافع همگانی و جلوگیری از غارت این منابع ملی توسط عده‌ای خاص تحت اختیار و مدیریت (و نه مالکیت، مالکیت منابع به صورت عمومی است) دولت دموکراتیک به نمایندگی از مردم باشد و بقیه بخش‌ها را طوری که به منافع عمومی لطمه وارد نکند به مردم و بخش‌های خصوصی واگذار کرد. پس این جریان نه به شدت نظام سرمایه‌داری موافق خصوصی‌سازی و نه به اندازه نظام سوسیالیستی مخالف خصوصی‌سازی است؛ بلکه در خصوص فرایند خصوصی‌سازی ملاحظات خاص خود را دارد و بیشتر موضع میانه را دارد. در این خصوص دکتر رئیس دانا به عنوان یکی از چهره‌های شاخص این جریان در مصاحبه‌ای بیان می‌کند: «وقتی خبر می‌رسد که چاه‌های نفت هم اندک اندک به سمت خصوصی‌سازی حرکت کرده و یا یکی از صاحبان سرمایه با یک رقم بزرگ، صنایع فولاد کشور را خریداری کرده، اقتصاددانان راست خوشحال می‌شوند اما در حقیقت این‌گونه کارها دلهره‌آور است، زیرا این صنایع استراتژیک هستند و بایستی در چارچوب یک نظارت ملی و دموکراتیک به نفع توسعه بلند مدت کشور حرکت کنند. خلاصه کلام این که من مخالف اقتصاد آزاد به معنای اقتصاد مردم‌سالار نیستم، بلکه با اقتصاد ولنگار که در آن گرگ و پلنگ و بهره‌های سرمایه‌داری دولتی و بوروکراتیک به جان اقتصاد می‌افتند، مخالفم، زیرا تنها فقر گسترش پیدا می‌کند و توان درون‌زای اقتصاد متوقف می‌شود یا به تعبیر دیگر این روش‌ها راه را بر روی رشد بادوام و بلند مدت تأمین و بهینه‌سازی زندگی نسل‌های آینده می‌بندد».

- **برنامه‌ریزی:** از آنجا که این جریان به وجود یک دولت دموکراتیک مقتدر اهمیت زیادی می‌دهد که می‌بایست با در دست داشتن بخش‌های مهم به نوعی منجر به افزایش تقاضا و در نتیجه رشد اقتصادی بیشتر شود. پس به همین دلیل این جریان بر لزوم وجود برنامه و برنامه‌ریزی برای کل اقتصاد تأکید دارد و در واقع از نظر چهره‌های شاخص این جریان یکی از معیارهای مهم در خصوص ارزیابی میزان موفقیت دولت، میزان تحقق اهداف در نظر گرفته شده در درون برنامه به واسطه عملکرد دولت می‌باشد.

- **توسعه:** در خصوص فرایند توسعه موضع‌گیری‌های این جریان تا حد زیادی شبیه جریان نهادگرایی است و تأکید زیادی بر توسعه‌ی موازی همه‌ی بخش‌ها دارد و در این میان برای دولت به عنوان یک عامل مهم و تعیین‌کننده در فرایند توسعه یافتگی اهمیت زیادی قایل است و طرفداران آن معتقدند که در این میان دولت می‌بایست زیر ساخت‌های لازم را برای توسعه کشور فراهم آورد.

ولی باز با این حال می‌خواهند که ساختارهای مطلوب اجتماعی در این فرایند توسعه‌یافتگی (مثل حقوق اولیه کارگران) آسیب نبیند و تمام سعی آنها این است که از ابزارهایی استفاده نمایند که ساختارها را در معرض تهدید قرار ندهد. ناگفته نماند که این جریان برای نقش‌آفرینی عوامل برون‌زا (مثل مناسبات بین‌المللی، تنش‌ها و فرصت‌ها در عرصه سیاست خارجی و...) در این فرایند اهمیت زیادی قایل است.

- **سیاست صنعتی:** در زمینه صنایع این جریان معتقد است که تا زمانی که صنایع نوپای داخلی توانایی مقابله و مقاومت در برابر صنایع خارجی رقیب را ندارد می‌بایست اقدام به اتخاذ سیاست‌های حمایتی از صنایع داخلی (مثل اعمال تعرفه، کمک‌های یارانه‌ای، اعطای تسهیلات، ...) کرد تا صنایع داخلی بتوانند قدرت و استحکام لازم را پیدا کنند. البته آن‌ها معتقدند که این حمایت نمی‌بایست به صورت دائمی باشد و از یک مرحله‌ای به بعد این صنایع باید بتوانند با صنایع رقیب به رقابت بپردازند. آنها برای اثبات این موضوع بر این مطلب استناد می‌کنند که تاریخ رشد صنعتی کشورهایی چون ایالات متحده و آلمان نشان می‌دهد که این کشورها تا زمانی که در تولیدات محصولات اصلی صنعتی‌شان توانا نشده‌بود، سیاست حمایت از صنایع داخلی را با قاطعیت دنبال کرده و بر محصولات صنعتی وارداتی همچون فولاد تعرفه‌های کلان می‌بستند.
 - **سیاست تجاری:** از دیدگاه این جریان جهانی‌سازی اقتصاد فرایندی قدیمی است که از دوران شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری وجود داشته اما در سه دهه اخیر به دلیل برخی تحولات سیاسی همچون فروپاشی شوروی و برخی تحولات تکنولوژیک و اقتصادی وارد مرحله جدی‌تری شده است. این جریان واژه جهانی‌شدن اقتصاد را نمی‌پسندد و ترجیح می‌دهد از واژه جهانی‌سازی اقتصاد استفاده کند، زیرا معتقد است که این فرایندی است که قدرت‌های سرمایه‌داری با اراده آن را آغاز کرده‌اند و برای منافع ویژه و تضمین سود خود آن را دنبال می‌کنند و برای پیشرفت لوازم تکنولوژیک‌شان نیز سرمایه‌گذاری کلان کرده‌اند. البته باید گفت که این جریان پدیده جهانی‌شدن را مفید می‌داند ولی با پدیده جهانی‌سازی سرمایه‌داری مخالف است.
- طرفداران این جریان معتقدند در پدیده جهانی‌سازی سرمایه‌داری و بازسازی اقتصاد جهان تحت رهبری مؤسسات مالی مقیم واشنگتن، به صورت روزافزونی امکانات رشد اقتصاد ملی کشورهای در حال توسعه نادیده انگاشته می‌شود. جهانی‌کردن سیاست اقتصاد کلان، کشورها را به داخل اقتصاد بازار سوق می‌دهد که در نتیجه آن اقتصاد ملی کشورها به ذخایر و منابع طبیعی و نیروی کار ارزان محدود می‌شود. وقتی نسخه «داروی اقتصادی» صندوق بین‌المللی پول پیچیده می‌شود، منجر به تخریب بیشتر قیمت کالاها در دنیا می‌شود. زیرا کشورهای در حال توسعه تولیدکننده را به تنظیم همزمان رشد اقتصادی خود با کمبودهای بازار جهانی وامی‌دارد. از طرفی وجود اختلافات قابل ملاحظه در هزینه زندگی بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته، کاهش ارزش پول ملی

همراه با آزادی تجارت و نامنظم کردن بازار اجناس داخلی (تحت برنامه تعدیل ساختاری)، منجر به «دلاری شدن» یا به عبارت دیگر وابسته کردن قیمت‌های داخلی به دلار می‌شود که در چنین حالتی به‌طور روزافزون قیمت مواد اولیه غذایی داخل کشور به سطح قیمت جهانی همان مواد آورده می‌شود. این نظام جدید جهانی، مادامی که بر پایه اهداف بین‌المللی کردن قیمت‌های اجناس و امتزاج تمام عیار بازار کالاهای جهان سیاست‌گذاری شده باشد با سرعت فزاینده بین دو بازار مشخص کارگری (کارگران کشورهای در حال توسعه و کشورهای پیشرفته) تفاوت فاحش ایجاد می‌کند و مانع اتحاد جوامع کارگری می‌شود که یکی از ویژگی‌های مهم آن تفاوت و دوگانگی در ساختار دستمزدها و هزینه نیروی کار بین دو دنیای فقیر و غنی است. زمانی که قیمت‌ها یکسان شده و به سطح جهانی آورده می‌شود، دستمزدها (و هزینه‌های نیروی کار) در جهان سوم و اروپای شرقی به اندازه هفتاد مرتبه از کشورهای صنعتی پایین‌تر باقی می‌ماند. اختلاف فاحش درآمدی در میان ملل، خود بار سنگین دیگری بر دوش آنهایی که شدیداً از اختلافات درآمدی در سطوح مختلف اجتماع در رنج و عذاب به سر می‌برند تحمیل می‌کند. به‌طور مثال در اکثر کشورهای کم‌درآمد و یا متوسط درآمد، ۷۰٪ از مردم روستاها و بخش‌های کوچک تنها از ۱۰ الی ۲۰٪ میانگین درآمد سرانه سالانه کشور بهره‌مند می‌شوند.

۳.۴.۴. شناسایی جریان‌های فعال اقتصادی

۳.۴.۴.۱. پیشگامان جریان اقتصاد چپ نو

۳.۴.۴.۱.۱. محمد مالجو

محمد مالجو که از دانش‌آموختگان اقتصاد دانشگاه تهران است، همانند سایر چهره‌های شاخص این جریان، در تمام عرصه‌های تحقیق، ساختارشکنی کرده و مفاهیم مورد پذیرش، در اقتصاد ایران را مورد تشکیک قرار می‌دهد و از رهگذر نقد این مفاهیم به ارائه جایگزین‌های مفهومی بدیل می‌پردازد. وی رویکردهای بین‌رشته‌ای را در تحلیل وقایع بر تحلیل‌های متکی بر اقتصاد دانشگاهی ترجیح می‌دهد؛ و استفاده از علوم اجتماعی و تاریخ و سیاست در تحلیل اقتصادی او، نقشی به‌سزا ایفا می‌کند. مصداق این ویژگی در تحلیل‌های وی، آنجایی است که به بررسی وضعیت اقتصادی ایران و عوامل تعیین‌کننده آن در دوره پس از جنگ تا دولت نهم می‌پردازد و بیان می‌کند در دوره پس از جنگ اقتصاد ایران بیشتر به سمت اقتصاد مبتنی بر نظام بازار حرکت کرد و سعی می‌کرد که کمتر تحت تأثیر سایر متغیرهای دیگر قرار بگیرد. ولی در دوره دولت نهم روند حرکتی اقتصاد ایران تا حد زیادی متأثر از منطق سیاسی دولت بوده و بیشتر به مسائل اقتصادی با یک نگرش سیاسی خاص پرداخته شده است که در واقع به اصطلاح این وضعیت را «حک‌شدگی» اقتصاد بوسیله متغیرهای سیاسی می‌نامد.

مالجو با الهام از نظریات کارل پولانی (از اقتصاددانان چپ، که در حالت کلی مبادلات را به سه دسته تقسیم می‌کرد: ۱. مبادله مبتنی بر مقابله به مثل ۲. مبادله مبتنی بر باز توزیع ۳. مبادله بازاری) در حوزه اقتصاد ایران (بحث دولت) معتقد است از آنجا که در دوره‌ی پس از جنگ که به تدریج تلاش زیادی برای حاکم کردن منطق بازار صورت گرفت، مبادلات مبتنی بر مقابله به مثل کاهش یافت و سمبالات مبتنی بر باز توزیع تغییر ماهیت پیدا کرد (به‌طوری که سهم هزینه‌های دولت در انباشت سرمایه افزایش و در افزایش سطح رفاه کاهش یافت و در تأمین امنیت داخلی و خارجی تقریباً بدون تغییر باقی ماند) و همچنین مبادلات بازاری که بر اساس انگیزه نفع شخصی بود افزایش پیدا کرد. پس مالجو نتیجه می‌گیرد که انبساط بخش دولتی لزوماً به معنای افزایش سهم بخش دولتی و یا انقباض بخش خصوصی نمی‌باشد، بلکه از این دوره به بعد سهم بخش دولتی کاهش و سهم بخش خصوصی در اقتصاد ایران افزایش می‌یابد.

۳.۴.۱.۲. فریبرز رئیس‌دانا

فریبرز رئیس‌دانا اقتصاددان ایرانی و استاد اقتصاد دانشگاه تهران و عضو کانون نویسندگان ایران است. وی که با ادبیات سیاسی و اقتصادی تند در محافل علمی شناخته می‌شود از پرکارترین اقتصاددانان ایرانی است که در موضوعات متفاوتی به اظهارنظر پرداخته‌است. حدود ۳۳ عنوان کتب (چند تایی آن با دیگران) درباره‌ی اقتصادسیاسی، مسایل جهان، قدرتهای جهانی و جهانی‌سازی، سوسیالیسم و دموکراسی، اقتصاد ایران (شهری، منطقه‌ای، کشاورزی، حمل و نقل، اقتصاد کلان)، اقتصاد کاربردی و اقتصاد سنجی، آسیب‌های اجتماعی در ایران، نقد اجتماعی شعر و ادبیات معاصر ایران و هم‌چنین در حدود ۶۵ مقاله علمی چاپ شده در مجله‌های علمی و تخصصی و بیش از ۲۰۰ مقاله تحلیلی برای نشریات داخل و خارجی از جمله فعالیت‌های علمی اوست. در زمینه سیاسی نیز در کارنامه او می‌توان به نقدهای تند وی بر اقتصاددانان نئوکلاسیک که او آنان را بورژوازی می‌نامد و بیشتر از منظر سیاسی آنان را نقد می‌کند و نیز مخالف‌خوانی‌های متعدد او در عرصه‌های مختلف سیاسی اشاره کرد.

رئیس‌دانا به همراه دیگر اقتصاددانان حوزه چپ نو در ایران، بر محوریت نظام سرمایه‌داری جهانی به عنوان منبع مهم تحولات و فرایندهای جهانی تأکید دارد. دلایل ناکامی کشورهای جهان سوم در توسعه اقتصادی و اجتماعی و ارتباط آن با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از موضوعات مورد علاقه آنان است. آنان فرایند جهانی‌شدن سرمایه‌داری را با دقت دنبال کرده و تأثیرات آن را بر تحولات جهان صنعتی و جهان توسعه‌نیافته بررسی می‌کنند.

وی به مانند مارکسیست‌ها، شکل نظام‌های سیاسی دوران ما را کاملاً متأثر از ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌داند و بنابراین مفهوم دموکراسی در نظر او نمی‌تواند مستقل از نظام حاکم بر فرایندهای اقتصادی مورد ارزیابی قرار گیرد. البته در عمل در اروپا تا چندین دهه طول کشید تا حق رأی عمومی شد و بورژوازی تا مدت‌ها حاضر به اعطای حق رأی به کارگران و افراد کم درآمد نبود و

توجیه آن نیز چنین بود که چون این افراد در زندگی شخصی خود لیاقت و توانایی خاصی نشان نداده‌اند، نمی‌توانند برای اداره امور جامعه نیز تصمیم‌گیری خردمندانه‌ای داشته باشند و یا آن که اصلاً خردمندانه نیست، افرادی که خود سهمی در منافع اقتصادی ندارند، در مورد این منافع تصمیم‌گیری کنند. تنها زمانی که جنبش‌های کارگری، نظام‌های سیاسی کشورهای غربی را مورد تهدید قرار دادند، این نظام‌ها وادار به عقب‌نشینی شدند، آن هم از ترس فروپاشی، تا بتوانند همچنان از منافع اقتصادی بورژوازی حمایت کنند و بدین ترتیب بود که اعطای حق رأی به‌طور آهسته به طبقات پایین‌دستی جامعه نیز ارزانی شد. اما موانعی عمده وجود داشت که طبقه کارگر با التفات یافتنِ بدان‌ها دریافت که توانایی بر هم زدن نظم موجود را ندارد. از جمله آنها این بود که ساختار سیاسی نظام، از پیش توسط بورژوازی شکل گرفته و در آن قدرتهایی تعبیه شده بود که لزوماً از طریق انتخابات قابل جایگزین شدن نبودند. همچنین توانایی شکل دادن به افکار با استفاده از تبلیغات، که نیازمند قدرت سرمایه بود؛ سلاح دیگری بود که بورژوازی کشف کرد تا به‌وسیله آن از متحد شدن گروه‌ها و توده‌های پایین‌دست جلوگیری نماید. بنابراین از نظر رییس‌دانا دموکراسی جدید نیز خصلت نخبه‌گرایانه دارد و ماهیتاً متضاد با منافع طبقات پایین دست جامعه رشد و نمو نموده و نقش توده‌ها را به رأی دادن صرف تقلیل داده است.

از نظر رئیس دانا، نظام بازار محدودکننده دامن دموکراسی است، چرا که در دموکراسی مبتنی بر نظام بازار، هر کس به‌طور واقعی فقط و فقط به میزان قدرت اقتصادی‌اش حق رأی دارد. بنابراین صرف داشتن حق رأی سیاسی، امکان نظارت بر فرایندهای کلان توزیع منابع جامعه را به فرد نمی‌دهد و او به خوبی نمی‌تواند در مورد سرنوشتش تصمیم بگیرد. اما دموکراسی مطلوب وی، عرصه اقتصاد را نیز محل نظارت و تصمیم‌گیری مردم می‌داند و این دموکراسی تلاش می‌کند، تأمین نیازهای اساسی همه افراد جامعه محور اصلی باشد. او نام این دموکراسی را دموکراسی مشورتی می‌نامد که بر پایه حضور یک جامعه مدنی قدرتمند و گروه‌ها و جنبش‌های مستقل با سمت‌گیری‌های اقتصادی عدالت‌خواهانه شکل می‌گیرد. در این دموکراسی هر چیزی به نام قانون و مالکیت مقدس نیست.

او در ادامه توضیح نمی‌دهد که وضعیت ثروتمندانی که به مسائل سیاسی جامعه توجه چندانی نمی‌کنند چیست؟ آیا امکان نظارت بر توزیع منابع در جامعه صرفاً و صرفاً از قدرت اقتصادی ناشی می‌شود؟ اما ابهام نسبی دیگری در مورد آن وجود دارد که معلوم نیست تفاوت اساسی این نوع از دموکراسی با نوع رایج آن که در پیوند با بازار آزاد است چیست؟ به نظر می‌رسد تنها فرق عمده آن این باشد که مردم فرودست و جنبش‌های چپ نیز بتوانند خواسته‌های خود را تحمیل کنند! که البته به اعتبار مدل نظری وی، مشخص نیست که آیا اساساً با ابزارهای موجود در دموکراسی امکان به قدرت رسیدن افراد فرودست در جامعه هست یا خیر؟

او به سان دیگر اقتصاددانان حوزهٔ چپِ نو در ایران و نزدیک به آرای امثال هما کاتوزیان به تاریخ ایران یک دید اقتصادی دارد. رئیس‌دانا متأثر از نظریه وابستگی مراحل تاریخی اقتصاد ایران را این گونه تحلیل می‌کنند:

- مرحلهٔ اوّل اواخر دورهٔ قاجار است که بر مبنای استخراج و صدور مواد اولیه از کشورهای مستعمره و توسعه بازارهای فروش است. در این مرحله شکل غالب، بهره‌برداری از منابع و معادن به اضافهٔ استثمار بی‌رحمانه انسانها در فجیع‌ترین شکل تجارت برده، بوده است.
- مرحلهٔ دوّم عصر رضاشاه است که هسته‌های اولیه سرمایه‌داری وابسته با تفاوت شدید در حجم و سرعت رشد، شکل گرفتند. صنایع و زیرساختهایی تازه پایه‌گذاری می‌شدند که دیگر فقط برای بهره‌برداری از منابع مناسب نبودند بلکه به ارائه خدمات داخلی نیز می‌پرداختند و زمینه‌های تولید وابسته و مصرف کالاهای خارجی را فراهم می‌آوردند.
- در مرحله سوّم، طبقه متوسط شهری شکل گرفته و وابستگی حکومت به حکومت‌های جهانی در مدار اقتصاد، مانع از مدرنیزه شدن کامل کشور می‌شود. از اصلاحات ارضی تا اواسط دهه ۵۰ شمسی را می‌توان به این دوره اختصاص داد.
- مرحله چهارم که تعمیق فرایند وابستگی و رشد ناموزون داخلی را در پی دارد که از اواسط دهه ۵۰ شمسی شروع می‌شود.

در پایان مرحلهٔ سوم است که بخش خصوصی پا گرفته است. این بخش نوپا عمدتاً از سرمایه انباشتی ناشی از نفت بهره می‌برد و تمایل زیادی به تجارت در آن وجود دارد. بنابراین دوغانگی شدیدی بین زندگی روستایی و شهری پدید می‌آید. همه بخش خصوصی کشور و متعاقباً تمام اقشار جامعه به نحوی از انحاء از دولت و درآمد نفتی ارتزاق می‌نمایند. از نظر رئیس‌دانا اغلب کسانی که به ایشان لقب از مسابقه دورافتادگان تعلق می‌گیرد - که به نحوی از انحاء مورد خشم دستگاه خودکامه قرار گرفته بودند - با تکیه بر قدرت اجتماعی عام و کارگران و با رهبری بازار و اصناف و رهبری بخشی از روحانیت توانستند انقلاب کرده و شاه را سرنگون سازند.

از نظر وی نیرویی فراگیر در اقتصاد ایران بوده است که همیشه بازی را به نفع تجار و به ضرر اقشار تولیدی جامعه رقم زده است. بعد از انقلاب نیز صنعت نتوانسته است که به سمت انسجام، بهره‌وری و رشد تکنولوژیک حرکت کند. درآمدهای نفتی و عرضهٔ پول فزاینده، به علاوه ثروت‌های به دست آمده از انقلاب، همگی در راه تثبیت فعالیت سوداگری و افزایش ارزش ثروت و دارایی‌های ثابت در رشته‌های صنایع برخورداری و متکی به یارانه‌های پنهان و آشکار و رانت زمین شهری و نیز در تجارت و بازار به کار افتاد.

از نظر رئیس‌دانا یکی از مظاهر تعارض‌های پنهانی و آشکار میان مردم و جامعه سرمایه‌داران، در بحث مالیات‌ها متجلی می‌شود. آنجا که نظام مالیاتی نسبت به وصول مالیات از بخش‌های عمدتاً سوداگر و تاجر غیرتولیدی مهربان است و عمده مالیات‌ها از مردم معمولی تأمین می‌شود. از این حیث تشکیل

بورس و امثالهم نیز چیزی جز بستر مناسب برای هر چه بهتر شدن سرمایه‌داری سوداگر نابه‌هنجار نمی‌باشد. او می‌افزاید که تشکیل بازار مالی به روش‌ها و سازوکارهای مناسب برای حذف بازارهای موازی و تأمین سرمایه‌گذاری، جمع‌آوری و هدایت پس‌اندازها، انتقال سودهای شرکت‌ها و تجار و بازاریان به فعالیت‌های تولیدی و خدماتی معطوف به رشد همگانی اقتصاد و... بستگی دارد، نه ساختن تصنعی بورس و شرکت‌های سرمایه‌گذاری و نه با تقویت بنیه اقتصادی و سیاسی سوداگری نابه‌هنجار. در این نگاه هر سیاستی که صرفاً ناظر به این باشد که فرصتی برای عملکرد آزادانه عرضه و تقاضا را ممکن کند محکوم به شکست است. چرا که بخش خصوصی برای ورود به بخش‌های تولیدی ابراز بی‌علاقگی می‌کند و همچنان انتظار حمایت هر چه بیشتر از خود را دارد.

او در مورد ایران به پدیده رکود تورمی اشاره می‌کند. در این حالت کمبود و گرانی هر دو ملازمند و افزایش قیمت نمی‌تواند انگیزه افزایش عرضه را تحرک بخشد. اما این رکود تورمی، ناشی از بهره‌برداری ناکارآمد و عدم تعادل در توزیع منابع و نیروی انسانی است.

او در شرایط فعلی پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی را برای کشوری که هنوز فاقد زیرساخت‌های تولیدی مستحکم است مضر می‌داند و به‌جای آن برخورد مستقل و مقتدر با اقتصاد جهانی و تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای با کشورهای هم‌سرنوشت را توصیه می‌کند. از دیدگاه رئیس‌دانا جهانی‌سازی اقتصاد فرایندی قدیمی است که از دوران شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری وجود داشته، اما در سه دهه اخیر به‌دلیل برخی تحولات سیاسی همچون فروپاشی شوروی و برخی تحولات تکنولوژیک و اقتصادی وارد مرحله جدی‌تری شده است. او واژه جهانی‌شدن اقتصاد را نمی‌پسندد و ترجیح می‌دهد از واژه جهانی‌سازی اقتصاد استفاده کند، زیرا معتقد است که این فرایندی است که قدرت‌های سرمایه‌داری با اراده آن را آغاز کرده‌اند و برای منافع ویژه و تضمین سود خود آن را دنبال می‌کنند و برای پیشرفت لوازم تکنولوژیکشان نیز سرمایه‌گذاری کلان کرده‌اند. جهانی‌شدن اقتصاد به معنای بهم پیوستگی فعالیت‌های تولید و عرضه در پهنه جغرافیایی هر چه وسیع‌تر است. یعنی به عبارت دیگر، این امکان که برای کالای تولید شده، بازارهای دور دست فراهم شوند، یا برخی مواد اولیه تأسیسات تولیدی از نقاط دیگر جهان تهیه گردند. در این شرایط قدرت‌های اصلی سرمایه‌داری ابتکار عمل را به دست دارند و در زمانی وارد بازار می‌شوند که مراحل اصلی رشد و توسعه را طی کرده‌باشند و در این حالت آنها در فرایند مبادله بخشی از ارزش افزوده تولید شده در کشورهای توسعه‌نیافته را به داخل اقتصاد خود منتقل می‌کنند. تاریخ رشد صنعتی کشورهایی چون ایالات متحده و آلمان نشان می‌دهد که این کشورها تا زمانی که در تولیدات محصولات اصلی صنعتی توانا نشده‌بودند، سیاست حمایت از صنایع داخلی را با قاطعیت دنبال کرده و بر محصولات صنعتی وارداتی همچون فولاد تعرفه‌های کلان می‌بستند. در همان زمان انگلستان به آنان پیشنهاد تمرکز در بخش کشاورزی را می‌داد.

جهانی‌سازی فرایندی است که مبدأ آن کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است و رمز طلایی پیشرفت آن سیاست‌های درهای باز و تجارت آزاد است. نتایج پذیرش شرایط جهانی‌سازی اقتصادی، یکی، تعطیلی و ورشکستگی بسیاری صنایع در کشورهای جهان سوم و بیکاری و فقر است و دیگری، وابستگی آنها در کالاهای حساس به کشورهای پیشرفته صنعتی است.

از نظر رئیس دانا، نظریات وابستگی رابطه کشورهای توسعه نیافته با قدرت‌های سرمایه‌داری را موجب خسران و توسعه‌نیافتگی این کشورها می‌دانستند، هم به دلیل انتقال مازاد آنان در تجارت نابرابر و هم به دلیل ساختار ناموزون رشد آنها، که معمولاً در ارتباط با نیازهای داخلی و بلکه در ارتباط با لوازم ویژه ارتباط با متروپل سازمان‌یافته بودند، یعنی در جهت حفظ منافع ابر قدرت‌های اقتصادی.

۳.۴.۴.۲. مهم‌ترین کتاب‌های جریان چپ نو

- رویکرد و روش در اقتصاد: فریبرز رئیس‌دانا، نشر آگاه ۱۳۸۳
- جهانی‌سازی قتل عام اقتصادی: فریبرز رئیس‌دانا، نشر نگاه، ۱۳۸۳
- دموکراسی در برابر بی‌عدالتی: فریبرز رئیس‌دانا، نشر علم، ۱۳۸۱
- اقتصاد سیاسی توسعه: فریبرز رئیس‌دانا، نشر نگاه، ۱۳۸۱
- دگردیسی مشغولیت‌ها: نفع شخصی و کنش همگانی: ترجمه محمد مالجو، نشر علمی فرهنگی، ۱۳۸۵
- خطابه ارتجاع، انحراف، بیهودگی، مخاطره: ترجمه محمد مالجو، شیرازه، ۱۳۸۲
- بهره‌کشی از مردم، نئولیبرالیسم و نظم جهانی: ترجمه حسن مصطفوی، نشر اطلاعات، ۱۳۸۲
- ...

۳.۴.۴.۳. پایگاه‌های جریان چپ نو

سایت البرز در این جریان، هم‌ارز سایت رستاک در جریان بازار است؛ هرچند به دلیل افراط و تفریط‌های سیاسی مشاهده‌شده در آن، غالباً فیلتر می‌باشد. همچنین مجله گفتگو به ترویج افکار این جریان، هرچند بطور تلویحی و نه با صراحت سایت البرز می‌پردازد.

همچنین نشر مرکز، اختران کتاب، آگاه، آگه و... حوزه چپ‌اندیشی را ترویج می‌کنند؛ این در حالی است که نشر مرکز و آگاه تقریباً چپ نو هستند و اختران کتاب به طور عریان به تبلیغ کتب مارکسیستی و چپ نو می‌پردازد.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در مقدمه‌ی این گزارش، به ضرورت جریان‌شناسی به‌طور اعم و جریان‌شناسی اقتصادی به‌طور اخص اشاره شد. همچنین در ادامه جریان اقتصاد بازار به‌عنوان فعال‌ترین جریان اقتصادی در عرصه‌ی عمل و نظر در ایران معرفی گشت؛ این جریان به‌واسطه‌ی عمق و وسعتی که در میان متفکرین ما داشت، نه در سطح سیاستگذاری که در فراز و فرودهای سیاسی کشور نیز بی‌تأثیر نبوده‌است. جریان اقتصاد اسلامی به‌عنوان دومین جریان فعال اقتصادی معرفی شد که این رتبه‌بندی بیشتر ترتیبی است تا فاصله‌ای؛ بدین معنا که فاصله‌ی جریان اقتصاد بازار تا جریان اقتصاد اسلامی بسیار بیشتر از فاصله‌ی جریان اقتصاد اسلامی با سایر جریان‌هاست. بنابراین این موضوع نباید خوشحال‌کننده باشد که اقتصاد اسلامی در ایران دومین جریان فعال اقتصادی است. همچنین در ادامه جریان نهادگرایی و جریان اقتصاد چپ معرفی شدند که هر دو از سنت‌های اولیه‌ی خود فاصله گرفته‌اند و تعدیل‌های زیادی نسبت به اصل خود انجام داده‌اند.

همان‌طور که مشاهده شد، این جریان‌ها (به‌ویژه دو جریان آخر) به نوعی در مبانی تحلیلی خود همگرا شده‌اند و با گذشت زمان هریک فهمیده‌اند که تعصب به یک نهاد و یا پافشاری بر یک ابزار سیاستی دیگر رهگشا نیست. از این حیث تفکیک جریان‌ها بر مبنای مبانی تحلیلی خود بسیار دشوار می‌نماید؛ اما تفکیک آنها از طریق مبانی شناختی زودتر ما را به پاسخ می‌رساند. توصیه‌های سیاستی نیز حالتی بینابین دارد و در برخی موارد می‌تواند مفید واقع شود.

امید است دانشجویان علوم انسانی به‌ویژه علوم اجتماعی از این قبیل مطالعات داشته‌باشند تا بصیرت خود را نسبت به فضای علمی جامعه و صحنه‌ی سیاستگذاری کشور افزایش دهند و تعبیر مقام معظم رهبری مبنی بر اینکه دانشجویان «سربازان جبهه‌ی جنگ نرم» هستند را تحقق بخشند.

منابع

۱. کلارک، باری؛ اقتصاد سیاسی تطبیقی؛ ترجمه عباس حاتمی؛ انتشارات کویر، ۱۳۸۹.
۲. پیغامی، عادل؛ سعیدی صابر، حامد؛ اقتصاد هترودکس، نگاهی به جریان‌های رقیب اقتصاد متعارف؛ دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ۱۳۸۸.
۳. میرمعزی، سیدحسین؛ نظام اقتصادی اسلام؛ دفتر اول، دوم و سوم؛ کانون اندیشه ی جوان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۴. نمازی، حسین؛ نظام‌های اقتصادی؛ انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴.
۵. داو، شیلا سی؛ کنکاشی در روش‌شناسی اقتصاد؛ ترجمه محمود متوسلی، علی رستمیان؛ انتشارات جهاد دانشگاهی تهران، ۱۳۸۸.
۶. خاندوزی، سیداحسان؛ جریان‌شناسی اندیشه اقتصادی در ایران امروز؛ مجله راهبرد، شماره ۳۲، تابستان ۱۳۸۳.
۷. لیندبلوم، چارلز؛ نظام بازار؛ ترجمه محمد مالجو، نشر نی، ۱۳۸۸.
۸. فصلنامه علمی تخصصی چشم‌اندازهای دانش اقتصاد؛ روش‌شناسی اقتصاد نهادگرا؛ بهار و تابستان ۱۳۸۷، شماره ۲ و ۳.
۹. درخشان، مسعود؛ مهرآرا، محسن؛ نگاهی به مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای آن، مجموعه سخنرانی‌ها؛ مرکز پژوهش‌های اقتصادی، ۱۳۸۳.
۱۰. استیگلتز، جوزف؛ جهانی‌سازی و مسائل آن؛ ترجمه حسن گلریز، نشر نی، چاپ چهارم ۱۳۸۷.
۱۱. فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو؛ شماره ۴۹.
۱۲. جزوه‌ی نظام‌های اقتصادی دکتر مسعود درخشان
۱۳. گزارش جریان‌شناسی اقتصادی گروه مطالعات راهبردی همشهری، ۱۳۸۶.
۱۴. گزارش جریان‌شناسی اقتصادی کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۷.
۱۵. مصاحبه با دکتر سبحانی
۱۶. سایت مقام معظم رهبری www.khamenei.ir
۱۷. سایت تسخیری www.taskhiri.ir